



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مسائل سؤالات برادر گنجینه

در تائید رسالت

فصل اول در بیان مسأله

در بیان

در بیان مسأله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام

نویسنده:

سعید داودی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	جلد ۱
۱۲	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۱۷	۱. اسناد حدیث دوات و قلم
۲۲	۲. تعبیرات مختلفی که در مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد
۲۵	۳. نزاع و درگیری در محضر آن حضرت
۲۷	۴. عکس العمل پیامبر چگونه بود؟
۲۸	۵. اندوه فراوان ابن عباس برای چه بود؟
۳۰	۶. آیا می توان چنین نسبت هایی را به پیامبر داد و نافرمانی کرد؟
۳۳	۷. مسأله مهم ترا!
۳۵	فهرست منابع
۳۶	جلد ۲
۳۶	مشخصات کتاب
۳۷	اشاره
۳۹	فهرست مطالب
۴۱	افسانه یا واقعیت؟
۴۲	۱. حضرت زهرا علیها السلام در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله
۴۴	۲. احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت
۴۵	۳. هتک حرمت خانه آن حضرت!
۴۵	اشاره
۴۶	الف) ابن ایشیبه، محدث معروف اهل سنت، در کتاب «المصتف»

۴۷	ب) بلاذری، محدث بزرگ دیگر اهل سنت، در کتاب «انساب الاشراف»
۴۸	ج) ابن قتیبه و کتاب «الإمامه و السیاسه»
۵۱	د) طبری و تاریخ او
۵۱	ه) ابن عبد ربه و کتاب «العقد الفرید»
۵۳	و) ابو عبید و کتاب «الاموال»
۵۴	ز) طبرانی و «معجم الکبیر»
۵۵	ح) باز هم ابن عبد ربه و «عقد الفرید»
۵۶	ط) سخن نظام در کتاب «الوفای بالوفیات»
۵۷	ی) میزد در کتاب «کامل»
۵۷	ک) مسعودی و «مروج الذهب»
۵۸	ل) ذهبی و کتاب «میزان الاعتدال»
۵۸	م) عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الإمام علی»
۶۰	نتیجه:
۶۱	جلد ۳
۶۱	مشخصات کتاب
۶۲	اشاره
۶۴	فهرست مطالب
۶۸	اول: امّ کلثوم کیست؟
۷۰	دوم: سخن دانشمندان پیرامون این ازدواج
۷۲	سوم: تأملاتی پیرامون ازدواج
۷۲	اشاره
۷۲	۱. افسانه سرایی و زشتی های خبر
۷۴	۲. سنّ امّ کلثوم به هنگام ازدواج
۷۵	۳. تندخویی
۷۷	۴. انگیزه این ازدواج
۷۹	چهارم: بررسی اسناد این خبر در کتب اهل سنت و امامیه

۸۲	پنجم: تهدیدها و ضرورت ها
۹۴	جمع بندی و نتیجه بحث
۹۶	فهرست منابع
۱۰۱	جلد ۴
۱۰۱	مشخصات کتاب
۱۰۲	اشاره
۱۰۴	فهرست مطالب
۱۰۶	رفتارشناسی خلیفه دوم
۱۰۸	۱. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	الف) شکنجه کنیز مسلمانان
۱۰۹	ب) مضروب ساختن خواهر مسلمانان
۱۱۰	ج) حمله به ابوهربیره و اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه و آله
۱۱۱	د) یورش به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۱۴	ه) نسبت ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۱۵	۲. در ماجرای سقیفه
۱۱۹	۳. تندخویی با مردم در دوران خلافت
۱۱۹	اشاره
۱۲۱	تازیانه وحشت انگیز
۱۲۱	کتک زدن فرزند برای تحقیر
۱۲۲	حمله به زنان نوحه گر
۱۲۴	زنی از وحشت، لباسش را ...
۱۲۵	زنی دیگر از وحشت بچه اش را سقط کرد
۱۲۵	وحشت از اظهار نظر
۱۲۸	حبس صحابه برای نقل حدیث
۱۲۹	سلطان الله در زمین

- از قیافه خشن خوشش می آید ۱۲۹
- انتظار یک ساله! ۱۳۰
- حمله به ابومطر! ۱۳۱
- شلاق حتی به هنگام نماز ۱۳۱
- ازدواج اجباری ۱۳۲
- شکستن سر عثمان بن حنیف ۱۳۲
- ابن عباس! از من دور شو ۱۳۳
- تو با خلیفه سخن بگو! ۱۳۶
- سبب شکنجه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله میباش! ۱۳۶
۴. خشونت با خانواده ۱۳۷
- اشاره ۱۳۷
- او پیوسته تندخوست ۱۳۸
- فریاد اعتراض! ۱۳۸
- کتک زدن همسر ۱۴۰
- ازدواج می کنم مشروط بر اینکه مرا کتک نزنند! ۱۴۰
- خشم و گاز گرفتن ۱۴۱
- خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۲
- نتیجه: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! ۱۴۴
- فهرست منابع ۱۴۶
- جلد ۵ ۱۵۰
- مشخصات کتاب ۱۵۰
- اشاره ۱۵۱
- فهرست مطالب ۱۵۵
- اشاره ۱۵۷
- اول: ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟ ۱۵۹
- اشاره ۱۵۹

گزارش اول	۱۶۶
گزارش دوم (گزارش عمر از سقیفه)	۱۷۳
دوم: عکس العمل ها	۱۷۹
اشاره	۱۷۹
۱. بیعت های صوری	۱۸۰
۲. موضع برخی از صحابه	۱۸۲
۳. موضع اهل بیت علیهم السلام	۱۸۵
اشاره	۱۸۵
الف) هجوم، حمله و تهدید به آتش زدن	۱۸۸
ب) آنان ثمره را ضایع کردند	۱۹۷
سوم: نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر	۱۹۹
چهارم: بررسی و ارزیابی	۲۰۱
فهرست منابع	۲۰۹
جلد ۶	۲۱۴
مشخصات کتاب	۲۱۴
اشاره	۲۱۵
فهرست مطالب	۲۱۹
اشاره	۲۲۱
اول: فرمان خلیفه دوم	۲۲۲
اشاره	۲۲۲
شیوه انتخاب خلیفه	۲۲۹
پیش بینی علی علیه السلام	۲۳۰
دوم: مرگ عمر و تشکیل شورا	۲۳۱
سوم: عکس العمل ها	۲۳۶
اشاره	۲۳۶
گزارش علی علیه السلام از ماجرای شورا	۲۳۸

۲۴۰	بار دیگر نیز مراعات مصالح مسلمین
۲۴۳	موضع طلحه
۲۴۴	چهارم: تحلیل و بررسی
۲۶۲	خلاصه و جمع بندی
۲۶۵	فهرست منابع
۲۶۹	درباره مرکز

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدید آور: مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰؛ ۴۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷؛ ۴۰۰۰ ریال: ج. ۳
۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷؛ ۵۰۰۰ ریال (ج. ۴، چاپ اول)؛ ۵۰۰۰ ریال: ج. ۴، چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸؛ ۵۰۰۰
ریال: ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶؛ ۵۰۰۰ ریال: ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. حدیث دوات و قلم. ج. ۲. آتش در خانه وحی. ج. ۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر. ج. ۴. رفتارشناسی خلیفه دوم. ج. ۵. مشروعیت سقیفه. ج. ۶. شورای شش نفره که یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع: شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع: اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۵م۲۰۵ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

حوزه علمیه قم

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۱. حدیث دوات و قلم

بخوانید و داوری کنید

فاضل محقق: سعید داودی

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۱. حدیث دوات و قلم

مؤلف: سعید داودی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چهارم

صفحه و قطع: ۲۴ صفحه / رقعی

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲

چاپ: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰

قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱. اسناد حدیث دوات و قلم ۶
 ۲. تعبیرات مختلفی که در مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد ۱۱
 ۳. نزاع و درگیری در محضر آن حضرت ۱۴
 ۴. عکس العمل پیامبر چگونه بود؟ ۱۶
 ۵. اندوه فراوان ابن عباس برای چه بود؟ ۱۷
 ۶. آیا می توان چنین نسبت هایی را به پیامبر داد و نافرمانی کرد؟ ۱۹
 ۷. مسأله مهم تر! ۲۱
- فهرست منابع ۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ اسلام نشانه های فراوانی از عظمت این آیین و حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خود جای داده است.

این تاریخ، مملو از نکاتی است که اگر به خوبی تبیین گردد، برای جلب افراد دور افتاده از دین اسلام، بسیار کارساز است و چه مناسب و زیباست که بزرگان علمای اسلام سعی بلیغ در نشان دادن این نکات نمایند؛ نکاتی از خلق و خوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رحمت و رأفت او که سبب پیشرفت سریع اسلام در جهان شد و در برابر دشمنان نیرومند، لجوج و متعصب ایستاد و سرانجام موجب تأثیر اسلام در پیشبرد علوم و دانش ها و تمدن بشری گردید.

با این حال، برخی نقاط تاریک نیز وجود دارد که بر دانشمندان دینی لازم است، بدون تعصب و پیش داوری آنها را تبیین کنند و به ویژه، به جوانان جستجوگر و حقیقت طلب پاسخ قانع کننده ای دهند، تا سبب رمیدن آنها از اسلام ناب

نگردد، و ما در این مجموعه به بخشی از آن اشاره می‌کنیم. نخست به سراغ داستان عجیب دوات و قلم می‌رویم.

آری یکی از این نقاط سؤال برانگیز، داستان «دوات و قلم» است که در چند گفتار آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در آینده به خواست خدایه نقاط دیگری خواهیم پرداخت.

۱. اسناد حدیث دوات و قلم

داستان از این قرار است که در روزهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت به جمعی از اصحاب که به عیادتش رفته بودند، فرمود: «قلم و دواتی برایم حاضر کنید تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید». ولی بعضی از صحابه به مخالفت برخاستند و مانع نوشتن این نامه شدند!

این حدیث در شش مورد از صحیح بخاری (۱) و سه مورد از

صحیح مسلم (۲) که هر دو از معتبرترین کتب روایی اهل سنت

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابه العلم)، ح ۴؛ کتاب الجهاد والسير؛ باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ کتاب المغازی، باب ۸۴ (باب مرض النبی ووفاته)، ح ۴؛ باب ۸۴ (باب مرض النبی ووفاته)، ح ۵؛ کتاب المرضی، باب ۱۷ (باب قول المریض قوموا عنی)، ح ۱.

۲- صحیح مسلم؛ کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶؛ باب ۶، ح ۷؛ باب ۶، ح ۸.

است، آمده .

بخش نخست این ماجرا مطابق نقل «مسلم» در کتاب صحیح خود چنین است :

سعید بن جبیر می گوید: ابن عباس گفته است: «یوم الخمیس، و ما یوم الخمیس، ثم جعل تسیل دموعه حتی رأیت علی خدیة کأنها نظام اللؤلؤ. قال: قال رسول الله: «اثتونی بالکتف والدواء - او اللوح والدواء - اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده ابدآ؛ پنج شنبه و چه روز پنجشنبه سختی بود! [\(۱\)](#) آنگاه ابن عباس

گریست و سیل اشک او را دیدم که همچون رشته مروارید بر گونه هایش جاری شد. سپس ادامه داد: رسول خدا فرمود : «برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما نوشته ای بنگارم که پس از آن هرگز گمراه نشوید...». [\(۲\)](#)

در بدو امر چنین به نظر می رسد که همه اصحاب که حضور داشتند با شنیدن این خواسته رسول خدا صلی الله علیه و آله ، با شوق

۱- این حادثه در روز پنج شنبه اتفاق افتاد و مطابق نقل طبری آن حضرت درروز دوشنبه (چهار روز بعد) وفات یافت. طبری در حوادث سنه یازدهم هجری می نویسد: «روزی که رسول خدا رحلت فرمود همه مورخین اتفاقدارند که روز دوشنبه بوده است». در فتح الباری نیز ابن حجر می نویسد: آنحضرت روز پنج شنبه بیمار شد و روز دوشنبه رحلت کرد. (ج ۷، ص ۷۳۹) .

۲- صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۷ .

و علاقه فراوان قلم و دواتی حاضر کردند، تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت نامه اش را بنویسد؛ زیرا از یک سو اطاعت فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است و از سوی دیگر، این نوشته به هدایت جاویدان و ترک ضلالت آنان پیوند می خورد؛ و از سوی سوم، پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری و رحلتش نزدیک بود و طبعاً کلماتی جامع و هدایت ویژه ای را عرضه می کرد؛ از این رو، باید برای دریافت این دستورالعمل از سوی پیامبر و پیشوای خود، سر از پا شناسند و بدون فوت وقت، قلم و دوات حاضر کنند؛ ولی شگفت آور آنکه جمعی از صحابه با آن به مخالفت برخاستند!

راستی عکس العمل بعضی از آنان باورکردنی نیست! اما واقعیت دارد، زیرا در کتب صحاح و کتاب های معروف تاریخی آمده است.

مطابق این روایت، در حضور آن حضرت نزاع و درگیری شد! برخی گفتند: قلم و دوات را حاضر کنید و برخی گفتند نیازی نیست. در پاره ای از روایات، نام آنان که مخالفت کرده اند، نیامده است (۱)؛ ولی در پاره ای از روایات تصریح

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ کتاب المغازی، باب ۸۴ (باب مرض النبی و وفاته)، ح ۴ و ۵؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶ و ۷.

شده است که «عمر» به مخالفت برخاست.

از جمله در صحیح بخاری آمده است که پس از درخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مهیا ساختن قلم و دوات، «عمر» گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ!!»، و عندكم القرآن، حسبنا كتاب الله؛ بیماری بر پیامبر چیره شده است (که چنین سخنانی می گوید)، قرآن نزد شماست و کتاب خدا ما را کافی است!». (۱)

بخاری در جای دیگر از کتابش نیز همین سخن را با اندکی تفاوت از عمر نقل کرده است؛ او می نویسد: ابن عباس می گوید؛ وقتی که بیماری پیامبر شدت یافت، فرمود: «ائتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لا تضلّوا بعده، قال عمر: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللهِ حَسْبُنَا؛ برای من کاغذی حاضر کنید، تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: بیماری بر پیامبر چیره شده و کتاب الهی که ما را کافی است، نزد ماست». (۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷ (باب قول المريض قوموا عني)، ح ۱.

۲- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابه العلم)، ح ۴.

صحیح مسلم نیز در یک مورد (از سه مورد) نام معترض را عمر ذکر کرده است. (۱)

ولی با توجه به شباهت دیگر گفتارها با یکدیگر در مخالفت عمر با سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله تردیدی نیست و اگر در نقل هایی آمده است «فقالوا» (۲) و یا آمده «فقال بعضهم» (۳)

معلوم است که یکی از مخالفت کنندگان با نوشتن وصیت نامه، عمر بوده است.

و همان گونه که قبلاً اشاره شد، این ماجرا را بخاری شش بار و مسلم سه بار در کتاب خود آورده اند و از این احادیث استفاده می شود که بعد از مخالفت عمر، بعضی به حمایت از او و جمعی به مخالفت با او برخاستند.

این ماجرا را بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز در کتاب های خود نقل کرده اند (۴)؛ ولی ما تنها احادیثی را که در

۱- صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۸.

۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴ و صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶ و ۷.

۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵.

۴- رجوع کنید به: مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۲، ۲۹۳، ۳۲۴، ۳۲۵ و ۳۵۵؛ ج ۳، ص ۳۴۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۳۹۵؛ صحیح

ابن حبان، ج ۸، ص ۲۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۸۵ و کتب دیگر.

صحیح بخاری و مسلم است - که صحیح ترین کتاب نزد برادران اهل سنت محسوب می شود - مورد بررسی قرار می دهیم.

۲. تعبیرات مختلفی که در مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد

اکنون به کلماتی که در مخالفت با فرمان حضرت بیان شده است، می پردازیم. باز تکرار می کنیم همه اینها در صحیح بخاری و مسلم است.

در یک مورد آمده است: «فقال بعضهم: إن رسول الله قد غلبه الوجد، وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله». (۱)

در تعبیر دیگر آمده است: «فقال عمر: ان رسول الله قد غلب عليه الوجد، وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله». (۲)

در تعبیری شبیه به همان آمده است: «فقال عمر: إن النبي قد غلب عليه الوجد، وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله». (۳)

و در جای دیگر نیز به این صورت نقل شده است: «قال

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵.

۲- صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۸.

۳- صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷، ح ۱.

عمر: إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ، حَسْبُنَا. (۱)

مطابق این تعبیرات، عمر برای جلوگیری از نوشتن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: «بیماری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چیره شده (و نعوذ بالله نمی داند چه می گوید!) و قرآن که نزد شما هست، برای هدایت ما و شما کافی است». در پنج مورد واژه «هجر» (نعوذ بالله هذیان گفتن) به کار رفته است، البته در پاره ای موارد به صورت استفهامی و یک مورد به صورت اخباری.

در یکجا آمده است: «فقالوا: أهجر رسول الله». (۲) در دو مورد

آمده است: «فقالوا: ما شأنه؟ أهجر؟ استفهموه». (۳)

اهل لغت نیز «هجر» را وقتی که به بیمار نسبت داده شود، به معنای هذیان گویی دانسته اند.

«فیومی» در «مصباح المنیر» می نویسد: «هجر المریض فی کلامه هجر آ ایضاً خلط وهذی؛ مریض در کلامش هجر گفت یعنی نامیزان حرف زد و هذیان گفت و به پرت و پلاگویی

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابه العلم)، ح ۴.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۷۵، ح ۱.

۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴ و صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶.

در لسان العرب نیز آمده است: «الهِجْر: الهذيان والهجر بالضم: الاسم من الالهجار وهو الافحاش وهجر في نومه ومرضه يهجر هجرآ: هذى؛ «هجر» به معنای هذیان گویی است و «هجر» که اسم مصدر است به معنای سخن زشت است و هنگامی که این واژه به آدم خوابیده و یا بیمار نسبت داده شود، مفهومش این است که او در خواب و یا حالت بیماری هذیان گفت و حرف های نامربوط زد». (۲)

به راستی چگونه می توان درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله که فرستاده خدا و رابط میان خدا و خلق شمرده می شود، این کلمات و سخنان را بر زبان جاری کرد؟! در حالی که قرآن در شأن او می گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؛ او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید» (۳) و نیز قرآن می گوید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی

۱- مصباح المنیر، واژه هجر.

۲- لسان العرب، واژه هجر.

۳- نجم، آیه ۳.

کرده خودداری نماید» (۱) و نیز می فرماید: «(فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛ آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد!». (۲)

۳. نزاع و درگیری در محضر آن حضرت

علاوه بر این سخنان ناروا، بعضی از صحابه در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزاع و کشمکش پرداختند. جمعی با عمر همراهی کردند و گروهی با او به مخالفت برخاستند و می گفتند: بگذارید رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت نامه اش را بنویسد.

همان گونه که در بعضی از روایات صحیح بخاری آمده است: «فاختلفوا وكثر اللغظ؛ آنها اختلاف کردند و هیاهو و داد

۱- حشر، آیه ۷.

۲- نور، آیه ۶۳. ابن کثیر می نویسد: «ضمیر «امر» به رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی گردد» و در ادامه که قرآن فرمود: (أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ) نیز می نویسد: «ای فی قلوبهم من کفر او نفاق او بدعه؛ (مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب فتنه می شود) یعنی چنین افرادی در قلبشان به کفر، یا نفاق، و یا به بدعت دچار می شوند». (تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۳۱)

و فریاد زیاد شد». (۱)

در چهار روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است: «فتنازعوا ولاینبغی عند نبیّ تنازع؛ به نزاع و کشمکش پرداختند در حالی که این کار در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته نبود». (۲)

در سه روایت در صحیح بخاری و مسلم (با اندکی اختلاف در تعبیرات) آمده است: «فاختلف اهلالبیت فاختصموا، فکان منهم من یقول: قرّبوا یکتب لکم النبّی کتاباً لن تضلّوا بعده، ومنهم من یقول ما قال عمر؛ اهل خانه اختلاف کردند و با هم به درگیری و خصومت پرداختند. برخی از آنها می گفتند: قلم و دوات را حاضر کنید تا برای شما نامه ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید و برخی نیز سخن عمر (که بیماری بر پیامبر غلبه کرده) را می گفتند». (۳)

- ۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹، ح ۴.
- ۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسیر، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴؛ کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶.
- ۳- صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷، ح ۱؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۸.

این مطالب کاملاً گویای آن است که در نزد آن حضرت به خصومت و کشمکش و نزاع پرداختند و سخنان بالا رَد و بدل شد!

۴. عکس العمل پیامبر چگونه بود؟

عکس العملی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر برخوردهای ناروای جمعی از صحابه و نزاع و درگیری آنان از خود نشان داد نیز قابل توجه است. مطابق آنچه در صحیح بخاری و مسلم آمده، دو نوع عکس العمل از آن حضرت نقل شده است:

۱. فرمود: «قوموا عَنِّي وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ؛ از نزد من برخیزید (و دور شوید) که در محضر من نزاع و کشمکش سزاوار نیست». (۱)

در این تعبیر کاملاً خشم و ناراحتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخنان، اعمال و رفتار آنها آشکار است.

۲. هنگامی که نزاع و کشمکش پیش آمد و حرف های

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹، ح ۴. در برخی از روایات فقط کلمه «قوموا» آمده است: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵؛ کتابالمرضی، باب ۱۷، ح ۱؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۸.

زشتی به آن حضرت زده شد، فرمود: «ذرونی، فالذی أنا فیه خیر مما تدعونی إلیه؛ مرا به حال خودم واگذارید! چرا که این حالتی که من در آن هستم بهتر از چیزی است که مرا بدان فرا می خوانید.» (۱) (اشاره به حالت توجه مخصوص به خدا در آخرین ساعات عمر است)

۵. اندوه فراوان ابن عباس برای چه بود؟

مطابق پنج روایت از روایات صحاح، هنگامی که ابن عباس می خواهد گزارشی از ماجرای آن روز بدهد، نخست با تأثر و اندوه از آن یاد می کند و سپس به نقل حادثه می پردازد، به عنوان نمونه: «سعید بن جبیر - مطابق نقل صحیح بخاری - می گوید، ابن عباس می گفت: «یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؛ روز پنج شنبه، چه روز پنج شنبه دردناکی؟!».

۱- صحیح بخاری، کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴؛ کتاب الجهاد والسیر، باب ۱۷۵، ح ۱ (در این حدیث، به جای «ذرونی» کلمه «دعونی» آمده است). در صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶، نیز آمده است: قال: «دعونی فالذی أنا فیه خیر».

سپس سعید بن جبیر می افزاید: «ثُمَّ بَكَى حَتَّى بَلَ دَمْعَهُ الْحَصَى؛ سپس (ابن عباس) آن قدر گریست که قطرات اشک چشمش روی سنگریزه های زمین افتاد». (۱)

روشن است که تأسف ابن عباس و اشک فراوان او، هم به سبب توهینی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و هم به خاطر جلوگیری از نوشتن آن حضرت؛ که در صورت نوشتن، از گمراهی امت جلوگیری می شد.

در چهار نقل دیگر در صحیح بخاری و مسلم از این حادثه آمده است که ابن عباس پس از نقل این ماجرا، در پایان برای ممانعت از کتابت آن نامه، بسیار تأسف می خورد. از جمله:

در روایتی که عبيدالله بن عبدالله از ابن عباس نقل می کند، پس از بیان ماجرای جلوگیری از ممانعت کتابت نامه، آمده است: «قال عبيدالله: وكان ابن عباس يقول: إِنَّ الرزِيهَ كُلَّ الرزِيهَ ما حال بين رسول الله وبين أن يكتبَ لهم ذلك الكتاب، من اختلافهم ولعظهم؛ عبيدالله گفت: ابن عباس همواره می گفت: مصیبت و

۱- صحیح بخاری، کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲. شبیه همین مضمون در چند نقل دیگر نیز آمده است؛ ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴ (بدون نقل گریستن ابن عباس)؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶۰، ح ۶ و ح ۷.

خسارت سنگین و حقیقتاً خسارت تام، آن است که آنان به سبب اختلاف، هیاهو و کشمکش مانع شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نامه را بنویسد». (۱)

۶. آیا می توان چنین نسبت هایی را به پیامبر داد و نافرمانی کرد؟

شارحان «صحاح» در شرح این احادیث تصریح کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در سلامت و بیماری معصوم است و همیشه سخنش عین حقیقت است.

ابن حجر عسقلانی از «قرطبی» نقل می کند که: «مقصود از «هجر» در این حدیث سخن انسان بیمار است که درست حرف نمی زند و لذا به حرف او اعتنایی نمی شود». سپس می افزاید: «ووقوع ذلك من النبي صلى الله عليه و آله مستحيل لأنه معصوم في صحته ومرضه لقوله تعالى (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) و لقوله صلى الله عليه و آله إِنِّي لَأَقُولُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا إِلَّا حَقًّا؛ وقوع چنین امری (هدیان گویی) از پیامبر صلی الله علیه و آله محال است؛ زیرا آن حضرت در

۱- صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷، ح ۱؛ شیهه به همین مضمون: کتاب العلم، باب ۳۹، ح ۴؛ کتاب المغازی، باب، ۸۴، ح ۵؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۸.

سلامت و بیماریش معصوم است، به دلیل سخن خداوند که می فرماید: «او (پیامبر) از سر هوا و هوس سخن نمی گوید» و به دلیل سخن خود آن حضرت که فرمود: «من در حال خشم و خشنودی (در هر حالی) جز حق نمی گویم». (۱)

بدرالدین عینی نیز در «عمده القاری» که در شرح صحیح بخاری است، دقیقاً همین مطلب را می گوید. (۲)

دانشمند معروف دیگری به نام «نووی» نیز در شرح صحیح مسلم می گوید: «إعلم أنّ النبی معصوم من الکذب و من تغییر شیء من الاحکام الشرعیه فی حال صحته و حال مرضه؛ بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله یقیناً از سخن دروغ و ناروا و تغییر احکام شرعی چه در حال صحت و چه در بیماری معصوم است». (۳)

اضافه بر آیات متعددی از قرآن مجید که قبلاً به آن اشاره شد، اینها همگی گواه است که مقام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فراتر از این بود که سخن نادرستی در تمام عمر از او سرزند.

قابل توجه اینکه گروهی از دانشمندان اهل سنت دست به

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۷۳۹ - ۷۴۰

۲- عمده القاری، ج ۱۲، ص ۳۸۸ (دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۲۰۰۵ م).

۳- صحیح مسلم، بشرح الامام محیی الدین نووی، ج ۴، ص ۲۵۷.

توجیهاتی برای این مسأله مسلم تاریخی زده اند، که راستی شگفت آور است!!

مسأله ای به این روشنی توجیه ندارد، آیا بهتر نبود به جای توجیهات غیر منطقی، پيشداوری های خود را کنار می گذاشتند و می گفتند خطای بزرگی از شخص یا اشخاصی سر زده که همه می دانیم آنها جایز الخطا بوده اند.

به عنوان نمونه در کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» که از مهمترین کتب نزد این برادران است می خوانیم: علما متفقند که قول عمر حسبن کتاب الله (قرآن برای ما کافی است) نشانه قوت فقه و دقت نظر او است!! (۱) آیا

جمله قبل از آن که گفته است: «بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیره شده (و پریشان گویی می کند)» نیز نشانه فقه و دقت نظر است؟!!

به علاوه آیا کتاب الله بدون سنت پیامبر صلی الله علیه و آله کافی است در حالی که حتی عدد رکعات نماز، و نصاب زکاه، و عدد اشواط طواف و عدد سعی و رمی جمرات و بسیاری از احکام دیگر فقط در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، آیا نفی این امور

۱- صحیح بخاری، کتاب المرضی و صحیح مسلم، کتاب الوصیه.

نشانه فقه و دقت نظر است؟ آیا اعتراف به واقعیت‌ها بهتر از این گونه توجیهات نیست (خدا عالم است!).

۷. مسأله مهم‌تر!

از این سخنان ناروا و حیرت‌انگیز که در شش مورد از کتاب صحیح بخاری و سه مورد صحیح مسلم آمده است، که بگذریم این سؤال پیش می‌آید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه چیز مهمی را می‌خواست بنویسد (یا دستور دهد آن را بنویسند) که با این مخالفت شدید روبه‌رو شد؟!

به یقین آن مطلب اولاً تناسب با آخرین روزهای حیات پیامبر صلی الله علیه و آله داشته.

ثانیاً: مسأله بسیار مهمی بوده که اگر به آن عمل می‌شد هرگونه گمراهی و اختلاف ناشی از آن برطرف می‌گشت.

ثالثاً: آن مسأله خوشایند بعضی از حاضران نبود، و با آن مخالف بودند.

تصور می‌کنیم خواننده گرامی می‌تواند حدس زند که آن مسأله چیزی جز مسأله خلافت و ولایت نبود، خلافت چه کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام؟!

ما معتقدیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از بیانات گوناگون در جهت معرفی امام علی علیه السلام به ولایت امت و به ویژه پس از ماجرای غدیر، در پی تثبیت امر امامت و خلافت آن حضرت بود؛ این نکته را می توان از کلمات مشابه این حدیث و کلمات دیگری از آن حضرت که درباره عترت گرامی اش فرموده است - مخصوصاً حدیث ثقلین - بدست آورد؛ که به خواست خداوند در نوشته های بعد درباره حدیث غدیر و حدیث ثقلین سخن خواهیم گفت.

یک بار دیگر این جزوه را مطالعه فرمایید، ما قضاوتی نمی کنیم بهتر است خودتان داوری نمایید. (پایان)

والسلام علی من اتبع الهدی

محرم الحرام ۱۴۲۹ هـ - ق.

دی ماه ۱۳۸۶

فهرست منابع

١. قرآن کریم

٢. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ١٤٠٣ق.

٣. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، دارالاندلس، بیروت، ١٩٩٦ ق.

٤. صحیح ابن حبان، ابن حبان، تحقیق شعیب الأرنؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ١٤١٤ق.

٥. صحیح بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق صدقی جمیل العطار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ٢٠٠٥م.

٦. صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری، تحقیق صدقی جمیل العطار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ٢٠٠٤م.

٧. صحیح مسلم شرح محیی الدین نووی، شرکه ابناء شریف الأنصاری، بیروت، ٢٠٠٧م.

٨. عمدہ القاری شرح صحیح بخاری، بدرالدین عینی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ٢٠٠٥م.

٩. فتح الباری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، مکتبه العیبکان، ریاض، چاپ اول، ١٤٢١ق.

١٠. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، تحقیق أبی الفداء عبدالله القاضی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ سوم، ١٤١٨ق.

١١. لسان العرب، ابن منظور افریقی، دار صادر، بیروت، چاپ اول، ١٩٩٧م.

١٢. مسند ابی یعلی، ابویعلی موصلی، تحقیق حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث، چاپ دوم.

١٣. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت.

١٤. مصباح المنیر، فئومی، تصحیح محمد عبدالحمید، ١٣٤٧ق.

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدید آور : مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۳
 ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷ ؛ ۵۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ اول) ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۴، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸ ؛ ۵۰۰۰
 ریال: ج.۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶ ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت : ج.۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۴ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. حدیث دوات و قلم. ج.۲. آتش در خانه وحی. ج.۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر. ج.۴. رفتارشناسی خلیفه دوم. ج.۵. مشروعیت سقیفه. ج.۶. شورای شش نفره که یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع : شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع : اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۵م۲۰۵ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص: ۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

حوزه علمیه قم

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۲. آتش در خانه وحی

بخوانید و داوری کنید

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع)

فهرست مطالب

افسانه یا واقعیت؟ ۵

۱. حضرت زهرا علیها السلام در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶

۲. احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت ۸

۳. هتک حرمت خانه آن حضرت! ۹

الف) ابن ایشیه، محدث معروف اهل سنت، در کتاب «المصنّف» ۱۰

ب) بلاذری، محدث بزرگ دیگر اهل سنت، در کتاب «انساب الاشراف» ۱۱

ج) ابن قتیبه و کتاب «الإمامه و السیاسه» ۱۲

د) طبری و تاریخ او ۱۵

هـ) ابن عبد ربّه و کتاب «العقد الفريد» ۱۵

یورش انجام گرفت! ۱۷

و) ابو عبید و کتاب «الاموال» ۱۷

ز) طبرانی و «معجم الكبير» ۱۸

ح) باز هم ابن عبد ربّه و «عقد الفريد» ۱۹

ط) سخن نظام در کتاب «الوافی بالوفیات» ۲۰

ی) مبرّد در کتاب «کامل» ۲۱

ك) مسعودى و «مروج الذهب» ٢١

ل) ذهبى و كتاب «ميزان الاعتدال» ٢٢

م) عبدالفتاح عبدالمقصود و كتاب «الإمام على» ٢٢

نتيجه : ٢٤

افسانه یا واقعیت؟

اخیراً یک فرد ناآگاه از تاریخ صحیح اسلام در منطقه سیستان و بلوچستان مقالهای درباره دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته و نام آن را «افسانه شهادت فاطمه زهرا علیها السلام» گذارده است. در این مقاله پس از ذکر مناقب و فضایل آن حضرت، خواسته است شهادت و بیحرمتی را که درباره آن حضرت انجام گرفته، منکر شود و بعضی دیگر، در سخنرانیهای خود بر آن تأکید دارند.

از آنجا که بخشی از این مقاله، تحریف روشن تاریخ اسلام است، ما را بر آن داشت که به گوشه‌های از این تحریف و بیان بخشی از این حقایق پردازیم تا ثابت شود شهادت بانوی اسلام یک واقعیت انکارناپذیر تاریخی است و اگر آنها چنین بحثی را آغاز نکرده بودند، ما در این شرایط، آن را دنبال نمی‌کردیم.

در این نوشتار امور ذیل را پی میگیریم :

۱. حضرت زهرا علیها السلام در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله .

۲. احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت.

۳. هتک حرمت خانه آن حضرت.

به امید آنکه با تشریح این نقاط سه گانه، نویسنده مقاله، در برابر حقیقت سر تسلیم فرود آورد. و از نوشته خود نادم و پشیمان گردد و به جبران کار خود پردازد.

این نکته حائز اهمیت است که تمام مطالب این نوشتار از منابع معروف اهل سنت گرفته شده است.

۱. حضرت زهرا علیها السلام در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله

دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله از مقام والایی برخوردار بود. سخنان رسول گرامی صلی الله علیه و آله در حق دخترش حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه است، آنجا که درباره او میفرماید :

حضرت زهرا علیها السلام در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْصَبَهَا أَعْصَبَنِي (۱)؛ فاطمه پاره تن من

است، هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین کرده است». ناگفته پیداست که خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله مایه اذیت و ناراحتی اوست و

۱- . فتح الباری در شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۴ و نیز بخاری این حدیث را در بخشعلامات نبوت، ج ۶، ص ۴۹۱، و در اواخر مغازی، ج ۸، ص ۱۱۰ آورده است.

سزای چنان شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است :

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱) ؛ آنان که رسول

خدا را آزار دهند، برای آنان عذاب دردناکی است».

چه دلیلی استوارتر بر فضیلت و عصمت او که در حدیث دیگری رضای وی در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله مایه رضای خدا، و خشم او مایه خشم خدا معرّفی گردیده است، میفرماید :

«يا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يُغْضِبُ لِغَضَبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ (۲) ؛ دخترم

فاطمه! خدا با خشم تو خشمگین، و با خشنودی تو، خشنود میشود».

به سبب داشتن چنین مقامی والا، او سرور زنان جهان است، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق او چنین فرموده :

«يا فَاطِمَةُ! أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ (۳) ؛ دخترم فاطمه! آیا به این

کرامتی که خدا به تو داده راضی نمیشوی که تو، سرور زنان جهان و سرور زنان این امت و سرور زنان با ایمان باشی».

احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت

۱- . توبه، آیه ۶۱ .

۲- . مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳ و حاکم در کتاب مستدرک احادیثی می آورد که جامع شرایطی است که بخاری و مسلم در صحت حدیث، آنها را لازم دانسته اند.

۳- . مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶ .

۲. احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت

محدثان یادآور میشوند، هنگامی که آیه مبارکه (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) (۱) بر پیامبر نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله این

آیه را در مسجد تلاوت کرد، در این هنگام شخصی برخاست و گفت:

ای رسول گرامی! مقصود از این بیوت با این اهمیت کدام است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خانه‌های پیامبران!

ابوبکر برخاست، در حالی که به خانه علی و فاطمه علیهما السلام اشاره میکرد، گفت:

آیا این خانه از همان خانه‌هاست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

بلی از برجسته‌ترین آنهاست. (۲)

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مدت نه ماه به در خانه دخترش می‌آمد، بر او و همسر عزیزش سلام میکرد (۳) و این آیه را میخواند: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). (۴)

۱- نور، آیه ۳۶. (نور خدا) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود.

۲- قرأ رسول الله هذه الآية (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) فقام إِلَيْهِمْ جُلٌّ: فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَهَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا، - مُشِيرًا إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ ۸ - قَالَ: نَعَمْ، مِنْ أَفْضَلِهَا (در المنتور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ تفسیر سوره نور، روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴).

۳- در المنتور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۴- احزاب، آیه ۳۳.

خانه ای که مرکز نور الهی است و خدا به ترفیع آن امر فرموده از احترام بسیار بالایی برخوردار است.

آری! خانهای که اصحاب کسا را در بر میگیرد و خدا از آن با جلالت و عظمت یاد میکند، باید مورد احترام قاطبه مسلمانان باشد.

اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟ چگونه احترام آن خانه را شکستند، و خودشان صریحاً به آن اعتراف دارند؟ این حرمتشکنان چه کسانی بودند، و هدفشان چه بود؟

۳. هتک حرمت خانه آن حضرت!

اشاره

با این همه سفارشهای مؤکد، متأسفانه برخی حرمت آن را نادیده گرفته، و به هتک آن پرداختند، و این مسئلهای نیست که بتوان آن را پردهپوشی کرد.

در این مورد نصوصی را از کتب اهل سنت نقل میکنیم، تا روشن شود مسئله هتک حرمت خانه زهرا علیها السلام و رویدادهای بعدی، امری تاریخی و مسلم است؛ نه یک افسانه! و با اینکه در عصر خلفا سختگیری فوقالعادهای نسبت به نگارش فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام در کار بود ولی به حکم اینکه «حقیقت شیء

نگهبان آن است» این حقیقت به طور زنده در کتابهای تاریخی و حدیثی محفوظ مانده است. در نقل مدارک، ترتیب زمانی را از قرنهاى نخستین در نظر میگیریم، تا برسد به نویسندگان عصر حاضر.

الف) ابن ابی شیبیه، محدث معروف اهل سنت، در کتاب «المصنّف»

ابوبکر ابن ابی شیبیه (۱۵۹-۲۳۵) مؤلف کتاب المصنّف به سندی صحیح چنین نقل میکند :

«إِنَّهُ حِينَ بُويعَ لِأَبِي بَكْرٍ بَعِدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ يَدْخُلَانِ عَلَيَّ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَيُشَاوِرُونَهَا وَيُرْتَجِعُونَ فِي أَمْرِهِمْ. فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ خَرَجَ وَدَخَلَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاللَّهِ مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْ أَبِيكَ وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَ أَبِيكَ مِنْكَ، وَأَيْمُ اللَّهِ مَا ذَاكَ بِمَانِعِي إِنْ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكَ أَنْ أَمَرْتَهُمْ أَنْ يُحْرِقَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتَ.

قال: فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ جَاؤُوهَا، فَقَالَتْ: تَعْلَمُونَ أَنَّ عَمَرَ قَدْ جَاءَنِي، وَقَدْ حَلَفَ بِاللَّهِ لَئِنْ عُدْتُمْ لَيَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمُ الْبَيْتَ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَيَمِضَّيْنِ لِمَا حَلَفَ عَلَيْهِ.

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره میپرداختند، و این مطلب به عمر بن

خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا، محبوبترین فرد برای ما پدر تو و بعد از پدرت تو هستی؛ ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

این جمله را گفت و بیرون رفت، وقتی علی علیه السلام و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را هنگامی که شما در آن هستید آتش میزنم، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام میدهد!». (۱)

تکرار میکنیم که این رویداد در کتاب المصنّف با سند صحیح نقل شده است.

ب) بلاذری، محدث بزرگ دیگر اهل سنت، در کتاب «انساب الاشراف»

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (م ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، این رویداد تاریخی را در کتاب انساب الاشراف بدین نحو نقل میکند:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ فَلَمْ يُبَايِعْ، فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ! فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَى الْبَابِ.

۱- . مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۷۲، کتاب المغازی.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا بْنَ الْخَطَّابِ، أَتَرَكَ مُحْرِقًا عَلِيَّ بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ، وَذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُو كَيْ... (۱)

ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا بیعت کند؛ ولی علی علیه السلام از بیعت امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد، و با فاطمه در مقابل باب خانه روبه‌رو شد، فاطمه گفت: ای فرزند خطّاب، میبینم درصدد سوزاندن خانه من هستی؟! عمر گفت: بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!.

ج) ابن قتیبه و کتاب «الإمامه و السیاسه»

مورّخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲-۲۷۶) از پیشوایان ادب، نویسندگان پرکار حوزه تاریخ اسلامی و مؤلف کتاب تأویل مختلف الحدیث، و ادب الکاتب و... است. (۲) وی در

کتاب الامامه و السیاسه چنین مینویسد:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ (رض) تَفَقَّدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَ هُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ، فَأَبَوْا أَنْ

يَخْرُجُوا فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ

۱- . انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶، چاپ دار معارف، قاهره.

۲- . الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۳۷ .

لَاخْرَقْنَهَا عَلَيَّ مِنْ فِيهَا، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ فَقَالَ، وَإِنْ! (۱)

ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافتند و در خانه علی گردآمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد، او به در خانه علی علیه السلام آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند در این موقع عمر هیزم طلید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیاید یا خانه را با شما آتش میزنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه، فاطمه، دختر پیامبر است، گفت: باشد!.

ابن قتیبه دنباله این داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است، او میگوید:

«ثُمَّ قَامَ عُمَرُ فَمَشَى مَعَهُ جَمَاعَةٌ حَتَّى أَتَوْا فَاطِمَةَ فَدَقُّوا الْبَابَ فَلَمَّا سَمِعَتْ أَصْوَاتَهُمْ نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِينَا بَعِيدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَّابِ وَ ابْنِ أَبِي الْقُحَافَةِ فَلَمَّا سَمِعَ الْقَوْمُ صَوْتَهَا وَ بُكَائَهَا انْصَرَفُوا وَ بَقِيَ عُمَرُ وَ مَعَهُ قَوْمٌ فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا لَهُ بَايِعْ، فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَه؟ فَقَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ...! (۲)

عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند، در خانه را زدند،

۱- الامامه و السياسه ابن قتیبه، ص ۱۲، چاپ مکتبه تجاریه کبری، مصر.

۲- الامامه و السياسه ابن قتیبه، ص ۱۳.

هنگامی که فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و فرزند ابیقحافه رسید، افرادی که همراه عمر بودند هنگامی که صدای زهرا و گریه او را شنیدند برگشتند؛ ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون آوردند، نزد ابیبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن، علی علیه السلام گفت: اگر بیعت نکنم چه میشود؟ گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست، گردن تو را میزنیم...».

این بخش از تاریخ برای علاقه‌مندان به شیخین قطعاً بسیار سنگین و ناگوار است، لذا برخی در صدد بر آمدند در نسبت کتاب به ابن قتیبه تردید کنند، در حالی که ابن ابی الحدید استاد فن تاریخ، این کتاب را از آثار او میداند و پیوسته از آن مطالبی نقل میکند، متأسفانه این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و بخشی از مطالب آن به هنگام چاپ حذف شده است، در حالی که همان مطالب در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده است.

زرکلی در کتاب الأعلام این کتاب را از آثار ابن قتیبه میداند و میافزاید: برخی از علما در این نسبت نظری دارند؛ یعنی شک و تردید را به دیگران نسبت میدهد؛ نه به خویش. (۱) الیاس سرکیس

نیز این کتاب را از آثار ابن قتیبه می‌شمارد. (۲)

۱- . معجم المطبوعات العربیه، ج ۱، ص ۲۱۲ .

۲- . الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۳۷ (چاپ دارالعلم للملایین، بیروت)

(د) طبری و تاریخ او

مورخ معروف محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) در تاریخ خود رویداد هتک حرمت خانه وحی را چنین بیان میکند :

«أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَ فِيهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ وَاللَّهِ لَا أُخْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُضِلِّتًا بِالسَّيْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ» (۱)

عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش میکشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید، شمشیر از دستش افتاد و دیگران بر او هجوم آوردند و او را گرفتند».

این بخش از تاریخ حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه با تهدید و ارباب صورت میپذیرفت اما اینکه اینگونه بیعت چه ارزشی دارد؟ قضاوت آن با خوانندگان است.

(ه) ابن عبد ربّه و کتاب «العقد الفريد»

شهاب الدین احمد معروف به ابن عبد ربّه اندلسی مؤلف کتاب

۱- . تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳، چاپ بیروت.

العقد الفرید (م ۴۶۳) در کتاب خود بحثی مشروح درباره تاریخ سقیفه آورده است. وی تحت عنوان کسانی که از بیعت ابوبکر تخلف جستند، مینویسد :

«فَأَمَّا عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ وَالزُّبَيْرُ فَفَعَعِدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ، عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا فَا تَلَهُمْ، فَأَقْبَلَ بِقَبْسٍ مِنْ نَارٍ أَنْ يُضْرَمَ عَلَيْهِمُ الدَّارُ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ فَقَالَ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لِتَحْرِقَ دَارَنَا؟! قَالَ: نَعَمْ، أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ!». (۱)

علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند، با آنان نبرد کن! عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رهسپار شد تا خانه را بسوزاند، ناگاه با فاطمه روبهرو شد. دختر پیامبر گفت: ای فرزند خطاب آمدهای خانه ما را بسوزانی؟ او در پاسخ گفت: بلی مگر اینکه در آنچه امت وارد شدند، شما نیز وارد شوید!.

تا اینجا بخشی که در آن تصریح به تصمیم به هتک حرمت شده است پایان پذیرفت، اکنون به بخش دوم که حاکی از جامه عمل پوشاندن به این نیت شوم است، میپردازیم! مبدا تصور شود که

قصدها تنها ارباب و تهدید بود تا علی علیه السلام و یارانش را مجبور به بیعت کنند، و هدف عملی ساختن چنین تهدیدی را نداشتند.

یورش انجام گرفت!

تا اینجا سخنان آن گروه که فقط به سوء نیت خلیفه و یاران او اشاره کرده‌اند به پایان رسید. گروهی که نخواستند و یا نتوانستند دنباله فاجعه را به طور روشن منعکس کنند، در حالی که برخی دیگر به اصل فاجعه؛ یعنی یورش به خانه و... اشاره نمودند و اینک مدارک یورش و هتک حرمت به خانه حضرت فاطمه علیها السلام (در این بخش نیز در نقل مصادر، غالباً ترتیب زمانی را در نظر میگیریم):

(و) ابو عبید و کتاب «الاموال»

ابو عبید، قاسم بن سلام (م ۲۲۴) در کتاب الاموال که مورد اعتماد فقهای اهل سنت است، مینویسد:

«عبدالرحمن بن عوف میگوید: در بیماری ابوبکر برای عیادتش به خانه او رفتم. پس از گفتگوی زیاد گفت: ای کاش سه چیز را که انجام داده‌ام، انجام نمیدادم، ای کاش سه چیز را که انجام نداده‌ام، انجام میدادم. همچنین آرزو میکنم سه چیز را از پیامبر

سؤال میکردم؛ یکی از آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو میکنم ای کاش انجام نمیدادم این است که: «وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكَتُهُ وَ إِنِّي أُغْلِقُ عَلَى الْحَرْبِ؛ ای کاش پرده حرمت خانه فاطمه را نمیگشودم و آن را به حال خود وامیگذاشتم، هر چند برای جنگ بسته شده بود». (۱)

ابوعبید هنگامی که به اینجا میرسد به جای جمله: «لم أكشف بيت فاطمه و تركته...» میگوید: «كذا و كذا» و اضافه میکند که من مایل به ذکر آن نیستم!

ابوعبید، هر چند روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر برتافته؛ ولی محققان کتاب الأموال در پاورقی میگویند: جمله‌های حذف شده در کتاب میزان الاعتدال - به نحوی که بیان گردید - وارد شده است، افزون بر آن، طبرانی در معجم خود و ابن عبد ربّه در عقد الفرید و افراد دیگر جمله‌های حذف شده را آورده‌اند. (دقت کنید!)

(ز) طبرانی و «معجم الكبير»

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) که ذهبی در

۱- . الأموال، پاورقی ۴، چاپ نشر کلیات ازهریه، نیز ص ۱۴۴، چاپ بیروت. ابن عبد ربّه در عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۳ نیز آن را نقل کرده است، چنان که خواهد آمد.

میزان الاعتدال وی را معتبر میدانند. (۱) در کتاب المعجم الکبیر که

کرار آ چاپ شده، آنجا که درباره ابوبکر و خطبهها و وفات او سخن میگوید، یادآور میشود:

ابوبکر به هنگام مرگ، اموری را تمنا کرد و گفت: ای کاش سه چیز را انجام نمیدادم، سه چیز را انجام میدادم و سه چیز را از رسول خدا سؤال میکردم: «أَمَا الثَّلَاثُ اللَّائِي وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكَتُهُ...؛ آن سه چیزی که آرزو میکنم که ای کاش انجام نمیدادم، آرزو میکنم ای کاش حرمت خانه فاطمه را هتک نمیکردم و آن را به حال خود واگذار میکردم!». (۲)

این تعبیرات به خوبی نشان میدهد که تهدیدهای عمر عملی شد و در خانه را به زور (یا با آتش زدن) گشودند.

ج) باز هم ابن عبد ربّه و «عقد الفرید»

ابن عبد ربّه اندلسی مؤلف کتاب العقد الفرید (م ۴۶۳) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل میکند:

«من در بیماری ایبیکر بر او وارد شدم تا از او عیادت کنم، او

۱- . میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۵ .

۲- . معجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۳۴، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.

گفت: آرزو میکنم که ای کاش سه چیز را انجام نمیدادم و یکی از آن سه چیز این است: «وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أُكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا أَغْلَقُوهُ عَلَيَّ الْحَرْبِ؛ ای کاش خانه فاطمه را نمیگشودم، هر چند آنان برای نبرد در خانه را بسته بودند».

(۱)

در بحثهای آینده نیز اسامی و عبارات شخصیت‌های دیگری که این بخش از گفتار خلیفه را نقل کرده‌اند، خواهد آمد.

ط) سخن نظام در کتاب «الوفای بالوفیات»

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰-۲۳۱) که به دلیل زیبایی کلامش در نظم و نثر به نظام معروف شده است در کتابهای متعددی، واقعه بعد از حضور در خانه فاطمه علیها السلام را نقل میکند. او میگوید:

«إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلَقَتِ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا؛ عمر در روز اخذ بیعت برای ابیبکر، بر شکم فاطمه زد، او فرزندی که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند، سقط کرد!». (۲)

۱- عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۳، چاپ مکتبه الهلال.

۲- الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷، شماره ۲۴۴۴؛ ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷، چاپ دارالمعرفه، بیروت. در ترجمه نظام به کتاب «بحوث فی الملل والنحل»، ج ۳، ص ۲۴۸-۲۵۵ مراجعه شود.

(ی) مبرد در کتاب «کامل»

ابن ابی الحدید مینویسد: محمد بن یزید بن عبدالاکبر بغدادی (۲۱۰-۲۸۵) ادیب، و نویسنده معروف و صاحب آثار مشهور، در کتاب الکامل، از عبدالرحمن بن عوف داستان آرزوهای خلیفه را مینویسد، و چنین یادآور میشود:

«وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ عَنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَ تَرَكَتُهُ وَ لَوْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبُ». (۱)

(ک) مسعودی و «مروج الذهب»

مسعودی (م ۳۲۵) در مروج الذهب مینویسد: «آنگاه که ابوبکر در حال احتضار بود چنین گفت:

سه چیز انجام دادم و تمنا میکردم که ای کاش انجام نمیدادم؛ یکی از آن سه چیز این بود: فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ ذَكَرَ فِي ذَلِكْ كَلَامًا كَثِيرًا!؛ آرزو میکردم که ای کاش حرمت خانه زهراراهتک نمیکردم. وی در این مورد سخن زیادی گفته است!!». (۲)

مسعودی با اینکه نسبت به اهل بیت گرایشهای موافقی دارد؛ ولی اینجا از بازگویی سخن خلیفه خودداری کرده و با کنایه رد شده است. البته سبب را خدایمیداند و البته بندگان خدایم اجمالاً میدانند!

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷، چاپ مصر.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱، چاپ دارالاندلس، بیروت.

(ل) ذهبی و کتاب «میزان الاعتدال»

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال از محمد بن احمد کوفی حافظ نقل میکند که در محضر احمد بن محمد معروف به ابن ابیدارم، محدث کوفی (م ۳۵۷)، این خبر خوانده شد :

«إِنَّ عُمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَشَقَطْتُ بِمُحْسِنٍ؛ عمر لگدی بر فاطمه زد و او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد!». (۱)

(م) عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الإمام علی»

وی هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است و ما به نقل یکی از آنها بسنده میکنیم :

«عمر گفت: وَاللَّذَى نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ، لِيُخْرِجَنَّ أَوْ لِأَحْرَقَنَّهَا عَلِيٌّ مَنْ فِيهَا...! قَالَتْ لَهُ طَائِفَةٌ خَافَتْ اللَّهَ وَرَعَتِ الرَّسُولَ فِي عَقْبِهِ: يَا أَبَا حَفْصٍ، إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ...! فَصَاحَ: لَا يُبَالِي وَ إِن...! وَ اقْتَرَبَ وَ قَرَعَ الْبَابَ، ثُمَّ ضَرَبَهُ وَ افْتَحَمَهُ... وَ يَدَالَهُ عَلِيٌّ... وَ رَنَّ حِينَ ذَاكَ صَوْتُ الزُّهْرَاءِ عِنْدَ مَدْخَلِ الدَّارِ... فَإِنَّ هِيَ إِلَّا طَيْنَ اسْتِغَاثَةٍ... (۲)»؛

قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید بیرون بیاید یا خانه را بر ساکنانش آتش میزنم.

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹، شماره ۵۵۲.

۲- عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۶-۲۷۷.

عده ای که از خدا میترسیدند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله رعایت منزلت او را میکردند، گفتند :

ای اباحفص، فاطمه در این خانه است. بی پروا فریاد زد: باشد! نزدیک شد، در زد، سپس بر در کوبید و وارد خانه شد.

علی علیه السلام پیدا شد...

طنین صدای زهرا در نزدیکی مدخل خانه بلند شد... این ناله استغاثه او بود...!

* * *

این بحث را با حدیث دیگری از مقاتل ابن عطیه در کتاب الامامه و الخلافه پایان میدهم (هر چند هنوز ناگفتهها بسیار است!).

او در این کتاب چنین مینویسد :

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعِيدٌ مَا أَخَذَ الْبَيْعَةَ لِنَفْسِهِ مِنَ النَّاسِ بِالْإِزْهَابِ وَالسَّيْفِ وَالْقُوَّةِ أُرْسَلَ عُمَرُ وَقُنْفُذٌ وَجَمَاعَةٌ إِلَى دَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَجَمَعَ عُمَرُ الْحَطَبَ عَلَى دَارِ فَاطِمَةَ وَأَحْرَقَ بَابَ الدَّارِ!... (۱)؛ هنگامی که

ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه علیهما السلام فرستاد. عمر هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد...».

۱- . الامامه و الخلافه، ص ۱۶۰-۱۶۱، تألیف مقاتل بن عطیه که با مقدمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره به چاپ رسیده (چاپ بیروت، مؤسسه البلاغ).

در ذیل این روایت، تعبیرات دیگری است که قلم از بیان آن عاجز است.

نتیجه:

با این همه مدارک روشن که عموماً از منابع اهل سنت نقل شده، باز بعضی از آنان تعبیر «افسانه شهادت» را به کار می‌برند و این حادثه تلخ را ساختگی می‌پندارند! اگر اصرار آنها بر نفی این حقایق نبود ما نیز بحث را این مقدار گسترش نمی‌دادیم.

امیدواریم بیان این حقایق افراد خفته را بیدار کند، تا حقایق تاریخی را در لابه‌لای تعصبات پنهان نسازند و آنها را انکار نکنند.

وما علینا إلا البلاغ

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدید آور : مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۳
 ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷ ؛ ۵۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ اول) ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۴، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸ ؛ ۵۰۰۰
 ریال: ج.۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶ ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت : ج.۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۴ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. حدیث دوات و قلم. ج.۲. آتش در خانه وحی. ج.۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر. ج.۴. رفتارشناسی خلیفه دوم. ج.۵. مشروعیت سقیفه. ج.۶. شورای شش نفره که یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع : شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع : اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۵م۲۵ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص: ۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

حوزه علمیه قم

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۳. ازدواج امّ کلثوم، مظلومیتی دیگر!

بخوانید و داوری کنید

فاضل محقق: سعید داودی

فهرست مطالب

اول: امّ کلثوم کیست؟ ۷

دوم: سخن دانشمندان پیرامون این ازدواج ۹

سوم: تأملاتی پیرامون ازدواج ۱۱

۱. افسانه سرایی و زشتی های خبر ۱۱

۲. سنّ امّ کلثوم به هنگام ازدواج ۱۳

۳. تندخویی ۱۴

۴. انگیزه این ازدواج ۱۶

چهارم: بررسی اسناد این خبر در کتب اهل سنت و امامیه ۱۸

پنجم: تهدیدها و ضرورت ها ۲۱

جمع بندی و نتیجه بحث ۳۳

فهرست منابع ۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم

از موضوعات سؤال برانگیز دیگر در تاریخ اسلام، ازدواج جناب امّ کلثوم علیها السلام با خلیفه دوم عمر بن خطاب است.

علّت سؤال برانگیز بودن آن، حوادث غم بار پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، کنار گذاشتن امیرمؤمنان علی علیه السلام از خلافت و یورش به خانه فاطمه زهرا علیها السلام است.

مدارکی نشان می دهد که در همه آن حوادث تأسف برانگیز و اندوهبار، خلیفه دوم نقش اساسی و تأثیرگذار داشت؛ از این رو، این سؤال همواره ذهن مسلمانان را به خود مشغول ساخته که اگر خلیفه دوم در حمله به خانه حضرت زهرا، ضربه زدن به وی و ایجاد غم و اندوه در قلب آن بانوی بزرگ نقش داشته، چگونه علی علیه السلام دخترش را به ازدواج او درآورد؟!

آیا اصلاً چنین ازدواجی صورت گرفت؟ و اگر ازدواجی صورت گرفت بر اساس چه مصلحتی انجام شد؟ و تا چه مرحله ای پیش رفت؟

برخی از عالمان اهل سنت وقوع چنین امری را دلیل بر انکار آن

حوادث می دانند و معتقدند هرگز حمله ای به خانه حضرت زهرا علیها السلام نشد و شهادت آن حضرت را نیز غیر واقعی می دانند. (۱)

در حالی که می دانیم، اصل یورش به خانه آن حضرت و توهین به بانوی بزرگ اسلام و علی علیه السلام جای تردید نیست و تهدید به آتش زدن خانه برای اجبار به بیعت نیز، در کتب معتبر اهل سنت آمده است و برخی نیز آورده اند این تهدید عملی شد. (۲) عالمان مکتب اهل بیت نیز

در کتب تاریخی و حدیثی خود آن را به طور مشروح مورد بحث قرار داده اند و این مسأله میان شیعیان معروف و مورد اتفاق است. (۳)

با این پیش فرض باید سراغ سؤال فوق رفت که آیا دختر فاطمه علیها السلام در زمان خلافت عمر به نکاح وی درآمد؟ تحقق چنین امری با آن سابقه چگونه سازگار است؟

این پرسش را باید در چند محور مورد بررسی قرار داد :

اول: امّ کلثوم کیست؟

دوم: سخن دانشمندان پیرامون این ازدواج

سوم: تأملاتی پیرامون این ازدواج

۱- اخیراً وهابیان سعودی کتاب هایی در این زمینه منتشر می کنند و به دست زائران ایرانی می دهند و همچنین برخی از امامان جمعه اهل سنت در ایران در سخنرانی های خود این مسأله را مطرح ساخته اند. آنان مسأله شهادت را به طور کلی انکار کرده اند و ازدواج امّ کلثوم را دلیلی برای خود شمرده اند.

۲- رجوع کنید به کتاب: آتش در خانه وحی. (از مجموعه مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام، شماره ۲) و کتاب «یورش به خانه وحی» تألیف آیت الله جعفر سبحانی.

۳- رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۳.

چهارم: بررسی اسناد این خبر در کتب اهل سنت و امامیه

پنجم: تهدیدها و ضرورت ها

اول: امّ کلثوم کیست؟

ابن عبدالبر در استیعاب، ابن اثیر در اسدالغابه و شیخ مفید در ارشاد، امّ کلثوم را به همراه حسن، حسین و زینب: از فرزندان فاطمه و علی علیهما السلام دانسته اند. (۱) طبری و ابن شهر آشوب علاوه بر آن، محسن را

نیز از فرزندان آن دو بزرگوار می دانند که در کودکی سقط شد و وفات یافت. (۲)

نام امّ کلثوم در موارد متعدد و حساس از تاریخ امیرمؤمنان تا زمان امام حسین علیهما السلام به چشم می خورد. از جمله: در شب نوزدهم ماه رمضان سال چهارم که سحرگاهش امیرمؤمنان علی علیه السلام ضربت خورد، آن حضرت افطار را مهمان دخترش امّ کلثوم بود (۳) و هنگامی که خبر

شهادت پدر را از زبانش شنید، بی تاب شد و گریه کرد و امیرمؤمنان علیه السلام وی را دلداری داد. (۴)

۱- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۳، شماره ۴۰۵۷ (شرح حال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام)؛ ج ۴، ص ۱۹۵۴، شماره ۴۲۰۴ (شرح حال ام کلثوم). استیعاب تصریح می کند که امّ کلثوم قبلاز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد؛ اسدالغابه، ج ۶، ص ۳۸۷، شماره ۷۵۷۸؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۹.

۳- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۲۶.

۴- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۲۳.

در سفر تاریخی امام حسین علیه السلام به سمت کوفه و حادثه عاشورای سال ۶۱ هجری نیز همراه برادرش بود و آنجا که امام حسین علیه السلام برای خداحافظی به خیمه آمد و از زنان حرم خداحافظی کرد، از امّ کلثوم، همراه با سکینه، فاطمه و زینب نام برد و فرمود: (یا سکینه، یا فاطمه، یا زینب، یا امّ کلثوم علیکنّ منّی السلام). (۱)

در ماجرای اسارت نیز نام امّ کلثوم دیده می شود. او در کوفه پس از زینب کبری علیها السلام برای مردم خطبه خواند و آنها را سرزنش کرد (۲) و در

شام، پس از رسوایی یزید و آنگاه که یزید به ظاهر درصدد جبران جنایات خود بر آمد و به امّ کلثوم گفت: این اموال را در برابر آن مشکلات و سختی ها از ما بگیر؛ پاسخ داد: «یا یزید، ما أقلّ حياء ک وأصلب وجهک، تَقْتُلُ أخی وأهل بیتی وتُعْطِینِی عوضهم؛ ای یزید چقدر بی حیا و بی شرمی! برادر و خاندان ما را می کشی و اکنون می خواهی عوض آن ها را به ما پردازی (و با اموال، آن جنایت عظیم را جبران کنی؟!». (۳) و هنگام ورود به مدینه نیز با حالتی گریان سوگواره ای برای

برادرش خواند. (۴) مطابق برخی از نقل های تاریخی ام کلثوم در زمان

حکومت معاویه و امارت سعید بن عاص بر مدینه (قبل از سال ۵۴)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷.

۴- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷. در مواضع دیگری در حادثه کربلا و پیش از آن نیز، نام آن حضرت دیده می شود و موارد فوق بخش عمده نقش و حضور آن حضرت بود که یادآوری شد.

وفات یافت. (۱) ابن عبدالبرّ و ابن حجر نیز وفات او را زمان امام

حسن علیه السلام می دانند (۲) ولی با پذیرش حضور ام کلثوم در حوادث کربلا

باید وفات وی سال ۶۱ هجری به بعد بوده باشد و لذا بعضی وفات او را چهارماه پس از بازگشت اسرا از شام دانسته اند. (۳)

دوم: سخن دانشمندان پیرامون این ازدواج

ماجرای ازدواج آن حضرت با خلیفه دوم، همواره در میان نویسندگان و مورّخان مطرح بوده است و ابعاد آن مورد بررسی قرار گرفته است. بعضی آن را منکر شده اند (۴)، و برخی وقوع آن را پذیرفته اند،

یعقوبی و طبری سال آن را هفدهم هجری دانسته اند (۵) و بعضی نیز برای

او فرزندی از عمر ذکر کرده اند به نام زید بن عمر بن الخطاب (۶) و برخی

۱- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۵.

۲- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۵۶؛ اسدالغابه، ج ۶، ص ۳۸۷.

۳- اعلام النساء، ص ۲۳۸-۲۴۷.

۴- شیخ باقر شریف القرشی معتقد است حضرت فاطمه دختری به نام ام کلثوم نداشت و همان زینب کنیه اش ام کلثوم بود که همسرش عبدالله بن جعفر است (حیاه فاطمه الزهراء، ص ۲۱۹) و شیخ مفید در یک کتاب ازدواج ام کلثوم را رد کرده است، هر چند غیر از زینب علیها السلام، دختری به نام ام کلثوم علیها السلام برای فاطمه علیها السلام ذکر کرده است. (المسائل السرویه، ص ۸۶)، ولی در کتابی دیگر آن پذیرفته است و آن را بر اساس ضرورت می دانند (المسائل العکبریّه، ص ۶۲-۶۱). علامه سید ناصر حسین موسوی هندی نیز در کتاب ایفاح الاعداء والخصوم این ازدواج را رد کرده است.

۵- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۶- تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۶۲، ح ۱۵.

دختری به نام رقیه را نیز افزوده اند. (۱)

غالب مورخان اهل سنت نظر اخیر را پذیرفته اند و در کتاب های تاریخی و حدیثی خود آن را ذکر کرده اند (که در لابه لای بحث های آینده خواهد آمد) و در کتاب های فقهی (بحث چگونگی ایستادن امام در نماز میت در برابر جنازه زن و مرد) نیز به آن استناد کرده اند. (۲)

سید مرتضی معتقد است این ازدواج پس از تهدیدها و کشمکش های فراوان اتفاق افتاد و در حال اختیار و با رغبت نبوده است. (۳)

علامه شوشتی نیز در قاموس الرجال اصل ازدواج را می پذیرد. (۴)

ابو محمد نوبختی معتقد است که امّ کلثوم کوچک بود (هر چند عقد واقع شد، ولی) پیش از وقوع زفاف، عمر از دنیا رفت. (۵)

بنابراین، چهار نظر درباره این ازدواج وجود دارد: نخست آنکه حضرت دختری به نام امّ کلثوم نداشت. دوم اینکه دختری به این نام داشت، ولی با خلیفه دوم ازدواج نکرد. سوم آنکه ازدواج کرد، ولی به عروسی منتهی نشد. چهارم اینکه ازدواج به صورت کامل انجام شد، ولی طبق نظر جمعی، تحت فشار و اجبار بود.

۱- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴؛ الاصابه فی معرفه الصحابه، ج ۸، ص ۴۶۵؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۵۶.

۲- المجموع نووی، ج ۵، ص ۲۲۴؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۴۸؛ المبسوط (سرخسی)، ج ۲، ص ۶۵؛ مغنی ابن قدامه، ج ۲، ص ۳۹۵.

۳- رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴- ر.ک: قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۱۵-۲۱۶.

۵- ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۱.

سوم: تأملاتی پیرامون ازدواج

اشاره

هر چند جمعی تحقق این ازدواج را پذیرفته اند و از نظر روایتی و تاریخی آن را قبول کرده اند، ولی از نظر درایتی و محتوای خبر، اموری نقل شده است که تأمل برانگیز است:

۱. افسانه سرایی و زشتی های خبر

پیرامون ازدواج و مقدمات آن، در کتاب های اهل سنت مطالبی نقل شده است، که بسیار زشت و زننده و دور از شأن یک مسلمان متشرع است. نمونه هایی از آن را نقل می کنیم:

الف) ابن عبدالبر در استیعاب نقل می کند: «عمر به علی علیه السلام گفت: امّ کلثوم را به همسری من در بیاور، که من می خواهم با این پیوند به کرامتی که احدی به آن نرسیده است، دست یابم!!»

علی علیه السلام فرمود: من او را به نزد تو می فرستم...

امام علیه السلام امّ کلثوم را همراه با پارچه ای نزد عمر فرستاد و فرمود از طرف من به او بگو: این پارچه ای است که به تو گفته بودم. امّ کلثوم نیز پیام امام علیه السلام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت بگو، من پسندیدم و راضی شدم، خدا از تو راضی باشد! آنگاه عمر دست بر ساق امّ کلثوم نهاد و آن را برهنه کرد!!

امّ کلثوم گفت: چه می کنی؟ اگر تو خلیفه نبودی، بینی ات را می شکستم! آنگاه نزد پدر برگشت و گفت: مرا نزد پیرمرد بدی

فرستادی!». (۱) (فراموش نکنید که این سخن از یکی از منابع معروف

اهل سنت نقل شده است).

ب) در نقل دیگری از ابن حجر عسقلانی آمده است که: امّ کلثوم ناراحت شد و خطاب به عمر گفت: اگر تو خلیفه نبودی به چشمت ضربه ای می زدم (آن را کور می کردم!). (۲)

ج) خطیب بغدادی زشت تر از این را در کتاب خود نقل کرده و می نویسد: در پی درخواست عمر، علی علیه السلام دخترش را آرایش کرد و او را سوی عمر روانه کرد؛ وقتی که عمر او را دید، برخاست و ساق پایش را گرفت و گفت: به پدرت بگو من پسندیدم (سه بار تکرار کرد). وقتی دختر به نزد پدر آمد، گفت: عمر مرا به سوی خود خواند و هنگامی که برخاستم، ساق پایم را گرفت و گفت: از جانب من به پدرت بگو، من پسندیدم!! (۳)

راستی این نقل ها چقدر ناخوشایند است! پدری مانند علی علیه السلام دخترش را بدین صورت نزد بیگانه ای بفرستد و پس از آنکه دختر، برخورد زشت او را نقل می کند، پدر نیز آرام باشد!!

آیا این عدّه از علما معتقدند عدالت عمر با چنین حرکاتی همچنان صدمه نمی بیند و سدّ محکم «عدالت صحابه!» با این نوع کارها رخنه ای

۱- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۵۵ .

۲- الاصابه، ج ۸، ص ۴۶۵ .

۳- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۸۰ .

نمی پذیرد که آن را در کتاب های معروف خود آورده اند؟!

سبط بن جوزی که این نقل ها را دیده، بسیار برآشفته و می نویسد: «به خدا سوگند این کار قبیح است، حتی اگر آن دختر، کنیزکی بود نیز چنین کاری جایز نبود (چه برسد که او حُرّه بود). سپس می افزاید: به اجماع مسلمانان لمس زن اجنبی جایز نیست، پس چگونه آن را به عمر نسبت می دهند». (۱)

روشن است که چنین نقل هایی را نه شیعیان می پذیرند و نه عالمان منصف و حق جوی اهل سنت؛ ولی جمعی از جااعلان تاریخ، برای صدمه زدن به چهره قدسی امیرمؤمنان علی علیه السلام به این نوع نقل های رکیک روی آورده و پیرامون این ازدواج داستان سرایی ها کرده اند!

۲. سنّ امّ کلثوم به هنگام ازدواج

همان گونه که نقل شد، یعقوبی و طبری سال ازدواج امّ کلثوم با عمر را سال هفدهم هجری دانسته اند. (۲) و امّ کلثوم در آن سال، کمتر از نه سال

۱- تذکره الخواص، ص ۳۲۱.

۲- ابن سعد نیز در طبقات می نویسد: «تزوجها عمر بن الخطاب و هی جاریه لم تبلغ؛ عمر با امّ کلثوم ازدواج کرد، در حالی که هنوز امّ کلثوم به سنّ بلوغ نرسیده بود». (طبقاتنا الکبری، ج ۸، ص ۳۳۸). ابن جوزی نیز در المنتظم (ج ۴، ص ۲۳۷) می نویسد: عمر درحالی با ام کلثوم ازدواج کرد که وی به سنّ بلوغ نرسیده بود. هر چند ذهبی ولادت او را سال ششم هجری نوشته است (سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۰۰)، و در نتیجه سال هفدهم باید سنّ او ۱۱ سال باشد، ولی با توجه به سخن علی علیه السلام که او را کودک دانست و سخن دیگر مورخان که گفته اند او به سنّ بلوغ نرسیده بود، نقل ذهبی نادرست است و نباید سنّ او به ۹ سال (زمان بلوغ دختران) رسیده باشد.

سن داشت؛ آیا پذیرفتنی است که علی علیه السلام دختر هشت ساله خود را - با رضایت - به نکاح پیرمردی ۵۷ ساله - با فاصله سنی حدود ۵۰ سال - در آورد؟!

در پاره ای از تواریخ نیز نقل شده است که علی علیه السلام در پی درخواست عمر گفت: «إنها صبیبه؛ او کودک است». (۱) آیا با این حال

راضی به این ازدواج شد؟ سخت می شود آن را باور کرد! (۲)

۳. تندخویی

تندخویی عمر زبازد خاص و عام بود و در کتب اهل سنت به طور گسترده نقل شده است تا آنجا که وقتی به خلافت رسید، نخستین کلماتی که - مطابق نقل طبقات ابن سعد - بر روی منبر بر زبانش جاری ساخت این بود: «اللهم إني شديد غليظ فليتي، وإني ضعيف فقوني، وإني بخيل فسخني؛ خدایا من تندخویم پس مرا نرم و ملایم قرار ده! و من ضعیفم، پس مرا قوی ساز! و من بخیلم پس مرا سخی گردان». (۳)

۱- طبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۳۹.

۲- هر چند فاصله سنی پیامبر صلی الله علیه و آله با برخی از همسرانش نیز زیاد بود، ولی می دانیم آنها با افتخار به همسری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در می آمدند و گاه پیشنهاد ازدواج از طرف خود آنان مطرح می شد و با ازدواج مورد بحث، که علی علیه السلام با آن موافق نبود و عمر با اصرار از آن کلثوم خواستگاری کرد، (که بحث آن خواهد آمد) تفاوت دارد.

۳- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۰۸.

ولی گویا این حالات - طبق نقل روایات اهل سنت - همچنان در او باقی ماند؛ زیرا از تاریخ استفاده می شود که به همین دلیل، برخی از زنان حاضر به همسری وی نمی شدند.

طبری نقل می کند که عمر، ام کلثوم دختر ابوبکر را از عایشه خواستگاری کرد، در حالی که او کوچک بود. عایشه ماجرا را با خواهرش ام کلثوم در میان گذاشت. ام کلثوم گفت: من نیازی به او ندارم! عایشه گفت: نسبت به خلیفه بی میلی؟ پاسخ داد: «نعم، إنه خشن العیش، شدید علی النساء؛ آری، زیرا او در زندگی سخت گیر است و نسبت به زنان نیز با خشونت برخورد می کند». (۱)

مشاهده می کنیم حتی دختر کوچکی مانند ام کلثوم فرزند ابوبکر نیز از خشونت وی با خبر بود.

مطابق نقل دیگر: ام کلثوم دختر ابوبکر به خواهرش عایشه گفت: تو می خواهی من به ازدواج کسی در آیم که تندی و سخت گیری او را در زندگی می دانی؟! سپس افزود: «والله لئن فعلت لأخرجن إلی قبر رسول الله (ص) ولأصیحن به؛ به خدا سوگند اگر چنین کنی من کنار قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می روم و در آنجا فریاد می زنم». (۲)

همچنین مطابق نقل بلاذری، طبری و ابن اثیر، هنگامی که یزید بن ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش امابان - دختر عتبه -

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۹، این مطلب در کامل ابن اثیر (ج ۳، ص ۵۴) نیز آمده است.

۲- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

خواستگاری کرد، وی نپذیرفت و گفت: «لأنه يدخل عابساً ويخرج عابساً، يغلق أبوابه ويقل خيره؛ او عبوس و خشمگین وارد منزل می شود و عبوس و عصبانی خارج می شود، در خانه را می بندد و خیرش اندک است». (۱)

بنابراین، چگونه می شود امام علی علیه السلام - با رضایت و طیب خاطر - دخترش را به او داده باشد؟

۴. انگیزه این ازدواج

ابن حجر در کتاب خود نقل می کند که عمر، امّ کلثوم را از علی علیه السلام خواستگاری کرد. آن حضرت فرمود: «من دخترانم را برای فرزندان [برادرم] جعفر نگه داشته ام». عمر اصرار کرد و گفت: «او را به ازدواج من در آور، که هیچ مردی مانند من از او مراقبت نخواهد کرد». علی علیه السلام نیز پذیرفت و عمر به نزد مهاجران آمد و گفت: به من تبریک بگویید! گفتند: چرا؟ گفت: به خاطر تزویج با دختر علی علیه السلام. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کلّ نسب و سبب سیقطع يوم القيامة إلاّ نسبی و سببی؛ هر نسب و سببی در روز قیامت قطع خواهد شد، مگر نسبت و خویشاوندی با من» لذا خواستم با این ازدواج از این موهبت بهره مند شوم». (۲)

ابن اثیر این عبارت را آورده است که عمر گفت: من پیش از این با آن

۱- انساب الأشراف، ج ۹، ص ۳۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵.

۲- الاصابه، ج ۸، ص ۴۶۷. همچنین ر.ک: الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۵۵.

حضرت (به خاطر آنکه پدر زن او بودم) نسبت پیدا کردم، و اکنون دوست داشتم داماد این خاندان شوم. (۱)

مطابق نقل یعقوبی، عمر عَلت این درخواست را به خود علی علیه السلام نیز گفت. (۲)

بیان این انگیزه از سوی خلیفه دوم نیز بعید است و تصوّر نمی‌کنیم که وی را چنین انگیزه ای وادار به خواستگاری از امّ کلثوم کند؛ زیرا مطابق نقل بلاذری در انساب الأشراف: هنگامی که علی علیه السلام برای بیعت با ابوبکر حاضر نشد، عمر به سوی خانه آن حضرت حرکت کرد، در حالی که فتیله ای آتشین در دست داشت. فاطمه را نزدیک درِ خانه ملاقات کرد؛ فاطمه علیها السلام وقتی عمر را با آتش دید، فرمود: «یا بن الخطاب! أتراك محرّقاً علیّی بابی؛ ای پسر خطّاب تو می خواهی درِ خانه مرا بسوزانی؟!» عمر با صراحت گفت: آری. (۳)

مطابق نقل دانشمند معروف اهل سنت ابن قتیبه دینوری: عمر دستور داد هیزم بیاورند و آنها که در منزل فاطمه اجتماع کرده بودند را تهدید کرد، از خانه بیرون بیایند و بیعت کنند و گرنه خانه را آتش می‌زنم. به او گفته شد: «یا ابا حفص! إنّ فیها فاطمه؛ ای اباحفص (کنیه عمر است) فاطمه داخل این خانه است!» «فقال: وإن؛ گفت: هر چند

۱- اسدالغابه، ج ۶، ص ۳۸۷.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳- ر.ک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶. ابن عبد ربّه (ج ۴، ص ۲۵۹) شبیه همین ماجرا را آورده است.

فاطمه آنجا باشد». (۱)

طبری نیز حمله به خانه علی علیه السلام و تهدید به سوزاندن خانه را آورده است. (۲)

آیا آزدن فاطمه و بی احترامی به آن حضرت، با ازدواج با دخترش به انگیزه نجات اخروی سازگار است؟! آن هم آزدن کسی که آزار و رنجش او آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله است (فاطمه بضعه منی یؤذینی ما آذاها). (۳)

بنابراین، به فرض که ازدواجی هم صورت گرفته باشد، به یقین برای انتساب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله جهت روز رستاخیز نبوده است؛ بلکه انگیزه های دیگری داشته است!

چهارم: بررسی اسناد این خبر در کتب اهل سنت و امامیه

کتب اهل سنت به طور گسترده این ماجرا را به گونه های مختلف نقل کرده اند که بخش هایی از آن گذشت. برخی از محققان اسناد آن را بررسی کرده و روشن ساخته اند که اسناد همه آنها - طبق معیارهای خود اهل سنت نیز - ضعیف است.

(۴)

۱- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۵؛ شیهه به آن صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۵۸.

۴- ر.ک: ازدواج ام کلثوم با عمر، نوشته آیت الله سید علی حسینی میلانی.

در صحیح بخاری نیز اشاره ای به این ماجرا شده است. (۱) بسیاری از عالمان اهل سنت همه آنچه در این کتاب آمده است را صحیح می دانند، ولی در سند این حدیث در صحیح بخاری ابن شهاب زُهری واقع شده است که هر چند او از نظر علمای رجال اهل سنت توثیق شده است، ولی از نقل های تاریخی بر می آید که او با بنی امیه و دشمنان اهل بیت علیهم السلام همکاری نزدیک داشته و احتمال جعل در خبر وی وجود دارد (۲) و شاید به همین علت ماجرای این ازدواج در صحیح مسلم - با

آنکه پس از صحیح بخاری نوشته شده - نیامده است.

علاوه بر آنکه صحیح بخاری به آن علت که حدیث متواتر غدیر را در کتاب خود نیاورده و حدیث متواتر ثقلین را از قلم انداخته (با آنکه دیگر کتب صحاح آورده اند) مورد انتقاد اندیشمندان منصف و صاحب نظران غیر متعصب است.

تلاش بخاری همواره بر آن است که حوادث صدر اسلام را کاملاً آرام نشان دهد و آنچه از ستم بر اهل بیت علیهم السلام گذشته را نادیده بگیرد. جفاهای او نسبت به اهل بیت علیهم السلام برای همه اندیشمندان منصف روشن است. او در حالی که در کتابش حتی یک حدیث از امام حسن علیه السلام نیاورده است، همچنین از امام صادق علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام

۱- ر.ک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۲۲، کتاب الجهاد والسیر .

۲- ر.ک: www.valiasr.com. مقاله بررسی شبهه ازدواج عمر با امّ کلثوم نوشته فاضل محققجناب حجت الاسلام والمسلمین سید محمد حسینی قزوینی.

حدیثی نقل نکرده، از عمران بن حطان (از رؤسای خوارج و از خطبای آنان) و از عمرو بن عاص و مروان بن حکم و معاویه روایاتی نقل می‌کند. همچنین بخاری روایاتی در تحریف قرآن نقل می‌کند؛ آنجا که با سندش از علقمه آورده است: آیه ۳ سوره لیل را رسول خدا صلی الله علیه و آله به این صورت خواند: «وَالذَّكْرَ وَالْأُنْثَى» (۱) در حالی که در قرآن موجود می‌خوانیم: (وَمَا خَلَقَ الذَّكْرَ وَالْأُنْثَى).

همچنین از انس بن مالک نقل می‌کند که درباره شهادی «بئر معونه» این آیه نازل شده بود: «قد بلغوا قومنا أن لقینا ربنا فرضی عنا ورضینا عنه» ولی این آیه بعداً نسخ (و از قرآن حذف) شد!! (۲) و حتی از عمر بن خطاب نقل می‌کند که «آیه رجم» نیز در قرآن بود و آن را می‌خواندیم (۳) (در حالی که در قرآن موجود، یافت نمی‌شود).

به هر حال، یک محقق منصف نمی‌تواند به همه آنچه که بخاری نقل کرده اعتماد کند.

در کتاب های روایی امامیه این ماجرا به صورت زیر نقل شده است :

کلینی در کافی از معاویه بن عمار نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: درباره زنی که شوهرش از دنیا رفت، آیا در همان خانه عده وفات نگه دارد و یا هر جا خواست می‌تواند برود؟ امام صادق علیه السلام

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۸۴.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۶.

فرمود: «می تواند هر جا خواست برود». آنگاه افزود: «إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا تُوفِّيَ عُمَرُ أُتِيَ أُمَّكَلثُومُ فَاَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ؛ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
پس از مرگ عمر، آمد و ام کلثوم (همسر عمر) را به خانه برد». (۱)

شبه همین روایت را سلیمان بن خالد نیز از امام صادق علیه السلام نقل می کند (۲)؛ ولی روشن نیست که آیا این ام کلثوم
فرزند علی علیه السلام بوده

است، یا ربیبه آن حضرت و یا دختری که تحت کفالت او بزرگ شده بود؟

به هر حال، با فرض پذیرش این دو روایت (۳)، در دو روایت دیگر

کتاب کافی سبب این ازدواج ذکر شده است که بررسی خواهد شد.

پنجم: تهدیدها و ضرورت ها

با صرف نظر از تأملاتی که پیرامون جزئیات این ماجرا ذکر شد، اگر اصل ازدواج هم پذیرفته شود، هرگز به معنای وجود
رابطه نیکو میان امیرمؤمنان علی علیه السلام و خلیفه دوم نیست. روایاتی که از شیعه و سنی نقل شده است، نشان می دهد
خلیفه دوم به سبب موقعیت خود در جایگاه خلافت مسلمین از تهدید استفاده می کرد (که شرح آن خواهد آمد). و

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۱۵، ح ۱.

۲- کافی، ج ۶، ص ۱۱۵، ح ۲.

۳- در صورت پذیرش این ازدواج، نمی توان سال آن را هفدهم هجری دانست که ام کلثوم کودک بود و چون خلیفه دوم در
سال ۲۳ هجری از دنیا رفت، می تواند آن ازدواج حتییک سال قبل از مرگ عمر اتفاق افتاده باشد، که سن ام کلثوم حدود ۱۳
سال بود.

البته نیک می دانست طرف او مردی است که برای هدف مهم تر یعنی حفظ اصل اسلام و میراث نبوی صلی الله علیه و آله ، تحمّل و بردباری می نماید؛ انسانی است شریف، که به درگیری و نزاع اقدام نمی کند (۱)؛ همانگونه که

مراد و مقتدای او رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر مخالفت عمر و دوستانش با نوشتن وصیت نامه و اهانت به آن حضرت، تحمّل و بردباری به خرج داد و برای ممانعت از نزاع و درگیری وصیت نامه مهم خود را نوشت. (۲)

به یقین ازدواج امّ کلثوم، از امامت و خلافت مهم تر نبود! امیرمؤمنان علیه السلام پس از مقاومت و مخالفت، آنگاه که سقیفه نشینان مصمم شدند به هر قیمتی خلافت را به چنگ آورند و آن را از اهلش دور نگه دارند، به صبر و تحمّل روی آورد و حتی برای پیشبرد اسلام از دادن مشورت به خلفای وقت دریغ نداشت.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره کناره گیری از خلافت - پس از کشمکش ها - می فرماید: «... فسدت دُونَهَا ثوباً، وطويت عنها كسْحاً؛ من در برابر آن پرده ای افکندم و پهلو از آنها تهی کردم (و خود را کنار کشیدم)». (۳)

در این مسیر، به صبری جانکاه روی آورد؛ آنجا که می فرماید :

۱- کافی است به اطراف خویش نگاه کنیم، تا بنگریم چقدر انسان های آبروخواه، نجیب و متینی که تحت شرایطی از حق خویش می گذرند تا یک خانواده و یک جامعه و محیط، درگیر مسائل داخلی نشود.

۲- برای آگاهی از این ماجرای غم انگیز به کتاب «حدیث دوات و قلم» از سلسله مباحث «مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام» شماره ۱ مراجعه کنید.

۳- نهج البلاغه، خطبه سوم (خطبه شقشقیه)؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۶۸.

«فصبرْتُ وفي العين قذى وفي الحلق شجأ أرى تراثي نهبا؛ من شكييائي كردم در حالی که گویی چشم را خاشاک پر کرده و استخوان، راه گلویم را گرفته بود، چرا که می دیدم میراثم به غارت می رود».^(۱)

همچنین آن حضرت در نامه ۶۲ نهج البلاغه، نخست از غضب ناباورانه خلافت و نادیده گرفتن وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید؛ سپس سبب همکاری با خلفا را بیان می کند. می فرماید: «فوالله ما كان يلقى في روعي، ولا يخطر ببالي، أن العرب تُزعج هذا الأمر من بعده - صلى الله عليه وآله وسلم - عن أهل بيته، ولا أنهم مُنحوه عني من بعده! فما راعني إلا انشغال الناس على فلان يُبايعونه، فأمسكتُ يدي حتى رأيتُ راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام، يدعون إلى مَحَقِّ دين محمد صلی الله علیه و آله فخشيْتُ إن لم أنصِر الإسلام وأهله أن أرى فيه ثلماً أو هدماً، تكون المصيبة به عليَّ أعظم من فوت ولايتكم؛ به خدا سوگند! هرگز فکر نمی کردم و به خاطرم خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند) و مرا از آن دور سازند. تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت می کردند. دست بر روی دست گذاردم تا اینکه با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله را نابود سازند. اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم

۱- نهج البلاغه خطبه سوم (خطبه ششقیه)؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۶۸.

که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بزرگتر بود».

ارتداد بسیاری از قبایل و سر بر آوردن جمعی از یهود و نصارا و منافقان پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله را بسیاری از مورخان ذکر کرده اند در این صورت دامن زدن امام علی علیه السلام به کشمکش و درگیری، اصل اسلام و دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خطر عظیم تری قرار می داد.

در کتاب های معروف تاریخ آمده است: «لما تُوفِّي رسول الله، ارتدَّت العرب، واشْرَأَيْتِ الْيَهُودِيَّةَ وَالنَّصْرَانِيَّةَ، وَنَجَمَ النَّفَاقُ، وَصَارَ الْمُسْلِمُونَ كَالْغَنَمِ الْمَطِيرَةِ فِي اللَّيْلِ الشَّاتِيَةِ؛ هِنْكَامِي كَهَ يَمَامِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَاتِ يَافِتٍ، عَرَبٌ بَازِغَشْتِ خُودِ رَا (به جاهلیت) شروع کرد و یهود و نصارا سر برداشتند و منافقان آشکار گشتند و وارد صحنه شدند و مسلمانان همانند رمه بی چوپانی شدند که در یک شب سرد و بارانی زمستان، در بیابان گرفتار شود». (۱)

علاوه بر آن، علی علیه السلام در برابر حمله به خانه اش و اهانت به زهرای مرضیه علیها السلام آن دردانه نبی صلی الله علیه و آله و سیده زنان عالم (۲) صبر کرد؛ و روشن است علی علیه السلام که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جانش را در طبق اخلاص گذارده و در دفاع از مکتب نبوی صلی الله علیه و آله همه جا حاضر بوده و گردنکشان و ملحدان و معاندان را به خاک افکنده و بارها در جنگ زخم برداشته و

- ۱- السیره النبویه (ابن هشام)، ج ۲، ص ۶۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۵. برای آگاهی بیشتر از ارتداد قبایل مختلف عرب پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله رجوع کنید به: البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۲.
- ۲- مصادر حمله به خانه آن حضرت گذشت.

در یاری اسلام تلاش های طاقت فرسا و تأثیر گذاری داشته، باید پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ آن میراث گرانبها خون دل بخورد؛ رنج ببیند و سکوت کند؛ از حق خویش چشم پوشد و همراهی نماید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر غضب فدک نیز صبر کرد و در برابر بخل و حسادت گروهی، بردباری نمود و آن را به خدا واگذار کرد. آنجا که می فرماید: «بلی! کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما أظلّته السماء، فشحّت علیها نفوس قوم، وسیخت عنها نفوس قوم آخرین ونعم الحکم الله؛ آری، از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها «فدک» در اختیار ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسادت ورزیدند و گروه دیگری آن را سخاوتمندانه رها کردند (و از دست ما خارج گردید) و (در این ماجرا) بهترین داور خداست». (۱)

* * *

اکنون به سراغ تهدیداتی می رویم که در ماجرای ازدواج امّ کلثوم صورت گرفت.

مطابق نقل ابن جوزی هنگامی که علی علیه السلام در پی خواستگاری از امّ کلثوم فرمود: او کودک است؛ عمر (با ناراحتی) گفت: «إنک والله ما بک ذلک، ولكن قد علمنا ما بک؛ به خدا سوگند! این که می گویی عذر نیست (و بهانه است) و ما مقصود تو را می دانیم (که با ما خوب نیستی)». (۲) در

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲- المنتظم، ج ۴، ص ۲۳۸.

این تعبیرات، ناخوشایندی عمر از جواب ردّ علی علیه السلام آشکار است.

در المعجم الکبیر طبرانی و مجمع الزوائد هیشمی آمده است که علی علیه السلام با عقیل، عباس و حسین علیه السلام درباره درخواست خلیفه دوم مشورت کرد. آنگاه در برابر سخن عقیل فرمود: «والله ما ذاک من نصیحه، ولکن درّه عمر أخرجته الی ماتری؛ این سخن او از سرخیرخواهی نبود، بلکه تازیانه عمر او را به آنچه می بینی واداشته است».^(۱)

در منابع روایی امامیه، تهدید به صورت روشن تر بیان شده است. در روایتی که هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند، آمده است: هنگامی که عمر امّ کلثوم را از علی علیه السلام خواستگاری کرد، حضرت فرمود: او کودک است (و جواب ردّ به او داد)؛ عمر، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کرد و ماجرا را برای وی بیان کرد و آنگاه عباس را تهدید کرد: «أما والله لأُعورنَّ زمزم ولا أدعُ لکم مکرّمهً إلاّ هدمتها، ولأُقیمنَّ علیه شاهدین بآنه سیرق، ولأقطعنَّ یمینه؛ به خدا سوگند! من چاه زمزم را (که افتخار سقایت آن با توست) پر خواهم کرد و تمامی کرامتی که برای شماست از بین خواهم برد و دو شاهد برای اتّهام سرقت بر ضدّ او اقامه می کنم و دستش را قطع خواهم کرد!».

عباس به محضر علی علیه السلام آمد و تهدیدات عمر را بازگو کرد و از آن حضرت خواست که امر ازدواج را به عهده او بگذارد و علی علیه السلام نیز به دست او سپرد.^(۲) و عباس آن را سامان داد و امّ کلثوم را به تزویج عمر

۱- المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۴-۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۱.

۲- کافی، ج ۵، ص ۳۴۶، ح ۲.

فشرده همه این تهدیدات را امام صادق علیه السلام در یک جمله کوتاه و پرمعنا این گونه بیان فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ فَرَجٌ غُصْبَنَاهُ؛ این ماجرا (ازدواج عمر با امّ کلثوم) ناموسی بود که از ما غصب شد». (۲)

با روحیه ای که از خلیفه دوم در ماجرای تهدید حمله به خانه حضرت زهرا علیها السلام و انجام آن نشان داریم، می توان باور کرد که در این ماجرا نیز تهدیدش را عملی سازد.

ابن ابی شیبیه به سند صحیح از زید بن اسلم از پدرش اسلم نقل می کند: پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که برای ابوبکر بیعت گرفته می شد، علی علیه السلام و زبیر بر فاطمه - دختر رسول خدا - وارد می شدند و با وی درباره کارشان مشورت می کردند. این خبر به گوش عمر بن خطاب رسید. وی آمد و بر فاطمه وارد شد و گفت: «... به خدا سوگند! اگر این چند نفر همچنان به کار خویش ادامه دهند، آن محبوبیت (تو نزد ما) مانع نخواهد شد که خانه را بر آنان آتش نزنم!».

در ادامه اسلم نقل می کند که پس از بیرون رفتن عمر، فاطمه علیها السلام به آنان (علی و زبیر و ...) گفت: می دانید عمر نزد من سوگند خورده است که اگر شما (برای مشورت و ادامه مخالفت) به نزد من بیایید، خانه را بر شما آتش بزند» سپس افزود: «وایم الله لیمضینّ لما حلف علیه؛ به خدا

۱- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳.

۲- کافی، ج ۵، ص ۳۴۶، ح ۱.

سوگند! او سوگندش را عملی خواهد کرد». (۱)

این سوگند صدیقۀ طاهره است که از روحیه وی خبر می دهد و معتقد است، او چنین تهدیدی را عملی خواهد کرد!

این تهدید و سوگند فاطمه علیها السلام را متقی هندی (۲) و دهلوی (۳) نیز نقل

کرده اند و دهلوی سند آن را «علی شرط الشیخین» صحیح می داند. (۴)

بنابراین، در اینجا نیز عمر می توانست تهدیدش را عملی کند، به ویژه آنکه او در آن زمان خلیفه رسمی بود و قدرت فراوانی داشت!

در نتیجه، اگر ازدواجی صورت گرفته باشد، امیرمؤمنان علی علیه السلام به اضطرار، به آن رضایت داد و طبیعی است که در چنین صورتی هرگز پیوند مزبور نشانه وجود مودت و محبت نبوده است.

* * *

خوب است بدانیم که خلیفه دوم در موارد متعدّد دیگر نسبت به دیگر مسلمانان و صحابه نیز سخت گیری هایی اعمال می داشت و آنان نیز برای صیانت از کیان دین و وارد نشدن به درگیری های داخلی تحمل می کردند. از جمله :

۱- مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۵۷۲، ح ۴.

۲- کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱، ح ۱۴۱۳۸.

۳- ازاله الخفاء، ج ۲، ص ۲۹ و ص ۱۷۹.

۴- علی شرط الشیخین، یعنی شرائطی که بخاری و مسلم در کتاب صحیح خود برایش حدیث معتبر می دانند. آیت الله جعفر سبحانی نیز در کتاب خود، افراد سند این حدیث را برابر موازین رجالی برادران اهل سنت بررسی کرده و به روشنی اعتبار این حدیث را تبیین نموده است. (رجوع کنید به: یورش به خانه وحی، ص ۳۱-۳۳).

مسلم در صحیح خود نقل می کند که مردی نزد عمر آمد و گفت: من جنب شدم و آب نیافتم (تکلیف من چیست؟) عمر پاسخ داد: نماز نخوان! عمّار که آنجا حاضر بود گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا به یاد نمی آوری روزی را که من و تو در یک جنگ بودیم و آب برای غسل پیدا نکردیم، تو نماز نخواندی، اما من خودم را در خاک غلطاندم و نماز خواندم. (پس از آنکه خدمت پیامبر رسیدیم و ماجرا را گفتیم) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کافی است (در صورت نیافتن آب) دستانت را بر زمین بزنی و پس از آنکه آن را فوت کردی، با دو دست، صورت و (پشت) دو کف دست را مسح کنی.

عمر (پس از شنیدن سخنان عمّار، به جای تشکر از او که این ماجرا را یادآوری کرد) گفت: ای عمّار از خدا بترس! (و این سخن را مگو).

عمّار گفت: اگر می خواهی من این حدیث را نقل نمی کنم (... فقال عمر: إتيق الله يا عمّار. قال: إن شئت لم أحدث به). (۱)

در این ماجرا عمّار کوتاه می آید و بر نظر خود اصرار نمی ورزد؛ در حالی که روشن است حقّ با اوست؛ زیرا علاوه بر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله، قرآن نیز تصریح می کند که در چنین صورتی باید تیمّم کرد. (۲)

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۳، باب التیمّم.

۲- «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا؛ اگر بیمارید، یا مسافر، و یا یکی از شما از محلّ پستی آمده (و قضای حاجت کرده)، و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید، و در این حال، آب (برای وضو یا غسل) نیافتید، بر زمین پاکی تیمّم کنید». (نساء، آیه ۴۳)

همچنین عمر از نقل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله ممانعت، و در این ارتباط با صحابه شدیداً برخورد می کرد، جمعی را حبس می نمود و برخی را می زد و آنان نیز تحمّل می کردند و به ستیزه جویی بر نمی خاستند. ذهبی نقل می کند که عمر سه تن از صحابه بزرگ: ابن مسعود، ابوالدرداء و ابومسعود انصاری را به سبب نقل فراوان احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله حبس کرد. (۱) حاکم نیشابوری نیز نقل می کند که

وی ابن مسعود، ابوالدرداء و ابوذر را به سبب نقل حدیث، از مدینه ممنوع الخروج کرد و این حبس و ممنوعیت از خروج، تا زمان مرگ عمر ادامه یافت. (۲)

ابوهریره نیز تصریح می کند که اگر زمان عمر نقل حدیث می کرد، عمر وی را با تازیانه اش می زد، خودش می گوید: «لو كنت أحدث في زمان عمر مثل ما أحدثكم لضربني بمخفقه». (۳)

به هر حال، روشن است که امیرمؤمنان علی علیه السلام و برخی دیگر از صحابه، به سبب اهمیت جایگاه خلافت و اینکه خلیفه مسلمین را باید حرمت نگه داشت، در برابر سخت گیری های نادرست خلیفه صبر

۱- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷.

۲- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷. شبیه همین جمله را ابن عبدالبر نیز نقل می کند (جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۲۱). موارد متعددی از خشونت و سخت گیری های خلیفه دوم و تحمّل مسلمانان و صحابه در تاریخ نقل شده است، که جداگانه تدوین خواهد شد.

می کردند؛ با این هدف که جایگاه خلافت، محترم بماند؛ زیرا نزاع و درگیری به نفع منافقان و دشمنان قسم خورده اسلام تمام می شد و آسیب جدی به کیان اسلام وارد می گردید، همان گونه که پس از قتل عثمان (که البته به سبب ستمگری عمال عثمان در شهرهای مختلف به وجود آمد و وساطت های امام علی علیه السلام نیز به سبب تخلف خلیفه و اطرافیانش از عمل به وعده ها نافرجام ماند) و در عصر خلافت علی علیه السلام جمعی از صحابه به مخالفت علنی و نادرست با آن حضرت برخاستند و در مسیر فزون طلبی، خون ها ریختند، که همه این موارد به نفع منافقانی چون بنی امیه تمام شد.

بنابراین، هرگز ازدواج خلیفه دوم با ام کلثوم (در صورت صحت) نشان از وجود موّدت میان او و علی علیه السلام نیست؛ زیرا قرآن کریم از قول لوط پیامبر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در برابر قوم کافر خود که به قصد مهمانانش به منزل وی هجوم آوردند، فرمود: «هُؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»؛ اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید، این دختران من حاضرند (که با آنها ازدواج کنید)». (۱)

در نتیجه، اگر ازدواجی تحت شرایط خاص صورت گیرد و امامی همانند امیرمؤمنان علیه السلام به سبب مصلحتی مهم به این امر رضایت دهد، نه اشکالی بر آن حضرت وارد است؛ و نه علامت موّدت و دوستی است.

باید از کسانی که این بحث را طرح کرده اند سپاسگزاری نمود که با طرح این بحث بُعد دیگری از مظلومیت امیرمؤمنان علی علیه السلام را آشکار نمودند و خود در اشکال تازه ای قرار گرفتند. همان گونه که آن حضرت در پاسخ به معاویه که بر آن حضرت طعنی زد که تو کسی بودی که همچون شتر افسارزده، کشان کشان برای بیعت بردند، فرمود: «وقلت: ائی کنتُ أُقَادُ کما يُقَادُ الجملُ المخشوش حتى أُبایع، ولعمُرُ الله لقد أردتُ ان تَدَمَّ فمدحت، وأن تفضح فافتضحت؛ و تو گفته ای: مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم. به خدا سوگند! خواسته ای مرا مذمت کنی، ناخودآگاه مدح و ثنا کرده ای؛ خواسته ای مرا رسوا سازی، ولی رسوا شده ای».

آنگاه جایگاه مظلوم را در ادامه این پاسخ ترسیم می کند که مظلومیت و تحمل کردن برای مصلحتی مهم تر ایرادی نیست، آنچه نقص و عیب است، آن است که مسلمان دچار شک و تردید در دین خود شود. لذا در ادامه نوشت: «وما علی المسلم من غَضاضه فی أن یکون مظلوماً ما لم یکن شاکاً فی دینه، ولا مرتاباً بیقینه؛ این برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند».^(۱)

آری، اگر امام علیه السلام در این ماجرا نیز مظلوم بود و تن به این ازدواج داد، نقص و عیبی بر آن حضرت نیست، بلکه بر آنان است که

امیرمؤمنان علی علیه السلام را در چنین شرایطی قرار دادند و آن امام مظلوم بار دیگر مجبور شد برای مصلحتی مهم تر و مراقبت از نهال اسلام، از درگیری و نزاع اجتناب ورزد و این پیشنهاد را همچون جام زهری بنوشد و صبر و تحمّل نماید.

جمع بندی و نتیجه بحث

امّ کلثوم دختر امیرمؤمنان و فاطمه زهرا علیهما السلام است. ازدواج او مورد توجه مورخان و عالمان فریقین قرار گرفت، چرا که در تاریخ آمده است او به همسری خلیفه دوم درآمد؛ این در حالی است که عالمان اهل بیت علیهم السلام معتقدند عمر بن خطاب در دور ساختن علی علیه السلام از خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین حمله و یورش به خانه فاطمه علیها السلام نقش محوری داشت؛ بنابراین، این پرسش مطرح شد که آیا چنین ازدواجی صورت گرفت؟ و آیا در صورت تحقق چنین ازدواجی نمی توان نتیجه گرفت که میان علی علیه السلام و عمر رابطه حسنه ای وجود داشت؟ و آیا می تواند ضرورت و مصلحت مهم تر سبب پذیرش این ازدواج شده باشد؟

گفته شد: برخی از عالمان، وجود دختری به نام امّ کلثوم را برای حضرت فاطمه علیها السلام منکر شده اند.

برخی دیگر ازدواج را قبول ندارند.

برخی دیگر اصل عقد را پذیرفته اند، ولی زفاف را مردود می دانند.

و جمعی آن را از روی اضطرار و ضرورت دانسته اند.

و بعضی علاوه بر پذیرش ازدواج، یک فرزند و برخی دو فرزند را برای امّ کلثوم از عمر نقل کرده اند.

ما ضمن بررسی اخباری که در این زمینه از اهل سنت وارد شده، تأملاتی پیرامون آن ذکر کرده ایم که اصل ازدواج را مورد تردید قرار می دهد، و بحث سندی را در اخبار اهل سنت مطرح ساخته و آنها را مورد تردید قرار داده ایم؛ و با فرض صحّت ماجرا، آن را نشانه محبت میان امیرمؤمنان علی علیه السلام و خلیفه دوم ندانسته ایم؛ زیرا روشن شد که به سبب تندخویی و تهدیدات خلیفه و خویشان داری و بردباری مولای متقیان علی علیه السلام برای مصلحتی مهم تر و برای جلوگیری از نزاع داخلی و تضعیف کیان اسلام، امیرمؤمنان علی علیه السلام به آن رضایت داد. در حقیقت داستان این ازدواج، برگ دیگری از دفتر قطور مظلومیت علی علیه السلام است.

فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. نهج البلاغه (با تحقیق صبحی صالح)
٣. الإرشاد، شیخ مفید، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٤. إزالة الخفاء عن خلفه الخلفاء، شاه ولی الله دهلوی، چاپ لاهور، پاکستان.
٥. ازدواج امّ کلثوم با عمر، آیت الله سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، قم، چاپ دوم، ١٣٨٦ش.
٦. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجيل، بیروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٧. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین بن الاثیر الجزری، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٩ق.
٨. الاصابه فی معرفه الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٩. اعلام النساء، علی محمد علی دخیل، دارالاسلامیه، بیروت، چاپ سوم، ١٤١٢ق.

١٠. إفتحام الاعداء والخصوم، علامه سيد ناصر حسين موسوى هندی، تحقیق دکتر محمد هادی امینی، مکتبه نینوا، تهران.
١١. الامامه والسیاسه، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، تحقیق علی بشری، دارالأضواء، بیروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
١٢. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ١٤١٧ق.
١٣. بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
١٤. البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٧ق.
١٥. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ١٤١٧ق.
١٦. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.
١٧. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح، دار صادر، بیروت.
١٨. تذکره الحفاظ ذهبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
١٩. تذکره الخواص، سبط بن جوزی، مؤسسه اهل البیت، بیروت، ١٤٠١ق.
٢٠. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ١٣٦٥ش.

٢١. جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٨ ق.
٢٢. حياه سيده النساء فاطمه الزهراء، شيخ باقر شريف القرشي، تحقيق مهدي باقر شريف القرشي، دار الذخائر الاسلاميه، قم، چاپ اول، ١٤٢٧ ق.
٢٣. رسائل المرتضى، سيد مرتضى، تحقيق سيد احمد حسيني، دارالقرآن الكريم، قم، ١٤٠٥ ق.
٢٤. سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد ذهبي، تحقيق شعيب ارنؤوط، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ نهم، ١٤١٣ ق.
٢٥. السيره النبويه، ابن هشام حميري، تحقيق مصطفى السقا وهمكاران، دارالمعرفه، بيروت.
٢٦. صحيح بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، دارالجيل، بيروت.
٢٧. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابوري، دارالفكر، بيروت.
٢٨. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٠ ق.
٢٩. عقد الفريد، ابن عبد ربه، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٦ ق.
٣٠. الغارات، ابراهيم بن هلال ثقفى، تحقيق سيد جلال الدين حسيني.
٣١. قاموس الرجال، علامه محمد تقى شوشترى، انتشارات جامعه

مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ١٤٢٥ق.

٣٢. الكافي، ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني، دار صعب - دارالتعارف، بيروت، چاپ چهارم، ١٤٠١ق.

٣٣. الكامل في التاريخ، عزالدین علی بن ابی الکرّم (معروف به ابن اثیر)، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥ق.

٣٤. کنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ق.

٣٥. المبسوط، شمس الدين ابوبکر سرخسی، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦ق.

٣٦. مجمع الزوائد، علی بن ابی بکر هيثمی، دارالکتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ق.

٣٧. المجموع، محیی الدین نووی، دارالفکر، بيروت.

٣٨. المسائل السريه، شيخ مفيد، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٤ق.

٣٩. المسائل العکبريه، شيخ مفيد، تحقيق علی اکبر الهی خراسانی، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٤ق.

٤٠. المستدرک علی الصحيحين، حاکم نيشابوری، تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلی.

٤١. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت.

٤٢. المصنف، ابن ابی شيبه کوفی، تحقيق سعيد اللحام، دارالفکر، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

٤٣. المعجم الكبير، الطبراني، تحقيق حمدي عبدالمجيد السلفي، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.

٤٤. المغني، عبدالله بن قدامه، دارالكتاب العربي، بيروت.

٤٥. مغني المحتاج، محمد بن احمد شرييني، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٣٧٧ق.

٤٦. مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، مطبعة الحيدريه، نجف اشرف، ١٣٧٦ق.

٤٧. المنتظم في تاريخ الامم والملوك، عبدالرحمن بن علي بن محمد بن الجوزي، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.

٤٨. يورش به خانه وحى، آيت الله جعفر سبحاني، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ دوم، ١٣٨٣ش.

٤٩. www.valiasr.com

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدید آور : مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۳
 ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷ ؛ ۵۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ اول) ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۴، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸ ؛ ۵۰۰۰
 ریال: ج.۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶ ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت : ج.۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۴ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. حدیث دوات و قلم. ج.۲. آتش در خانه وحی. ج.۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر. ج.۴. رفتارشناسی خلیفه دوم. ج.۵. مشروعیت سقیفه. ج.۶. شورای شش نفره که یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع : شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع : اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۵م۲۵ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص: ۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

حوزه علمیه قم

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۴- رفتارشناسی خلیفه دوم

بخوانید و داوری کنید

فاضل محقق: سعید داودی

فهرست مطالب

رفتارشناسی خلیفه دوم ۵

۱. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷

الف) شکنجه کنیز مسلمانش ۷

ب) مضروب ساختن خواهر مسلمانش ۸

ج) حمله به ابوهریره و اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹

د) یورش به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۰

هـ) نسبت ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳

۲. در ماجرای سقیفه ۱۴

۳. تندخویی با مردم در دوران خلافت ۱۸

تازیانه وحشت انگیز ۲۰

کتک زدن فرزند برای تحقیر ۲۰

حمله به زنان نوحه گر ۲۱

زنی از وحشت، لباسش را ... ۲۳

زنی دیگر از وحشت بچه اش را سقط کرد ۲۴

وحشت از اظهار نظر ۲۴

حبس صحابه برای نقل حدیث ۲۷

سلطان الله در زمین ۲۸

از قیافه خشن خوشش می آید ۲۸

انتظار یک ساله! ۲۹

حمله به ابومطر! ۳۰

ازدواج اجباری ۳۱

شکستن سر عثمان بن حنیف ۳۱

ابن عباس! از من دور شو ۳۲

تو با خلیفه سخن بگو! ۳۵

سبب شکنجه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مباش! ۳۵

۴. خشونت با خانواده ۳۶

او پیوسته تندخوست ۳۷

فریاد اعتراض! ۳۷

کتک زدن همسر ۳۹

ازدواج می کنم مشروط بر اینکه مرا کتک نزنند! ۳۹

خشم و گاز گرفتن ۴۰

خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۱

نتیجه: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! ۴۳

فهرست منابع ۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

رفتارشناسی خلیفه دوم

از مسائلی که همواره ذهن جوانان حقیقت جو و پژوهشگران منصف را به خود مشغول داشته، رفتارهای تند خلیفه دوم است. این بحث از دو نظر حائز اهمیت است؛ نخست آنکه قرآن کریم از صفات برجسته رسول خدا صلی الله علیه و آله را مهربانی و ملایمت می داند و تندخویی را از وی نفی می کند. (۱) دیگر آنکه مهرورزی و محبت مسلمانان نسبت به

یکدیگر، در قرآن کریم از ویژگی های پیروان محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است. آنان در برابر کفار شدید، محکم و نستوهند؛ اما در میان خود مهربان (۲)، ولی آنچه در حالات خلیفه دوم در کتب معروف اهل سنت

آمده، نشان می دهد او تندخو بود و حتی گاهی نسبت به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چنین رفتاری داشت.

طبیعی است که وجود نمونه های فراوانی از این رفتارها که در

۱- (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) (آل عمران، آیه ۱۵۹)

۲- (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (فتح، آیه ۲۹)

کتاب های تاریخی و حدیثی آمده، این سؤال را به وجود می آورد، که آیا کسی با این روحیه، می تواند خلیفه رسول خدا شود؟! و آیا می تواند اسوه و سرمشق سایر مسلمانان قرار گیرد؟

متأسفانه این روحیه در برخی از مسلمانان اثر گذاشته و گروهی از وهابیون تندرو نیز با تندی و خشونت با سایر مسلمانان و هر کس که هم فکر آنان نباشند، برخورد می نمایند و حتی با ترور و انفجار و قتل زن و مرد، چهره نامناسبی را از اسلام به دنیا نشان می دهند.

به نظر می رسد که عالمان و اندیشمندان اهل سنت باید موارد تندخویی های خلیفه دوم را مورد نقد قرار دهند و آنها را مربوط به اسلام ندانند و جوانان حقیقت جو را از این تضاد رفتار خلیفه دوم با رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نجات دهند و همگان را با خُلق و خوی نبوی علیه السلام آشنا سازند. در این صورت بخش عمده ای از خشونت ها و تندخویی ها نسبت به مسلمانان دیگر مذاهب، کم می شود و همه مسلمین در کنار یکدیگر - با اختلاف عقاید و سلیق - می توانند قدرت عظیمی را در برابر ستمگران و مستکبران جهان تشکیل دهند و به جای صرف نیرو در مبارزه با یکدیگر، به همکاری و محبت روی آورند و توان خود را در دفاع یکپارچه از اسلام و کشورهای اشغال شده اسلامی مصروف سازند.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

رفتارهای تند خلیفه دوم، در چهار بخش مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

۲. در ماجرای سقیفه

۳. در برخورد با مسلمانان در دوران خلافت

۴. در خانواده

در این نوشتار سعی شده است مستند نمونه های مورد بحث، از کتب معروف اهل سنت باشد، تا احتمال اعمال تعصب مذهبی کاملاً منتفی گردد.

۱. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

در تاریخ، رفتارهایی تند از خلیفه دوم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ چه تندی هایی که با دیگران داشت و چه تندی هایی که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می داد. به چند نمونه اشاره می کنیم:

الف) شکنجه کنیز مسلمانش

ابن اثیر مورخ معروف در تاریخ خود هنگامی که از شکنجه شدگان برای اسلام سخن می گوید و آنها را معرفی می کند، از «لیبه» کنیزی از بنی مؤمیل نام می برد، که کنیز عمر بود. درباره او می نویسد: «أَسْلَمْتُ قَبْلَ إِسْلَامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَكَانَ يَعَذِّبُهَا حَتَّى تُفْتَنَ، ثُمَّ يَدْعُهَا وَيَقُولُ: إِنِّي لَمْ أَدْعِكِ إِلَّا سَامَةَ؛ أَنْ كُنِيَ قَبْلَ مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِسْلَامَ أَوْرَدَهُ بُوْدَ؛ عُمَرُ أَوْ رَا شَكْنَجَه مِي دَاد كه از دینش برگردد، سپس (وقتی که خسته می شد) او

را رها می کرد و به او می گفت: من تو را رها کردم، چون از زدن تو خسته شدم». (۱)

ابن هشام نیز آن را نقل می کند و می نویسد: آن قدر عمر او را می زد که خودش خسته می شد، آنگاه می گفت: «إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ. إِنِّي لَمْ أُتْرَكْ إِلَّا مَلَالَةً؛ من عذرخواهی می کنم (که نمی توانم بیش از این تو را کتک بزنم) من تو را رها نکردم (و از زدن تو دست نکشیدم) مگر بدلیل خستگی».

آنگاه می افزاید: ابوبکر روزی آن صحنه را دید، آن کنیز را خرید و آزاد کرد. (۲)

ابن کثیر نیز در بحث کسانی که توسط ابوبکر خریداری و آزاد شده اند، به همین ماجرا اشاره می کند. (۳)

(ب) مضروب ساختن خواهر مسلمانان

در کتب سیره و تاریخ هنگامی که از سبب اسلام آوردن عمر سخن به میان می آید، داستانی نقل شده است که در لابه لای آن روحیه تندوی کاملاً روشن است.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۹.

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۵۸. عمر قبل از اسلام آوردن، با مسلمانان به شدت برخورد می کرد؛ لذا بلاذری درباره او می نویسد: «فكانت فيه غلظه على المسلمين؛ در او نسبت به مسلمانان غلظت و سخت گیری بود» (انساب الاشراف، ج ۱۰، ص

هنگامی که او از اسلام آوردن خواهرش فاطمه و دامادش سعید بن زید مطلع گشت، به منزل آنان آمد. آنها که نوشته هایی از قرآن را قرائت می کردند، با دیدن وی، آن را مخفی می کنند. به آنها می گوید: من شنیدم که شما پیرو دین محمد شده اید. سپس به سوی دامادش سعید حمله می آورد. خواهرش فاطمه به دفاع بر می خیزد و عمر چنان او را می زند که بدنش را مجروح و خون از آن سرازیر می شود (فقامت فاطمه لتكفّنه عنه فضرّ بها فشجّها...) و پس از آن پشیمان می شود و آنگاه با دیدن آیات قرآن، اسلام می آورد. (۱)

ج) حمله به ابوهریره و اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه و آله

در روایتی که مسلم در صحیح خود نقل می کند، آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوهریره فرمود: برو و هر کس را دیدی که گواهی به یگانگی خداوند می دهد و از دل و جان آن را باور دارد، به بهشت بشارت ده.

ابوهریره می گوید: من رفتم و نخستین کسی را که ملاقات کردم، عمر بود. سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را برای او بازگو کردم. ناگهان وی به من حمله ور شد و چنان بر سینه من کوبید که با نشیمن گاه به زمین افتادم

۱- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۸۸؛ ر.ک: البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۸۰؛ تاریخ ابنخلدون، ج ۲، ص ۴۱۴؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۰۷.

(فضرِب عمر بیده بین ثدی فخررت لِاستی)؛ سپس به من گفت: برگرد.

من گریان به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و او نیز از پی من آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه شده است؟ من ماجرا را گفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر اعتراض کرد که چرا چنین کردی؟ او (به جای عذرخواهی به رسول خدا) گفت: «فلا تفعل فائی أخصی أن یتکل الناس علیها...؛ چنین دستوری را صادر مکن! زیرا می ترسم مردم بر همین مطلب تکیه کنند و عمل را رها نمایند» ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گفته خود اصرار ورزید. (۱)

ملاحظه می کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تشویق مردم به توحید، این بشارت را به آنها داد و البته ایمانی که با باور و یقین باشد، عمل را نیز به همراه خواهد داشت. اما عمر در برابر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادگی می کند، ابوهیره را کتک می زند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب چنین فرمانی اعتراض می نماید.

(د) یورش به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن اُبی، منافق معروف از دنیا رفت؛ پسرش آمد و از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که بر پدرش نماز بگذارد. با توجه به اینکه عبدالله به ظاهر مسلمان بود و شهادتین بر زبان جاری می ساخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هنوز دستور ویژه ای در ارتباط با او و همانند وی دریافت نکرده بود، لذا برای نمازش حاضر شد. در روایتی که در کتب صحاح

۱- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴-۴۵ (باب من لقی الله بالایمان و هو غیر شاک).

اهل سنت، گاه به نقل از عبدالله بن عمر و گاه از زبان خود عمر نقل شده، آمده است که عمر به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله یورش برد و از نماز آن حضرت ممانعت کرد.

مطابق نقل بخاری عبدالله بن عمر می گوید: «فلما أراد أن یصلی علیه جذبه عمر؛ هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست بر عبدالله بن ابی نماز بگذارد، عمر پیامبر را کشید». سپس به او گفت: خداوند تو را از نماز بر منافقین نهی کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مرا مخیر ساخته و فرمود: «(اسئَلُ تَغْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسئَلُ تَغْفِرَ لَهُمْ إِنْ تَسئَلُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ)؛ برای آنها استغفار بکنی و یا استغفار نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، خداوند آنها را نمی بخشد». (۱)

اشاره به اینکه نماز من برای او نفعی ندارد. (۲) (و برای مصالحی آن را انجام دادم).

مطابق نقل دیگر آمده است: «فأخذ عمر بن الخطاب بثوبه فقال: تصلی علیه وهو منافق؛ عمر بن خطاب پیراهن رسول خدا را گرفت و گفت بر او نماز می گذاری در حالی که وی منافق است». (۳)

و در نقل دیگر که خود عمر نقل می کند آمده است: «و ثبتُ الیه...»

۱- توبه، آیه ۸۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۶. (البته پس از آن آیه ۸۴ توبه نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد که بر منافقان نماز نگذارد).

۳- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۷.

من به سوی پیامبر پریدم و گفتم چرا بر او نماز می گذاری؟!» و رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسمی کرد و فرمود کنار برو، ولی من همچنان اصرار می کردم. (۱)

او وقتی این ماجرا را نقل کرد، افزود: «فَعَجِبْتُ مِنْ جُرْأَتِي عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ من خود از جرأت و جسارتم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب کردم!». (۲)

این ماجرا در دیگر کتب معروف و معتبر اهل سنت نیز نقل شده است. (۳)

روشن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی را بدون اذن الهی انجام نمی دهد و هر عمل و سخن و سیره اش منشأ و حیانی دارد، و مسلمانان نیز حق اعتراض به عمل و رفتار آن حضرت را ندارند. قرآن کریم می فرماید: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا)؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند، اختیاری در کار خود داشته باشند و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است». (۴)

همچنین می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۷.

۳- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۶؛ ج ۸، ص ۱۲۰؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۴۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۸ و دیگر کتب.

۴- احزاب، آیه ۳۶.

صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید، و در برابر او بلند سخن مگویید، آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند. مبدا اعمال شما نابود گردد، در حالی که نمی دانید». (۱)

در ماجرای فوق ملاحظه می کنید که خلیفه دوم اعتراض خود را تا آنجا ادامه می دهد که به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله یورش برده، پیراهن او را می کشد و در برابر سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان به اصرار خود ادامه می دهد و خود نیز بعدها از این جسارت و جرأتش شگفت زده می شود.

ه) نسبت ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله

از ماجراهای تلخ صدر اسلام، ماجرای است که در پنج شنبه آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. در آن روز که پیامبر در بستر بیماری بود و چند روز بعدش رحلت کرد، به حاضران فرمود: «برای من قلم و دواتی حاضر کنید، تا برای شما نامه ای بنویسیم که پس از آن هرگز گمراه نشوید».

در برابر این خواسته رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر گفت: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا؛ بیماری بر پیامبر چیره شد (و نمی داند چه می گوید) و کتاب الهی که ما را کافی است، نزد ماست».

در ماجرای سقیفه

در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به نزاع کردند؛ عده ای گفتند بگذارید پیامبر نامه اش را بنویسد و بعضی سخن وی را تکرار کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمان داد که برخیزند و بروند و او را تنها بگذارند.

تصور نکنید این داستان خیالی و یا خبر واحد است بلکه با تعبیرات گوناگون در صحاح و مسانید اهل سنت به طور مکرر نقل شده است و فقط بخاری در شش جا (گاه با تصریح به اسم عمر و گاه به صورت صیغه جمع) و مسلم نیز در سه جا از کتاب خود آن را آورده است. (۱)

شما خواننده عزیز چگونه می توانید این خبر موثق و معروف را تحمّل کنید و چه تفسیری می توان برای آن پیدا کرد، قضاوت را به وجدان های بیدار واگذار می کنیم. (مشروح این ماجرا و اسناد متعدد آن را در کتاب «حدیث دوات و قلم» از همین مجموعه مطالعه کنید).

۲. در ماجرای سقیفه

داستان سقیفه خود داستانی طولانی و سؤال برانگیز در تاریخ اسلام است که نیاز به تدوین مستقلی دارد. ولی خشونت خلیفه دوم در آن ماجرا و حوادث پس از آن به خوبی روشن است.

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابه العلم)، ح ۴؛ کتاب الجهاد والسیّر، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۳؛ کتاب المغازی، باب ۸۴ (باب مرض النبی ووفاته)، ح ۴؛ باب ۸۴، ح ۵؛ کتاب المرضی، باب ۱۷ (باب قول المريض قوموا عتی)، ح ۱؛ صحیح مسلم؛ کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶؛ باب ۶، ح ۷؛ باب ۶، ح ۸.

پس از آنکه جمعی از انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و پیرامون خلافت به گفتگو پرداختند، خبر به گوش عمر رسید. وی ابوبکر و ابوعبیده جراح را با خود همراه کرد و به سقیفه آمد. در آنجا ابوبکر خطبه ای خواند، سپس میان حُباب بن مُنذر و عمر گفتگوهای تنیدی در گرفت و هر یک دیگری را تهدید کرد. در نهایت به خاطر رقابت همیشگی اوس و خزرج، اوسیان برای آنکه خلافت به سعد بن عباده و قبیله خزرج نرسد، با عجله با ابوبکر بیعت کردند.

طبری مؤرخ معروف در نقل این ماجرا وقتی به آنجا می رسد که افراد حاضر در سقیفه برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و در این میان سعد بن عباده را لگد می کردند، می نویسند: کسی فریاد زد: «مراقب سعد باشید، او را لگد نکنید!» عمر گفت: «اقتلوه قتله الله؛ او را بکشید که خداوند او را بکشد» سپس بالای سر سعد قرار گرفت و گفت: «تصمیم داشتم آن قدر تو را لگد مال نمایم که استخوان بازویت را خرد کنم!!» (۱).

مطابق نقل بخاری عمر طی گزارشی که از آن ماجرا می دهد، می گوید: وقتی که سعد بن عباده زیر دست و پا قرار گرفت و عده ای گفتند: «سعد بن عباده را کشتید» من گفتم: «قتل الله سعد بن عباده؛ خداوند سعد بن عباده را بکشد» (۲) و بدین صورت جمعی از مردم را

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳؛ شبیه آن: تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۷ - ۲۸. همچنین ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۶؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۶.

تشویق به اعمالشان کرد.

مطابق نقل دیگر، وی گفت: «قتله الله! إنه منافق؛ خداوند او (سعد) را بکشد! او منافق است!». (۱)

در ادامه ماجرای بیعت و تثبیت خلافت ابوبکر تندخویی وی کاملاً روشن است.

مطابق نقل مورخ معروف اهل سنت طبری برخی از انصار گفتند: ما جز با علی علیه السلام بیعت نمی کنیم و عمر بن خطاب که از اجتماع برخی از اصحاب در منزل آن حضرت آگاه شد، به سمت منزل علی علیه السلام حرکت کرد. در خانه آن حضرت، طلحه و زبیر و مردانی از مهاجران حضور داشتند (که از بیعت با ابوبکر خودداری کرده بودند). وی به آنها گفت: «والله لا حرقنّ علیکم او لتخرجننّ الی البیعه؛ به خدا سوگند! خانه را بر سر شما آتش می زنم، مگر آنکه برای بیعت بیرون آید!». (۲)

مطابق نقل بلاذری، عمر با فتیله آتشین به سمت منزل علی علیه السلام حرکت کرد، که فاطمه علیها السلام را کنار درب خانه ملاقات کرد. فاطمه علیها السلام به او فرمود: «یا بن الخطاب! أتراک مُحرقاً علیّ بابی؟ تو می خواهی درب خانه مرا بسوزانی؟» وی با صراحت جواب داد: «نعم و ذلک أقوى فیما جاء به ابوک؛ آری و این کار برای آن هدفی که پدرت برای آن آمده، بسیار لازم است». (۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

۳- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

مطابق نقل ابن ابی شیبیه، وی به فاطمه علیها السلام گفت: «وایم الله ما ذاك بمانعی إن اجتمع هولاء النفر عندك، أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت؛ به خدا سوگند آن مسأله (محبوبیت پدرت و خودت در نزد ما) هرگز مانع از آن نخواهد شد که اگر همچنان این چند نفر (علی علیه السلام، زبیر و...) به نزد تو آیند، دستور دهم خانه را بر سر آنان آتش بکشند». (۱)

به سبب همین تندی‌ها و خشونت‌هاست که مطابق نقل بخاری، پس از رحلت حضرت فاطمه علیها السلام وقتی که علی علیه السلام سراغ ابوبکر فرستاد، تا با وی گفتگو کند؛ به ابوبکر گفت تنها بیاید و کسی با او همراه نباشد؛ به آن دلیل که وی حضور عمر را خوش نداشت (فأرسل إلى أبي بكر ان ائتنا ولا يأتينا أحد معك، كراهيةً لمحضرم عمر). (۲)

در عبارت طبری و ابن کثیر تعبیر روشن‌تری آمده است که علی علیه السلام به ابوبکر گفت: تنها بیاید چون می‌خواست عمر همراه او نباشد؛ زیرا از تندخویی عمر آگاه بود (وکره أن يأتيه عمر، لما علم من شدة عمر). (۳)

تندی و خشونت وی در ماجرای سقیفه، داستانی طولانی دارد که جداگانه تدوین خواهد شد. (ضمناً فراموش نکنید، آنچه در بالا آمد و در سایر مباحث این کتاب آمده، از منابع معروف اهل سنت گرفته شده است).

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۷۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۳.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۸۶.

۳. تندخویی با مردم در دوران خلافت

اشاره

ابن ابی الحدید معتزلی در معرفی خلیفه دوم می نویسد: «کان عمر شدید الغلظه، وعر الجانب، خشن الملمس، دائم العبوس، کان یعتقد أنّ ذلك هو الفضيله وأنّ خلافه نقص؛ عمر بسیار تندخو و نامهربان بود. او پیوسته عبوس و ترش رو بود و باورش این بود که این تندخویی ها فضیلت است و خلاف آن نقص و عیب است». (۱)

تندخویی او آن قدر معروف بود که وقتی از سوی ابوبکر به خلافت منصوب شد، مورد اعتراض مردم قرار گرفت.

ابن ابی شیبه نویسنده معروف کتاب «المصنّف» می نویسد: ابوبکر نزدیک مرگش دستور داد تا عمر را بیاورند که او را پس از خود به خلافت نصب کند. مردم به ابوبکر گفتند: «أستخلف علينا فظاً غليظاً، فلو ملكنا كان أفظ وأغلظ؛ تو می خواهی مردی خشن و تندخو را بر ما خلیفه سازی؟ او اگر بر ما حاکم شود، خشن تر و تندخوتر خواهد شد». (۲) و مطابق نقل ابن ابی الحدید، طلحه نیز به ابوبکر اعتراض کرد و

گفت: «ما أنت قائل لربك غداً وقد وليت علينا فظاً غليظاً؛ تو فردا به پروردگارت چه خواهی گفت، به سبب آنکه فردی خشن و تندخو را بر ما ولایت دادی؟». (۳)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۷۲.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۸۵، ح ۴۶.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۴. جالب است بدانیم تعبیر «فظاً» و «غليظاً» را عمر درباره پدر خود نیز به کار برده و او را تندخو و خشن معرفی می کند. مورخان نقل می کنند: هنگامی که عمر از آخرین سفر حج خود برمی گشت وقتی که بهضجنان (کوهی است که تا مدینه ۲۵ میل فاصله دارد) رسید گفت: «زمانی بود که من برایخطاب در این منطقه شتر می چراندم». آنگاه پدرش را این گونه معرفی کرد: «وكان فظاً غليظاً يتعبنى اذا عملت، ويضربني اذا قصرت؛ او فردی خشن و تندخو بود، وقتی کارمی کردم، آنقدر به کارم وا می داشت که خسته می شدم و هرگاه کوتاهی می کردم مرا کتکمی زد». (الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۱۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۱۹؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۲۹۹).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در خطبه شقشقیّه (خطبه سوّم نهج البلاغه) با اشاره به همین نکته می فرماید: «فصیّرها فی حوزهِ حَسَنَاءَ، یَغْلُظُ کَلِمَها ویخْشُنُ مَسْئَها؛ سرانجام (ابوبکر) آن [= خلافت] را در اختیار کسی قرار داد که جوّی از خشونت و سخت گیری بود».

شاید به همین علّت بود که خود عمر - مطابق نقل ابن سعد دانشمند معروف اهل سنت در کتاب «الطبقات» - پس از رسیدن به خلافت،

نخستین کلماتی که بر منبر گفت چنین بود: «اللّهم إنّی شدید [غلیظ] فلیّنی، و إنّی ضعیف فقوّننی، و إنّی بخیل فسخّنی؛ خدایا من تندخویم، پس مرا نرم و ملایم قرار ده! و من ضعیفم، پس مرا قوی ساز! و من بخیلم، پس مرا سخّی گردان». (۱)

ولی از شرح حال او در دوران خلافت استفاده می شود که نتوانست تندخویی و خشونت خود را رها کند، تعدادی از آن موارد که در کتاب های معروف برادران اهل سنّت آمده است، نقل می شود:

۱- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۳۹.

تازیانه وحشت انگیز

تازیانه زدن وی به افراد و وحشت مردم از آن، به گونه ای بود که مطابق نقل «شربینی» و «شروانی» (دو تن از فقهای بزرگ اهل سنت) تازیانه او از شمشیر حجاج نیز ترسناک تر بود (کانت درّه عمر أهیب من سیف الحجاج). (۱) همچنین از عمر با وصف «نخستین کسی که با خود

تازیانه برداشت و با آن افراد را می زد» (۲) یاد می کنند.

او با تازیانه خود زن و مرد، کودک و جوان و بزرگ و کوچک را می زد و به سبب تکرار این عمل و ایجاد وحشت، مطابق نقل برخی از کتب تاریخ، گاه کودکان از دیدن وی، وحشت زده فرار می کردند. (۳)

کتک زدن فرزند برای تحقیر

روزی پسر بچه ای از عمر بن خطاب به نزد او آمد، در حالی که سرش شانه زده بود و پیراهن زیبایی بر تن داشت. عمر او را با تازیانه زد، تا آن که آن پسر گریان شد (فضر به عمر بالدره حتی أبکاه) حفصه

۱- مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۳۹۰؛ حواشی الشروانی، ج ۱۰، ص ۱۳۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۹؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۳۳.

۳- الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۸۹. این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با کودکان مهربان بودند. گاه با آنها بازی می کرد (مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۱)؛ به آنان سلام می کرد (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۷۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۲۰). به سبب همین مهربانی ها، وقتیاز سفری برمی گشت کودکان با اشتیاق به استقبال او می شتافتند (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۶) و گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با خود سوار می کرد. نقل شده است که برخی از کودکان به همین سبب بر دیگری فخر می کرد (مسند احمد، ج ۴، ص ۵).

(دختر عمر) که شاهد ماجرا بود، گفت: چرا او را می زنی؟ پاسخ داد: دیدم او از این حالت، خوشش آمد، خواستم او را کوچک و تحقیر کنم!! (رأيتہ قد أعجبتہ نفسہ، فأحببتُ أن أصغرہا إلیہ). (۱)

حمله به زنان نوحه گر

۱. پس از مرگ ابوبکر، بستگان وی نوحه و گریه می کردند. عمر از آنها خواست که ساکت باشند. ولی آنها گوش نکردند. عمر دستور داد که آنها را از خانه بیرون کنند. وقتی که ام فروه خواهر ابوبکر را بیرون کشیدند و به نزد خلیفه آوردند، عمر وی را با تازیانه زد (... فعلاها بالدرہ، فضر بها ضربات). (۲)

مطابق نقل کنز العمال تک تک زنان را که از آن منزل خارج می کردند، عمر هر یک را با تازیانه می زد. (۳)

۲. پس از مرگ خالد بن ولید عدّه ای از زنان در منزل میمونه (یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله) اجتماع کرده و می گریستند. عمر تازیانه به

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۴۱۶، ح ۱۹۵۴۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۹۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۱۹.

۳- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۲، ح ۴۲۹۱۱. متقی هندی پس از نقل حدیث از ابن راهویهان را صحیح شمرده است. در صحیح بخاری اشاره ای به این مطلب شده است (صحیح بخاری، ج ۳، ص ۹۱) و ابن حجر در شرح خود آن را به سند صحیح از طبقات ابن سعد بهطور مشروح نقل کرده است. (فتح الباری، ج ۵، ص ۵۴)

دست، همراه ابن عباس به آنجا آمد و به ابن عباس گفت: وارد منزل شو و به ام المؤمنین بگو حجاب بگیرد. آنگاه زنان را از آنجا بیرون کن! ابن عباس داخل شد و آنها را بیرون کرد. عمر نیز آنان را با تازیانه می زد (... فجعل یخرجهنّ علیه وهو یضربهنّ بالدّرّه). در این میان که او زنان را می زد، روسری از سر یکی از زنان افتاد (و موهایش پیدا شد) بعضی که آنجا حاضر بودند به عمر گفتند: ای امیرالمؤمنین! روسریش افتاده! پاسخ داد رهایش کنید، او احترامی ندارد (... فقالوا: یا امیرالمؤمنین! خمارها! فقال: دعوها ولا حرمه لها).

عبدالرزاق صنعانی پس از نقل این ماجرا، از استادش معمر نقل می کند که «کان معمر یعجب من قوله: لا حرمه لها؛ معمر از سخن عمر که می گفت آن زن (که روسری از سرش افتاده) احترامی ندارد، تعجب می کرد!». (۱)

این در حالی است که مطابق نقل مسند احمد، پس از رحلت رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنانی در فراق او گریه می کردند. عمر که آنجا حاضر بود آنان را با شلاقش می زد (فجعل عمر یضربهنّ بسوطه) رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر فرمود: «دعهنّ بیکین؛ بگذار گریه کنند» و البته زنان را از کارهای خلاف شأن و نادرست نهی کرد. (۲)

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۵۷، ح ۶۶۸۱. همین مضمون در حدیث ۶۶۸۲ نیز آمده است.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۵. همچنین ر.ک: مجمع الزوائد هیشمی، ج ۳، ص ۱۷؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۳۸؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰. با آنکه در مورد دیگر نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از برخورد با گریه زنان منع کرده بود، ولی باز هم به عملش ادامه داد. در مسند احمد (ج ۲، ص ۱۱۰) به نقل از ابوهریره آمده است: از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کسی از دنیا رفت. زنان اجتماع کردند و گریه می کردند. عمر بن خطاب برخاست و آنها را نهیمی کرد و متفرقشان می ساخت (... فقام عمر بن الخطاب ینهاهنّ ویطردهنّ) پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «یا ابن الخطاب، فانّ العین دامعه والفؤاد مصاب وإنّ العهد حدیث؛ ای پسر خطاب (کاری به کارشان نداشته باش زیرا) چشم گریان است و دل مصیبت دیده و غمغریزشان نیز تازه است».

این ماجرا نشان می دهد که وی از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این رویه را داشت و اگر چیزی به نظرش نادرست می رسید، بدون اجازه از رسول خدا کار خود را می کرد.

زنی از وحشت، لباسش را ...

عبدالرزاق صنعانی در کتابش نقل می کند که عمر در میان صف زنان می گشت که بوی خوشی را از سر زنی احساس کرد. گفت: «لو أعلم أیتکنّ هی، لفعلت ولفعلت؛ اگر بدانم زنی که بوی خوش استعمال کرده کیست، چنین و چنان خواهم کرد!» آنگاه ادامه داد: باید هر زنی برای شوهرش خود را خوشبو سازد. ولی هنگامی از منزل خارج می شود، لازم است جامه کهنه کنیزش را بپوشد.

راوی این ماجرا می گوید: «بلغنی أنّ المرأه التي كانت تطيبُت بالْت في ثيابها من الفَرْق؛ به من خبر رسیده آن زنی که خود را معطر و خوشبو کرده بود، از ترس در لباسش ...!!» (۱)

۱- مصنّف عبدالرزاق، ج ۴، ص ۳۷۳، ح ۸۱۱۷.

زنی دیگر از وحشت بچه اش را سقط کرد

فقهای اهل سنت در کتاب الدیات نقل کرده اند که عمر روزی سراغ زن بارداری فرستاد که پیرامون اتهامی از او بازجویی کند. زن با شنیدن بازخواست عمر گفت: «یاویلها مالها ولعمر؛ ای وای بر این زن (اشاره به خودش) او را با عمر چه کار؟» به هر حال، حرکت کرد تا به نزد وی بیاید، که بین راه از ترس و وحشت بچه اش سقط شد و مرد (فألقت ولداً فصاح الصبی صیحتین ثم مات).

عمر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حکم آن سؤال کرد؛ برخی ها گفتند: چیزی بر تو نیست. در آن حال علی علیه السلام ساکت بود و حرفی نمی زد. عمر رو به آن حضرت کرد و پرسید: نظر تو چیست؟ علی علیه السلام فرمود: اگر آنان نظر و رأیشان این بود که گفتند، همگی اشتباه کردند و اگر مطابق میل تو و برای خوشایند تو چنین سخنی گفته اند، خیرخواه تو نبوده اند. حکمش آن است که دیه آن کودک سقط شده بر عهده توست، زیرا تو آن زن را ترساندی و او بچه اش را سقط کرد (لأنک أنت أفرغتها فألقت). (۱)

وحشت از اظهار نظر

موارد متعدّد تاریخی گواهی می دهد که برخی از صحابه از ترس

۱- المجموع نووی، ج ۱۹، ص ۱۱؛ مغنی ابن قدامه، ج ۹، ص ۵۷۹؛ کشاف القناع، ج ۶، ص ۱۸. در کتب روایی اهل سنت نیز این ماجرا آمده است. ر.ک: مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۴۵۸؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۴، ح ۴۰۲۰۱.

خلیفه دوم، از اظهار نظر خودداری می کردند و گاه پس از اظهار آن، وقتی با برخورد تند عمر مواجه می شدند، عقب نشینی می کردند. چند مورد از آن را ذیلاً ملاحظه می کنید :

۱. ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کند که عبدالله بن عباس در زمان خلافت عمر جرأت نمی کرد که قول به بطلان عول (موضوعی است مربوط به بحث ارث) را ابراز نماید و پس از مرگ خلیفه آن را ابراز کرد. به ابن عباس گفته شد: «هَلْما قلت هذا فی أیام عمر؟ قال: هبته؛ چرا در زمان عمر این مطلب را نگفتی؟ پاسخ داد: از او می ترسیدم (زیرا با نظر او مخالف بود)».

(۱)

۲. ابوهریره پس از مرگ عمر بن خطاب همواره می گفت: «إِنِّي لأحدِّث أحاديث لو تكلمت بها فی زمن عمر او عند عمر لشجَّ رأسی؛ من احادیثی را بازگو می کنم که اگر آنها را در زمان عمر می گفتم و یا نزد عمر می گفتم، سرم را می شکست!». (۲)

ابوسلمه می گوید: از ابوهریره شنیدم که می گفت: «ما كنتُ نستطيع ان نقول: «قال رسول الله» حتَّى قبض عمر؛ تا زمانی که عمر زنده بود من نمی توانستم بگویم: پیامبر چنین فرمود!!». (۳)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۳.

۲- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۰۷.

۳- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۰۷. در تعبیر دیگر ابوهریره می گوید: «لو كنت أحدِّث فی زمان عمر مثل ما أحدِّثکم لضربنی بمخفقه؛ اگر این گونه که امروز برای شما حدیث نقل می کنم، زمان عمر نقل می کردم، او به یقین مرا با تازیانه اش می زد» (تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷) شبیه همین جمله را ابن عبدالبرّ نیز نقل می کند (جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۱۲۱).

۳. مسلم در صحیح خود نقل می کند که مردی نزد عمر آمد و گفت: من جُنُب شدم و آب نیافتم (تکلیف من چیست؟) عمر پاسخ داد: نماز نخوان! عَمَّار که آنجا حاضر بود گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا به یاد نمی آوری روزی را که من و تو در یک جنگ (همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله) بودیم، جُنُب شدیم، ولی آب برای غسل پیدا نکردیم، تو نماز نخواندی، اما من خودم را در خاک غلطاندم و نماز خواندم (پس از آنکه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم و ماجرا را گفتیم) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کافی است (در صورت نیافتن آب) دستانت را بر زمین بزنی و پس از آنکه آن را فوت کردی، با دو دست، صورت و (پشت) دو کف دست را مسح کنی.

عمر (پس از شنیدن سخن عَمَّار، گویا همچنان بر نظر خود اصرار داشته باشد) گفت: ای عَمَّار! از خدا بترس (و این سخن را مگو).

عَمَّار گفت: اگر بخواهی من این حدیث را نقل نمی کنم (... فقال عمر: إئتق الله يا عَمَّار! قال: إن شئت لم أُحدِّث به). (۱)

می دانیم که در این ماجرا حَقُّ با عَمَّار است و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حَجَّت را تمام کرده است و قرآن نیز تصریح می کند که در چنین

صورتی باید تیمم کرد. (۱)

این چند ماجرا نشان می دهد که بعضی از صحابه از عمر تقیه می کردند، یا مسائلی را نمی گفتند و یا در برابر شدت و تندی وی، عقب نشینی می کردند.

حس صحابه برای نقل حدیث

عمر از نقل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله ممانعت می کرد و در این ارتباط با صحابه شدیداً برخورد می نمود. حتی جمعی را حبس کرد!

«ذهبی» نقل می کند که عمر سه تن از صحابه بزرگ: «ابن مسعود»، «ابوالدرداء» و «ابومسعود انصاری» را به سبب نقل فراوان حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله حبس کرد. (۲)

حاکم نیشابوری نیز نقل می کند که خلیفه دوم، ابن مسعود،

۱- «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا؛ اگر بیمارید، یا مسافر، و یا یکی از شما از محل پستی آمده (و قضای حاجت کرده) و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید و در این حال، آب (برایوضو یا غسل) نیافتید، بر زمین پاکی تیمم کنید (نساء، آیه ۴۳). با خواندن ماجرای فوق، ناخودآگاه این سؤال در ذهن خوانندگان ایجاد می شود که اگر خلیفه دوم همچنان بر عقیده خویش اصرار داشته باشد و معتقد باشد که در صورت جنابت و نیافتن آب نباید نماز خواند؛ آیا در طول آن سالها که وی به سفر می رفت (چه برای زیارت خانه خدا، یا همراهی لشگر و یا بازدید از شهرهای تحت حکومتش) و گاه برای غسل نیاز به آب پیدامی کرد، اگر آب یافت نمی شد، آیا خلیفه مسلمین نمازش را ترک می کرد؟ خدا عالم است!

۲- تذکره الحفظ، ج ۱، ص ۷.

ابوالدرداء و ابوذر را به سبب نقل حدیث، از مدینه ممنوع الخروج کرد و این ممنوعیت تا زمان مرگ عمر ادامه یافت. (۱)

سلطان الله در زمین

مطابق نقل بلاذری و طبری، مالی را نزد عمر آوردند تا آنها را تقسیم کند، مردم اجتماع کردند. سعد بن ابی وقاص (صحابی معروف) مردم را کنار زد و خود را نزد عمر رساند. وقتی نزد عمر رسید، وی سعد را با تازیانه زد و گفت: تو به گونه ای به سوی من آمدی که گویا از «سلطان الله» در زمین نمی ترسی؟ (فعلاه عمر بالدَّرّه وقال: إِنَّكَ أَقْبَلْتَ لِاتِّهَابِ سُلْطَانِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ). (۲)

از قیافه خشن خوش می آید

مطابق نقل ابن عبد ربّه اندلسی شخصی به نام ربیع بن زیاد حارثی می گوید: من در زمان عمر، والی ابوموسی اشعری (استاندار بصره) در منطقه بحرین بودم. عمر نامه ای برای ابوموسی نوشت و از او خواست که با والیان و کارگزارانش به مدینه بیاید. وقتی که به مدینه آمدم، من قبل از آنکه نزد عمر بروم از «یَزْفَأُ» غلام عمر پرسیدم که عمر از چه خصلتی در کارگزارانش خوشش می آید؟ گفت: از خشونت. آنگاه من

۱- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۱۲.

نیز با هیأتی خشن به حضورش رسیدم و او نیز از من خوشش آمد و از ابو موسی خواست تا دوباره مرا به همانجا به عنوان والی بفرستد. (۱)

انتظار یک ساله!

بخاری و مسلم در کتاب خود از ابن عباس نقل می کنند که گفت: من برای پرسیدن شأن نزول یک آیه از عمر، یک سال انتظار کشیدم. نمی توانستم از او بپرسم، به سبب هیبت و ترس از او (فما استطیع أن أسأله هیئاً له) تا آنکه در سفر حجی با او همراه شدم، هنگام بازگشت در میانه راه زمانی پیش آمد که وی برای قضای حاجت پشت درختان رفت، من منتظر ماندم تا کارش تمام شود؛ آنگاه با او راه افتادم (فرصت را غنیمت شمردم) و به او گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن دو زن از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر ضد او دست به دست هم دادند چه کسانی بودند؟ (۲) عمر گفت: آن دو حفصه و عایشه بودند.

ابن عباس می افزاید: به عمر گفتم: به خدا سوگند! مدت یک سال است که می خواستم درباره این آیه از تو بپرسم ولی از ترس تو نمی توانستم. (والله إن كنت لأرید أن أسألك عن هذا منذ سنه فما أستطیع هیئاً لك). (۳)

۱- العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۴-۱۵ (با تلخیص).

۲- اشاره است به آیه ۴ سوره تحریم که می فرماید (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ...).

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰.

حمله به ابومطر!

مردی به نام خيثمه بن مشجعه كه كنيه او «ابومطر» بود، نزد خليفه دوم آمد. خليفه با تازيانه به او حمله كرد و ابومطر از نزد او گريخت (فحمل عليه بالدره فهرب من بين يديه). به او گفته شد: چرا فرار كردى؟ پاسخ داد: «وكيف لا أهرب من بين يدي من يضربني ولا أضربه؛ چگونه من از نزديكى كسى كه مرا مى زند، ولى من نمى توانم او را بزنم فرار نكنم!». (۱)

بلاذرى كه اين ماجرا را نقل مى كند، علت حمله عمر را به «ابومطر» نياورده است!

شلاق حتى به هنگام نماز

«بلاذرى» در «أنساب الاشراف» و «ابن سعد» در «طبقات» و برخى از ديگر مورخان به نقل از «عمرو بن ميمون» درباره كيفيت برپايى نماز جماعت توسط خليفه دوم آورده اند: «وكان عمر لا يكبر حتى يستقبل الصف المتقدم بوجهه، فإن رأى رجلاً متقدماً من الصف أو متأخراً، ضربه بالدره؛ برنامه عمر اين بود كه پيش از گفتن تكبيره الاحرام به صف اول نگاه مى كرد؛ اگر مى ديد كسى از صف جلو آمده و يا عقب رفته است، او را با شلاق مى زد (تا در صف قرار بگيرد)». (۲)

۱- انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۵۱.

۲- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۱۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵۹؛ فتح البارى، ج ۷، ص ۴۹؛ كتر العمال، ج ۱۲، ص ۶۷۹.

ازدواج اجباری

«عاتکه» بنت زید، همسر عبدالله بن ابی بکر بود. «عبدالله» به او مال فراوانی بخشید که پس از وی ازدواج نکند؛ او نیز پذیرفت. پس از مرگ عبدالله مردانی به خواستگاری آن زن آمدند، ولی وی بر سر پیمانش بود و به آنها جواب منفی داد. خلیفه دوم به ولی آن زن گفت: او را برای من خواستگاری کن. عاتکه، خلیفه را نیز جواب رد داد. این بار عمر به ولی آن زن فرمان داد که او را به ازدواج من در آور (فقال عمر: زوّجنیها!) او نیز به دستور عمر عمل کرد....

عمر بر آن زن وارد شد (و چون زن میلی به او نداشت، از اجابت دعوتش امتناع می کرد، لذا) با آن زن درگیر شد، تا بر او غلبه کرد و با او همبستر شد. (فأتاها عمر فدخل علیها فعارکها حتی غلبها علی نفسها فنکحها).

خلیفه دوم پس از پایان کار، گفت: «أفّ، أفّ، أفّ؛ أفّ، أفّ، أفّ». (با این کلمات) از آن زن ابراز انزجار کرد و سپس از آنجا خارج شد و به نزد او نیامد؛ تا آنکه خدمتکار آن زن، برای عمر پیام فرستاد که بیا، من او را برای تو آماده می کنم! (۱)

شکستن سر عثمان بن حنیف

«ذهبی» در کتابش نقل می کند که روزی عمر بن خطاب و «عثمان بن

۱- ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۳، ح ۳۷۶۰۴.

حنیف» در مسجد با یکدیگر گفتگو و جدال می کردند؛ مردم نیز اطراف آن دو حضور داشتند. ناگهان عمر خشمگین شد و مشتی از سنگ ریزه های مسجد را گرفت و به صورت عثمان زد. سنگریزه ها پیشانی عثمان را شکافت (... فقبض من حصاء المسجد قبضه ضرب بها وجه عثمان، فشج الحصى بجبهته آثاراً من شجاج).

عمر وقتی دید خونِ پیشانی عثمان بر محاسنش سرازیر شد، گفت: خونت را پاک کن (فلما رأى عمر كثره تسرب الدم على لحيته قال: امسح عنك الدم).

عثمان گفت: مترس! به خدا سوگند! من از رعیت تو - که مرا به سوی آنان فرستادی - هتک حرمتی بیش از هتک حرمت تو نسبت به خودم دیدم! (۱)

ابن عباس! از من دور شو

«طبری» و «ابن اثیر» در تاریخ خود از ابن عباس نقل می کنند که روزی عمر از من پرسید: آیا می دانی چرا بعد از محمد صلی الله علیه و آله قوم شما خلافت را از شما (بنی هاشم) دریغ داشتند؟ من دوست نداشتم جوابش را بدهم، لذا گفتم: اگر از سبب آن آگاه نباشم، امیرالمؤمنین!

۱- تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۸۰ - ۸۱. عثمان بن حنیف از طرف عمر، برای اندازه گیر زمین های حاصلخیز عراق و تعیین جزیه و خراج به آن منطقه فرستاده شده بود. (ر.ک: الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۳۳، شرح حال عثمان بن حنیف).

(یعنی عمر) مرا به آن آگاه خواهد ساخت. گفت: چون مردم نمی خواستند نبوت و خلافت در یک خاندان جمع شود و آنگاه شما بر مردم فخر کنید! از این رو، قریش برای خود خلیفه ای برگزید و موفق نیز بود.

گفتم: اگر اجازه بدهی من سخن بگویم و بر من خشمگین نشوی، من سبب آن را خواهم گفت (إِنْ تَأْذَنَ لِي فِي الْكَلَامِ وَتَمَطَّ عَنِّي الْغَضَبُ تَكَلَّمْتُ).

عمر به من اجازه داد و من نیز گفتم: اینکه گفتم قریش خلیفه ای برگزید و موفق نیز بود، اگر قریش آن کس را که خدا اختیار کرده بود (یعنی علی علیه السلام) را بر می گزید (۱)، آن زمان موفق بود. اما اینکه گفتم

قریش کراهت داشت که خلافت و نبوت در ما جمع شود، بدان که خداوند در قرآن گروهی را که از پیروی دستورات الهی کراهت داشتند، نکوهش کرده، می فرماید: «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»؛ آنها از آنچه که خداوند نازل کرده کراهت داشتند و از این رو، خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد». (۲)

خلیفه دوم (در برابر سخنان ابن عباس عصبانی شد و سخنانی گفت، از جمله) گفت: «أَبْتَ وَاللَّهِ قُلُوبَكُمْ يَا بَنِي هَاشِمٍ إِلَّا حَسَدًا مَا

۱- این سخن ابن عباس گواه دیگری بر ماجرای غدیر خم و نصب الهی علی علیه السلام به امامت است. به ویژه آنکه عمر آن را انکار نکرد.

۲- محمد، آیه ۹.

یحول، و ضغناً و غشاً ما یزول؛ به خدا سوگند! در دل های شما بنی هاشم حسادتی است که از بین نمی رود و کینه و غشی وجود دارد که هرگز زایل نمی شود!».

گفتم: آرام باش ای امیرالمؤمنین! قلبهای گروهی که خداوند از آنها رجس و پلیدی را برده و به طور کامل آنها را پاک گردانیده، به حسادت و غش و صف نکن! زیرا قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از قلب بنی هاشم است (مهلاً یا امیرالمؤمنین! لا تصف قلوب قوم أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً (۱) بالحسد والغش).

عمر خشمگین شد و در برابر پاسخ منطقی ابن عباس گفت: «إلیک عتی یا ابن عباس؛ ای ابن عباس از من دور شو!».

برخاستم که از آنجا بروم عمر مرا نکه داشت و گفت: بمان. و آنگاه سخنانی برای دلجویی گفت. (۲)

ملاحظه می کنید، با آنکه خلیفه خود آغازگر سخن بود و ابن عباس برای سخن گفتن اجازه گرفت و از او پیمان گرفت که عصبانی نشود؛ باز هم خلیفه در برابر سخنان منطقی ابن عباس تاب نمی آورد، برمی آشوبد و به اتهام زنی روی می آورد.

۱- اشاره به آیه ۳۳ سوره احزاب است که می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۳ - ۲۲۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۳ - ۶۴ (با تلخیص).

تو با خلیفه سخن بگو!

مسلمانان تا آنجا از تندخویی خلیفه دوم به ستوه آمده بودند که مطابق نقل طبری و بلاذری، روزی جمعی از مسلمانان به عبدالرحمن بن عوف گفتند: «کَلِّمْ عَمْرَ فَإِنَّهُ قَدْ أَخْشَانَا حَتَّى مَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَدِيمَ إِلَيْهِ أَبْصَارَنَا؛ به عمر بگو (و پیام ما را به او برسان) او آن قدر ما را ترسانده که نمی توانیم به سوی او چشم بدوزیم».^(۱)

جالب است بدانیم که ابوبکر به هنگام وفاتش از عبدالرحمن بن عوف درباره عمر سؤال کرد. عبدالرحمن آن روز نیز گفت: «فیه غلظه؛ در او تندخویی است» ولی ابوبکر پاسخ داد: «لَأِنَّهُ يِرَانِي رَقِيقًا، وَلَوْ أَفْضَى إِلَيْهِ لَتَرَكَ كَثِيرًا مِمَّا هُوَ عَلَيْهِ؛ اینکه او با شدت عمل می کند، برای آن است که مرا نرم خو و ملایم می بیند؛ ولی اگر خلافت به او برسد، بسیاری از این تندخویی ها را رها می کند».^(۲)

اما ماجرای فوق و نمونه های گذشته نشان داد که پیش بینی ابوبکر درست نبود و خلیفه همچنان بر اخلاقش باقی ماند!

سبب شکنجه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مباش!

این قسمت را با سخنی از ابن ابی بن کعب - به نقل از صحیح مسلم - به پایان می بریم.

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۷؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۷۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ المنتظم، ج ۴، ص ۱۲۵.

ماجرایی میان خلیفه دوم و ابوموسی اشعری رخ داد که اُبی بن کعب نیز آنجا حاضر بود؛ وقتی که اُبی بن کعب سخت گیری عمر را دید، به او گفت: «یا ابن الخطّاب فلا تکوننّ عذاباً علی أصحاب رسول الله؛ ای پسر خطّاب سبب عذاب و شکنجه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مباش!» (۱).

خشونت با خانواده

۴. خشونت با خانواده

اشاره

روشن است که از نظر اسلام و سیره نبوی صلی الله علیه و آله مهربانی و محبت به خانواده از خصلت های برجسته و پسندیده یک مسلمان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیرکم خیرکم لأهله وأنا خیرکم لأهلی؛ بهترین شما، بهترین نسبت به خانواده اش است و من برای خانواده ام بهترینم». (۲)

همچنین فرمود: «خیارکم خیارکم لئسائهم؛ بهترین شما کسی است که نسبت به همسرانشان بهترین باشد». (۳)

درباره آن حضرت از عائشه نقل شده است: «ما ضرب رسول الله صلی الله علیه و آله خادماً، ولا امرأه؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز خادم و زنی را کتک نزد». (۴)

با این حال، نکاتی در زندگی خلیفه دوم در برخورد با همسرانش نقل شده است که بسیار شگفت انگیز است.

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۸۰.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۶، ح ۱۹۷۷.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۶، ح ۱۹۷۸.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸، ح ۱۹۸۴.

او پیوسته تندخوست

مطابق نقل بلاذری، طبری، ابن اثیر و ابن کثیر هنگامی که یزید بن ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش امّ ابان - دختر عتبه - خواستگاری کرد؛ وی نپذیرفت و علت آن را چنین گفت: «لأنّنه یدخل عابساً، ویخرج عابساً، یغلق أبوابه، ویقلّ خیره؛ او [عمر] عبوس و ترش رو وارد منزل می شود و عبوس و اخمو خارج می گردد؛ در خانه را می بندد (و اجازه بیرون رفتن به همسرش نمی دهد) و خیرش اندک است». (۱)

فریاد اعتراض!

طبری و ابن اثیر نقل می کنند که عمر در زمان خلافتش از امّ کلثوم دختر ابوبکر خواستگاری کرد، در حالی که آن دختر کم سنّ و سال بود. عایشه تقاضای خلیفه را با خواهرش امّ کلثوم در میان گذاشت. امّ کلثوم گفت: من نیازی به او ندارم! عایشه گفت: نسبت به خلیفه بی میلی؟ پاسخ داد: «نعم، إنّه خشن العیش، شدید علی النساء؛ آری! زیرا او در زندگی سخت گیر است و نسبت به زنان با تندی و خشونت رفتار می کند».

۱- انساب الاشراف، ج ۹، ص ۳۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۴۰.

عایشه از عمروعاص خواست که به طریقی عمر را منصرف سازد. عمروعاص به نزد عمر آمد و پس از گفتگوهایی به عمر گفت: «اُمّ کلثوم با ناز و نعمت و مهربانی تحت حمایت اُمّالمؤمنین عایشه رشد و نمو کرده، ولی در تو تندخویی است و ما نیز از تو می ترسیم و نمی توانیم تو را از هیچ یک از خلق و خویت برگردانیم، پس اگر آن دختر در مطلبی با تو مخالفت کند و تو بر او هجوم آوری، چه خواهد کرد؟ (... و فیک غلظه ونحن نهابک وما نقدر أن نردک عن خلق من أخلاقک، فکیف بها إن خالفتک فی شیء فسطوت بها) و بدین صورت او را منصرف کرد. (۱)

مطابق نقل ابن عبدالبر، اُمّ کلثوم دختر ابوبکر به خواهرش عایشه گفت: تو می خواهی من به ازدواج کسی درآیم که تندخویی و سخت گیری او را در زندگی می دانی؟! سپس افزود: «والله لئن فعلت لأخرجنّ إلی قبر رسول الله ولأصیحنّ به؛ به خدا سوگند اگر مرا به این کار وادار کنی، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فریاد خواهم کشید». (۲)

تندخویی و خشونت خلیفه در خانواده به گونه ای زبانزد خاص و عام بود که حتی دختر کم سنّ و سالی همانند ام کلثوم دختر ابوبکر نیز از آن مطلع است و با آنکه عمر، هم خلیفه مسلمین است و هم با پدرش ابوبکر بسیار دوست و همراه بود، ولی اُمّ کلثوم او را نمی پذیرد.

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۴.

۲- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

کتک زدن همسر

در چند کتاب معتبر و مورد اعتماد اهل سنت (و تمام مطالب این کتاب از علمای اهل سنت است) از اشعث بن قیس نقل شده است که من شبی مهمان خلیفه دوم بودم که نیمه های شب عمر برخاست، به سوی همسرش رفت و شروع به کتک زدن او کرد؛ من برخاستم و رفتم و مانع شدم (ضفتُ عمر لیلَه، فلَمَّا کان فی جوف اللیل قام إلی امرأته یضربها، فحجرت بینهما). وقتی که عمر به بسترش برگشت، به من گفت: «یا أشعث! احفظ عَنّی شیئاً سمعته عن رسول الله: لا یُسأل الرّجل فیم یضرب امرأته؛ ای اشعث، جمله ای از رسول خدا شنیدم، که آن را به خاطر بسیار (آن جمله این است): از مرد پرسیده نمی شود که در چه رابطه ای زنش را کتک زده است». (۱)

و به این ترتیب او را از سؤال درباره علت این کار منصرف کرد!

ازدواج می کنم مشروط بر اینکه مرا کتک زنند!

عاتکه بنت زید، دختر عموی عمر بن خطاب بود. وی زنی بسیار زیبا بود و شوهر نخست او عبدالله بن ابی بکر بود.

پس از فوت عبدالله، عمر با وی در سال دوازدهم هجری ازدواج کرد و برای این ازدواج ولیمه ای نیز داد.

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۹، ح ۱۹۸۶؛ سنن الکبری، ج ۷، ص ۳۵۷. شبیه همین عبارت در مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰ و سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۷۶ نیز آمده است.

مورخان نوشته اند: هنگامی که عمر از او خواستگاری کرد، به سبب آنچه که از عمر می دانست با او شرط کرد که مانع وی از رفتن به مسجد نشود و او را کتک نزند. عمر نیز با ناخوشایندی این شرایط را پذیرفت (فلما خطبها عمر، شرطت علیه أنه لا يمنعها عن المسجد ولا يضربها، فأجابها علي كره منه). (۱)

در عبارت ابن حجر عسقلانی به این صورت آمده است: «شرطت علیه ألما يضربها، ولا يمنعها من الحق، ولا- من الصلاه في المسجد النبوي؛ با عمر شرط کرد که او را کتک نزند، از انجام حق باز ندارد و مانع نماز خواندن وی در مسجد نبوی نشود». (۲)

شاید به علت همین تندخویی ها بود که مطابق نقل ابن اثیر، عمر بن خطاب از خانواده های قریش در مدینه خواستگاری کرد، ولی آنها نپذیرفتند؛ اما مغیره بن شعبه خواستگاری کرد، آنها قبول کردند (إن عمر بن الخطاب خطب إلى قوم من قریش بالمدينة فردوه، وخطب إليهم المغیره بن شعبه فزوجوه). (۳)

خشم و گاز گرفتن

ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کند که شخصی نزد عمر آمد از عبیدالله - فرزند عمر - شکایت کرد و در شکایتش عبیدالله را با کنیه

۱- اسد الغابه، ج ۶، ص ۱۸۳ - ۱۸۵.

۲- الاصابه، ج ۸، ص ۲۲۸.

۳- اسد الغابه، ج ۳، ص ۶۵۹.

«ابوعیسی» نام برد (۱) عمر فرزندش را فراخواند؛ نخست به او اعتراض کرد، آنگاه دست وی را گاز گرفت؛ سپس او را کتک زد و به او گفت: عیسی که پدر نداشت (تا تو کنیه ابوعیسی را بر خود بگذاری) (... وأخذ یده فعضّها، ثمّ ضربه وقال: ویلک! وهل لعیسی أب؟). (۲)

ابن ابی الحدید پس از نقل این ماجرا می گوید: زبیر گفته است: هرگاه عمر نسبت به یکی از اعضای خانواده اش عصبانی می شد، خشم او فرو نمی نشست، مگر آنکه دست او را شدیداً گاز بگیرد! (۳)

خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله

در پایان این کتاب گوشه هایی از خلق و خوی نبوی صلی الله علیه و آله که اسوه کامل انسانیت و سرمشق همه مسلمانان است، بیان می شود، تا خوانندگان گرامی - به ویژه جوانان عزیز - خود را به آن اخلاق کریمه آراسته سازند و در زندگی اجتماعی و خانوادگی خود، از آن بهره مند شوند. (این احادیث نیز از کتب اهل سنت است)

۱. عایشه درباره خلق و خوی آن حضرت می گوید: «کان أحسن

۱- ابن اثیر در اسدالغابه (ج ۳، ص ۴۲۳) در شرح حال عبیدالله بن عمر از او با کنیه «ابوعیسی» نام می برد که نشان می دهد وی به این کنیه معروف بوده است.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۳. روشن است که کنیه ابوعیسی گذاشتن، علامت اعتقاد داشتن پدر برای حضرت عیسی علیه السلام نیست؛ چنانکه کنیه نویسنده معروف کتاب «سنن ترمذی» ابوعیسی ترمذی است.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۳.

النَّاسُ خُلُقًا، لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا وَلَا مَتَفَحِّشًا، وَلَا سَخَّابًا بِالْأَسْوَاقِ، وَلَا يَجْزِيءُ بِالسَّيِّئَةِ مِثْلَهَا، وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَصْفَحُ؛ أَوْ خَوْشِ اخْلَاقٍ
 تَرِينِ مَرْدَمٍ بُوْد، بَدِ گُوْنَا سَزَا گُوْنِ بُوْد و هَر گَز دَر کُوچَه وَبَا زَا ر فَر یَا د ن م ی کَش ی د. آن حَضْر ت بَد ی رَا بَا بَد ی پَا س خ ن م ی دَا د، بَلْکَه عَفُو م ی
 کَر د و چَش م پُو ش ی م ی ن م و د». (۱)

۲. شَخْص ی د ی گَر رَسُو ل خِ دَا ص ل ی ا ل ل ه ع ل ی ه و آ ل ه رَا ا ی ن گُوْنَه تَوْصِیْف م ی کُن د: «کَانَ رَسُو ل ا ل ل ه رَحِیْمًا رَقِیْقًا حَلِیْمًا؛ رَسُو ل خِ دَا
 ص ل ی ا ل ل ه ع ل ی ه و آ ل ه مَهْرَبَانَ، دَلْسُو زُو بَر د بَار بُو د». (۲)

۳. رَسُو ل خِ دَا ص ل ی ا ل ل ه ع ل ی ه و آ ل ه نَسَب ت بَه مَرَا عَات حَالَ زَنَانَ سَفَا رَش م ی کَر د و ا ز مَسْلِمَانَانَ م ی خَوَاس ت کَه بَا آن هَا بَا مَدَارَا
 بَر خُور د ن مَای ن د. (۳)

۴. اَنَس بِن مَالِک م ی گُو ی د: «مَا رَأَيْتُ أَرْحَمَ بِالْعِيَالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؛ مَنْ كَسَى رَا مَهْرَبَانَ تَرَا ز رَسُو ل خِ دَا ص ل ی ا ل ل ه ع ل ی ه و آ ل ه
 نَسَب ت بَه خَا نَوَا دَه نَد ی د م». (۴)

۵. هَمچَنِی ن دَر بَا رَه ا خْلَاقِ اَن حَضْر ت ا ی ن تَعْبِیْرَات زِیْبَا نِیْز نَقْل شَدَه ا س ت: «کَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخَلْقِ، لَیْنَ الْجَانِبِ لَیْسَ بَفْظًا
 وَلَا غَلِیْظًا وَلَا ضَخَّابًا وَلَا فَحَّاشًا وَلَا عِیَابًا؛ أَوْ یُوسِطَه خَوْشِ رُو، دَارَا ی خَلْقٍ وَخُو ی رَا ح ت وَنَر م خُو بُو د. اَن حَضْر ت خَشَن،
 تَن دَخُو، پَر هِیَا هُو، نَا سَزَا گُو و عِیْب گِیْر نَبُو د». (۵)

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۳۶؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۴۹، ح ۲۰۸۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۳۵۵.

۲- المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۲۸۸.

۳- ر.ک: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۴۵ (کتاب النکاح، باب مداراه مع النساء).

۴- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۱۲؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۶.

۵- کنز العمال، ج ۷، ص ۱۶۶.

۶. عایشه درباره طرز رفتار آن حضرت با همسرانش می گوید: «...کان أكرم الناس وألين الناس، ضحاکاً بساماً؛ او (در خلوتش با زنان) کریم ترین و نرم خوترین مردم بود، بسیار خنده رو و متبسم بود». (۱)

۷. انس بن مالک می گوید: «خدمتُ رسول الله صلى الله عليه و آله عشر سنين، لا والله ما سبني بسببه قطّ، ولا قال لي: أفّ قطّ، ولا قال لشيء فعلته لم فعلته؟ ولا لشيء لم أفعله لم لا فعلته؛ من ده سال به رسول خدا صلى الله عليه و آله خدمت کردم، به خدا سوگند! هرگز به من ناسزا نگفت و هرگز کلمه أفّ (کمترین کلمه نشانه انزجار) به من نگفت و هرگاه کاری انجام می دادم، نمی گفت چرا آن را انجام دادی؟ و برای کاری که انجام ندادم، نمی فرمود که چرا انجامش ندادی؟». (۲)

۸. رسول خدا صلى الله عليه و آله درباره کتک زدن به همسر فرمود: «أما يستحي أحدكم أن يضرب امرأته كما يضرب العبد، يضربها أول النهار ثم يضاجعها آخره؛ آیا آن کس از شما که همسرش را - مثل یک برده - کتک می زند حیا نمی کند؟! او را اول روز کتک می زند و در آخر روز (شبانگاه) وی را در آغوش می گیرد!». (۳)

نتیجه: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!؟

پایان

۱- کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲- کنز العمال، ج ۷، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۳- مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۴۴۲؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۷۷، ح ۴۴۹۸۳.

فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح)
٣. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجمیل، بیروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٤. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین بن الاثیر الجزری، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٩ق.
٥. الاصابه فی معرفه الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٦. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٧. البدايه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٧ق.
٨. تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق عمر

عبدالسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٣ق.

٩. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، تحقيق خليل شحاده، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.

١٠. تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالتراث، بيروت، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.

١١. تذکره الحفاظ شمس الدين محمد ذهبى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

١٢. جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٨ ق.

١٣. حواشى الشروانى، الشروانى والعبادى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

١٤. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوینى، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دارالفكر، بيروت.

١٥. سنن ترمذى، ابو عيسى ترمذى، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٤ق.

١٦. سنن دارمى، عبدالله بن بهرام دارمى، مطبعه الحديثه، دمشق.

١٧. السيره النبويه (معروف به سيره ابن هشام)، ابن هشام حميرى، تحقيق مصطفى السقا و همكاران، دارالمعرفه، بيروت.

١٨. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربيه.

١٩. صحيح ابن حبان، محمد بن حبان، تحقيق شعيب الارنؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٢٠. صحيح بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، دارالجيل، بيروت.
٢١. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابورى، دارالفكر، بيروت.
٢٢. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٢٣. العقد الفريد، ابن عبد ربّه اندلسى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٤. فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، دارالمعرفه، بيروت.
٢٥. الكامل فى التاريخ، عزّالدين على بن ابى الكرم (معروف به ابن اثير)، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥ق.
٢٦. كشاف القناع، منصور بن يونس بهوتى، تحقيق ابو عبدالله محمد حسن اسماعيل الشافعى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٢٧. كنز العمال، متقى هندی، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ق.
٢٨. مجمع الزوائد، نورالدين ابوبكر هيثمى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ق.
٢٩. المجموع فى شرح المهذب، محيى الدين بن شرف نووى،

دارالفكر، بيروت.

٣٠. المستدرک علی الصحیحین، ابو عبدالله حاکم نیشابوری، دارالمعرفه، بیروت، چاپ اول، ١٤٠٦ق.

٣١. مسند احمد، احمد بن حنبل، دارصادر، بیروت.

٣٢. المصنّف، ابن ابی شیبہ کوفی، تحقیق سعید اللّخام، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

٣٣. المصنّف، عبدالرزاق صنعانی، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، منشورات المجلس العلمی.

٣٤. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانی، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.

٣٥. المغنی، عبدالله بن قدامه، دارالکتاب العربی، بیروت.

٣٦. مغنی المحتاج، محمد بن احمد شریینی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ١٣٧٧ق.

٣٧. المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدید آور : مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۳
۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷ ؛ ۵۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ اول) ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۴، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸ ؛ ۵۰۰۰
ریال: ج.۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶ ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت : ج.۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۴ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. حدیث دوات و قلم. ج.۲. آتش در خانه وحی. ج.۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر. ج.۴. رفتارشناسی خلیفه دوم. ج.۵. مشروعیت سقیفه. ج.۶. شورای شش نفره که یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع : شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع : اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۵م۲۰ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص: ۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۵- مشروعیت سقیفه؟!

بخوانید و داوری کنید

فاضل محقق: سعید داودی

فهرست مطالب

اشاره ۷

اَوّل: ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟ ۹

گزارش اوّل: ۱۶

گزارش دوم (گزارش عمر از سقیفه) ۲۳

دوم: عکس العمل ها ۲۹

۱. بیعت های صوری ۳۰

۲. موضع برخی از صحابه ۳۲

۳. موضع اهل بیت علیهم السلام ۳۵

الف) هجوم، حمله و تهدید به آتش زدن ۳۸

ب) آنان ثمره را ضایع کردند ۴۷

سوم: نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر ۴۹

چهارم: بررسی و ارزیابی ۵۱

فهرست منابع ۵۹

از مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام، داستان سقیفه بنی ساعده و خلیفه ای بود که در آن مکان انتخاب شد.

اذهان جستجوگر پیوسته از خود می پرسند که آیا خلافت مسلمین قاعده ای دارد یا خیر؟ آیا طبق میزان روشن و قانون معینی باید برای مسلمانان خلیفه برگزید و یا انتخاب خلیفه از روش مشخصی پیروی نمی کند؟ آیا انتخاب خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید با نصّ و معرفّی آن حضرت باشد و یا به انتخاب مردم؟

اگر انتخاب با اجماع مسلمین و یا اهل حلّ و عقد، یعنی خبرگان ائمت است؛ کدام خبرگان؟ و آیا می شود این شیوه را با تهدید و زور اعمال کرد؟

هر کدام از سؤالات فوق بحث های مشروحی را می طلبد که باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد. ولی آنچه در این نوشتار مورد توجه است، نگاهی به شیوه انتخاب خلیفه اول و ارزیابی مشروعیت چنین انتخابی است.

آیا حقیقتاً سقیفه بنی ساعده صلاحیت برای انتخاب خلیفه را داشته و مانند مجالس مشورتی امروز مکانی برای انتخاب حاکم بوده که نخبگان ائیت در آنجا اجتماع کرده و با مشورت و رایزنی و سپس با رأی گیری خلیفه ای را برای رهبری امت برگزینند و یا آنچه در آنجا اتفاق افتاد، حادثه ای ناگهانی و بدون تأمل بوده است؟

به عبارت دیگر: آیا این حادثه در فرهنگ سیاسی اسلام یک انتخاب دمکراتیک بود و یا سهم خواهی قبایل مختلف و پیروزی یک گروه بر گروه های دیگر؟ آیا نحوه انتخاب خلیفه اول امروزه قابل تأسی مسلمین در نحوه گزینش حاکمان خویش است؟ و آیا می توان آن را به عنوان یک نقطه روشن و برجسته تاریخ اسلام برای جهانیان عرضه کرد، به آن افتخار نمود و در عرصه جهانی به دفاع از آن برخاست و آن را راهبردی عقلایی به شمار آورد؟

آیا جوانان مسلمان حق ندارند که از آن ماجرا باخبر شوند و این بخش از تاریخ اسلام را با دقت پیگیری نمایند، تا بتوانند پیرامون آن به درستی قضاوت کنند؟ این ها انبوه سؤالاتی است که پیرامون داستان سقیفه بنی ساعده را گرفته است.

باور ما این است که نقل و بررسی این حادثه مهم تاریخ اسلام، افق تازه ای را به روی جوانان حقیقت جو و پژوهشگران منصف می گشاید و راه یابی به حقیقت را هموارتر می سازد.

ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

این بحث را در چهار محور مورد بررسی قرار می دهیم :

۱. ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

۲. عکس العمل ها :

بیعت های صوری

موضع برخی از صحابه

موضع اهل بیت علیهم السلام

۳. نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر

۴. بررسی و ارزیابی

تلاش ما این است که در مباحث فوق از منابع مورد قبول برادران اهل سنت استفاده شود و حقایق تاریخی به صورت روشن و شفاف مورد بررسی قرار گیرد تا جای شک و تردید در آن باقی نماند.

اول: ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

اشاره

اول: ماجرای سقیفه بنی ساعده (۱) چگونه شکل گرفت؟

این حادثه در کتب تاریخی و حدیثی اهل سنت به طور گسترده نقل شده است، هر چند در نقل جزئیات تفاوت هایی مشاهده می شود، ولی اصل ماجرا، قریب به یکدیگر بازگو شده است.

پیش از نقل حادثه، ذکر چند نکته ضروری است.

۱- . سقیفه به معنای مکان سقف دار و دارای سایبان است و سقیفه بنی ساعده به فرزندانساعده بن کعب بن خزرج نسبت داده شده است که سعه بن عباد - بزرگ قبیله خزرج - نیز از همین قبیله است (معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۹). این مکان، محل اجتماعانصار و جایی برای مشورت آنها بود. (عمده القاری، ج ۱۶، ص ۱۸۵) و جمعی از صحابه آنجا را برای گزینش ابوبکر به جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انتخاب کردند.

۱. این ماجرا در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. مطابق نقل مورخان اهل سنت آن حضرت در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الأول رحلت کرد.

طبری در حوادث سال یازدهم هجری می نویسد: اختلافی میان دانشمندان نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه ماه ربیع الاول (سال یازدهم) رحلت کرد، ولی اینکه این دوشنبه چه روزی بود، اختلاف نظر است. (۱)

برخی گفته اند که آن دوشنبه، روز دوم ربیع الأول بوده و برخی گویند روز دوازدهم ربیع الاول بوده است. (۲)

۲. زمانی که جنازه شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز بر زمین بود، ماجرای سقیفه و بیعت برای ابوبکر پیش آمد که همان روز دوشنبه بود و فردای آن روز (روز سه شنبه) برای دفن آن حضرت اقدام کردند و برخی نیز گفته اند آن حضرت سه روز پس از وفاتش به خاک سپرده شد. (۳) زیرا مردم دسته دسته می آمدند و بر پیکر پاکش نماز می خواندند.

از عایشه نیز نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب چهارشنبه به خاک سپرده شد. (۴)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۹.

۲- ر.ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۳.

۳- ر.ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۷.

۳. نکته سوم آن است که عمر در ساعات اولی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، می گفت: او نمرده است و مرگش را انکار می کرد.

سعید بن مسیب از ابوهریره نقل می کند که هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، عمر بن خطاب برخاست و گفت: «عده ای از منافقین گمان می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت؛ به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نکرد، بلکه همان گونه که موسی به مدّت چهل روز (برای دریافت تورات) از قوم خویش غایب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به سوی پروردگارش رفته و غایب شده است و پس از مدتی بر می گردد».

آنگاه مردم را تهدید کرد و گفت: «والله لیرجعن رسول الله فلیقطعن ایدی رجال وأرجلهم یزعمون أنّ رسول الله مات؛ به خدا سوگند! رسول خدا بر می گردد و دست و پای آنان که گمان می کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرده، را قطع می کند!» (۱).

مطابق نقل دیگر، هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر در مدینه نبود، وقتی که به مدینه آمد، دید عمر بن خطاب ایستاده و مردم را می ترساند و می گوید: «انّ رسول الله حیّ لم یمت؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است و رحلت نکرده است» (۲).

و مطابق نقل دیگر، وی مردمی را که معتقد بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله از

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

دنیا رفته است به کشتن تهدید می کرد (وکان عمر يقول: لم يمت، وكان يتوعد الناس بالقتل في ذلك). (۱)

ابوبکر که سخنان عمر را شنید خطاب به او این آیه را خواند: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ به یقین تو (ای رسول خدا) می میری و آنها نیز خواهند مرد». (۲)

همچنین آیه ۱۴۴ سوره آل عمران را خواند که می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»؛ محمد فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته (و دوران جاهلیت) باز می گردید».

عمر با شنیدن این آیات و سخنان ابوبکر آرام گرفت و دست از سخنان خود برداشت. (۳)

مطابق نقل دیگر عمر با شمشیر کشیده برخاست و گفت: «هر کس بگوید رسول خدا مرده است، او را با این شمشیر می زنم».

(۴)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۱.

۲- زمر، آیه ۳۰.

۳- ر.ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

۴- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۸. انکار و برخورد عمر با کسانی که می گفتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است» علاوه بر کتاب های یادشده، در کتاب های معتبر دیگری نقل شده است. مانند: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶۳ و ۵۶۶؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۶-۴۸۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۶۳-۵۶۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۶.

چه انگیزه ای موجب شد که عمر ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کند، و معتقدان به آن را منافق بنامد! در حالی که انبیای گذشته نیز از دنیا رفته اند و مرگ برای همه انسان هاست و هر کس یک روز از این دنیا کوچ خواهد کرد. علاوه بر آن، آیات قرآن - که مسلمانان همیشه آن ها را می خواندند و می شنیدند - به روشنی گواهی می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روزی رحلت خواهد کرد. نمی توان باور کرد که عمر این آیات را نشنیده باشد. بویژه که او در برابر نوشتن وصیت نامه پیامبر صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر آن حضرت موضع سختی گرفت و گفته بود: «حسبنا کتاب الله». (۱) او که خود را مسلط بر کتاب خدا می دانست و معتقد بود

برای هدایت وی و دیگر مسلمانان، کتاب خدا کافی است، نمی توان باور کرد که وی نتوانسته از قرآن امکان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دریابد.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراسم حجّه الوداع با جملاتی از رحلت خویش در آینده نزدیک خبر داد. (۲) و یک ماه قبل از ارتحال در

- ۱- صحیح بخاری، ج ۵۷ ص ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹ (مشروح این ماجرا در کتاب حدیث دوات و قلم آمده است).
- ۲- ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۲ و البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۱۵. جالب آنکه ابن کثیر نقل می کند که عمر بن خطاب پس از شنیدن آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) گریست، گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: «إنه ليس بعد الكمال إلا النقصان؛ به یقین بعد کمال نقصی خواهد بود (و نوعی نقص و کاستی در انتظار ماست)». ابن کثیر پس از نقل این جمله از عمر می گوید: «گویا عمر از اینآیه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیده بود». (همان مدرک)

مدینه خبر ارتحال خود را به اصحاب داد. ابن مسعود می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله یک ماه قبل از ارتحال، از مرگ خود به ما خبر داد. آن حضرت ما را در منزل عایشه جمع کرد و سفارش هایی کرد و فرمود: «قد دنا الفراق والمنقلب الی الله، و الی سدره المنتهی؛ فراق نزدیک است و بازگشت من به سوی خدا و به سدره المنتهی است».

ابن مسعود می افزاید: در آن مجلس از غسل آن حضرت که چه کسی او را غسل دهد و چگونه آن حضرت را کفن نمایم نیز سؤال شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد و حتی درباره نماز بر آن حضرت و اینکه چه کسانی وارد قبر شوند نیز سخن گفته شد. طبری در تاریخ خود مشروح این ماجرا را نقل می کند. (۱)

به هر حال، برای هر مسلمانی روشن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از دنیا خواهد رفت؛ ولی عمر با چه انگیزه ای رحلت آن حضرت را انکار و مردم را تهدید می کرد.

۱- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ابن سعد در الطبقات الکبری (ج ۲، ص ۱۹۷)، ابن اثیر در الکامل (ج ۲، ص ۳۱۹) و ابن جوزی در المنتظم (ج ۴، ص ۳۴) نیز این ماجرا را نقل کرده اند.

به نظر می‌رسد عمده دلیل این انکار، آن است که هنگام رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ابوبکر در مدینه حضور نداشت و خوف آن بود که در این فرصت کسی به خلافت مسلمین برگزیده شود که مورد رضایت عمر نبوده باشد. لذا با طرح این مسائل و تهدید مسلمانان، توجّه آنان را از خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله منصرف ساخت و پس از آنکه ابوبکر آمد و آن آیات را خواند، عمر پذیرفت!!

بخاری در صحیح خود می‌نویسد: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَاتَ وَابُوبَكْرٍ بِالسُّنْحِ؛ رسول خدا از دنیا رفت، در حالی که ابوبکر در سُنْح (محلّی خارج از مدینه) بود». (۱)

مطابق نقل ابن کثیر، سالم بن عبید برده آزاد شده حدیفه به سراغ ابوبکر در سُنْح رفت و او را از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلع ساخت. (۲)

با بیان این مقدمات، به سراغ حادثه سقیفه و آنچه در آنجا گذشت، می‌رویم.

-
- ۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۳. یعقوبی می‌نویسد: «سُنْح خارج مدینه است» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷).
 - ۲- البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۴. لازم به یادآوری است که «سالم» کسی بود که عمر به هنگام مرگش گفته بود: اگر سالم زنده بود، خلافت را به شورا واگذار نمی‌کرد و او را پس از خود خلیفه قرار می‌داد. (ر.ک: اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷).

گزارش اول

طبری از عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی عمره انصاری نقل می کند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند و گفتند: بعد از محمد صلی الله علیه و آله باید سعد بن عباده را رهبر این کار قرار دهیم. آنگاه سراغ سعد بن عباده (بزرگ قبیله خزرج) رفتند و او را در حالی که بیمار بود، در آنجا حاضر ساختند.

سعد به یکی از فرزندان و یا یکی از عموزادگان خود گفت: چون من بیمارم و نمی توانم سختم را به این جمع برسانم، تو سخن مرا بشنو و با صدای رسا به این جمع برسان.

سعد بن عباده پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای گروه انصار! شما سابقه ای در دین و فضیلتی در اسلام دارید که هیچ یک از قبیله های عرب ندارد. بدانید که محمد بیش از ده سال در میان قوم خود (در مکه) زیست و آنها را به عبادت خدای رحمان و دوری از بت پرستی و شرک دعوت کرد، ولی جز مردانی اندک، به او ایمان نیاوردند و آنان نیز نمی توانستند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کنند و دینش را عزت بخشند و در برابر ستم به خود نیز توان دفاع نداشتند؛ تا آنکه خداوند خواست فضیلت را نصیب شما کند، کرامت را به سوی شما سوق داد و شما را ویژه نعمت خود قرار داد. از این رو، ایمان به خدا و رسولش را روزی شما ساخت و توفیق دفاع از رسول خدا و اصحابش و تقویت او و دینش و جهاد با دشمنانش را به شما عنایت کرد، تا آنجا که عرب

باخوشایندی و ناخوشایندی مطیع امر الهی (و دین اسلام) شد... رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که از شما راضی بود و شما نور چشم او بودید. اکنون مسأله خلافت را ویژه خود سازید که آن متعلق به شماست نه دیگران.

همگی به سعد پاسخ دادند که نظرت درست و کلامت صحیح است و ما از نظر تو نخواهیم گذشت و تو را والی این کار خواهیم کرد. چرا که تو در میان ما فرد با کفایتی و برای مؤمن صالح نیز مایه خشنودی.

آنگاه میان خود سخنانی رد و بدل کردند، تا آنکه گفتند: اگر مهاجران قریش این تصمیم ما را نپذیرفتند و گفتند: ما مهاجران و صحابی نخستین رسول خداییم و ما از خویشان آن حضرتیم، بنابراین، چرا با ما در مسأله خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزاع می کنید، چه پاسخ دهیم؟ برخی از حاضران گفتند: می گوئیم از ما امیری و از شما نیز امیری و به جز این، هرگز نمی پذیریم (منا أمیر ومنکم أمیر ولن نرضی بدون هذا الأمر ابدآ).

سعد بن عباده وقتی این پاسخ را شنید، گفت: «هذا أول الوهن؛ این اول سستی و عقب نشینی است».

این ماجرا به گوش عمر رسید، خود به سوی منزل پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد و کسی را به سراغ ابوبکر - که در منزل خویش بود - فرستاد. در آن حال علی علیه السلام مشغول تجهیز و آماده سازی کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

او سراغ ابوبکر فرستاد، ولی ابوبکر گفت: من الان مشغولم، عمر بار دیگر به سوی او فرستاد که کاری پیش آمده که حضور تو لازم است.

ابوبکر آمد و عمر به او گفت: آیا خبر داری که انصار در سقیفه اجتماع کردند و می خواهند سعد بن عباده را خلیفه قرار دهند و بهترین سخنی که گفته شد این بود که از ما امیری و از قریش نیز امیری!

آن دو با شتاب به سوی سقیفه راه افتادند و در بین راه ابوعبیده جراح را دیدند و سه نفری به سوی انصار رفتند...

عمر بن خطاب می گوید: وقتی به آنجا رفتیم خواستم سخن بگویم که ابوبکر به من گفت: تو آرام باش و بگذار ابتدا من سخن بگویم، آنگاه تو هر چه خواستی بگو.

عمر می افزاید: هر آنچه من خواستم بگویم، ابوبکر گفت، بلکه افزون تر از آن مطالبی بیان کرد.

عبدالله بن عبدالرحمن انصاری (راوی این ماجرا) می گوید: ابوبکر شروع به سخن کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت:

خداوند محمد را مبعوث به رسالت به سوی مردم کرد و او را گواه بر امت قرار داد، تا مردم خدا را بپرستند و او را یکتا بدانند، در حالی که آنان خدایان فراوانی را می پرستیدند...

بر مشرکان عرب دشوار بود که دین پدرانشان را رها سازند، در این میان خداوند مهاجران نخستین از قوم آن حضرت را مخصوص تصدیق پیامبر و ایمان به او و یاری وی قرار داد.

آنان در برابر آزار شدید قوم خویش و تکذیب آنان صبر کردند. این در حالی بود که همه مردم مخالف و عیب جوی آنان بودند؛ اما آن گروه مهاجران، هرگز از اندک بودن خود و کینه توزی مخالفان و یکپارچگی آنان، وحشت نکردند. آنان نخستین گروهی در زمین بودند که خدا را پرستش کردند و به خدا و رسول ایمان آوردند، اینان از یاوران و خویشان پیامبرند و پس از آن حضرت، به امر خلافت سزاوارترین مردمند و جز ظالم و ستمگر با آنان در این مسأله به منازعه بر نمی خیزد.

و اما شما ای گروه انصار! کسی فضیلت شما را در دین و سابقه عظیم شما را در اسلام انکار نمی کند. خداوند شما را انصار و یاران دین خویش و پیامبر صلی الله علیه و آله خود قرار داد و هجرت آن حضرت را به سوی شما بود و عمده همسران و اصحاب آن حضرت از میان شماست و به نزد ما پس از مهاجران نخستین، هرگز کسی به منزلت شما نیست، در نتیجه ما امیران و شما وزیرانید (نحن الأمراء و أنتم الوزراء) ما با شما مشورت می کنیم و کاری را بدون نظر شما انجام نمی دهیم.

حباب بن منذر (از قبیله خزرج) گفت: ای گروه انصار! کار را بدست خویش گیرید، زیرا اینان در سایه و پناه شما (در مدینه) هستند و هرگز جرأت مخالفت با شما را ندارند و مردم نیز جز رأی و نظر شما را نمی پذیرند. شما عزتمند، ثروتمند و دارای جمعیت، تجربه و بزرگواری هستید و مردم فقط به شما نگاه می کنند. بنابراین، هرگز با یکدیگر اختلاف نکنید که نظر شما تباه می شود و تصمیم تان از هم

می باشد. اگر این گروه (مهاجران) این نظر را نپذیرند، از ما امیری و از آنان نیز امیری باشد (و مشترکاً خلافت را به عهده گیریم).

عمر گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف نمی گنجد (نمی توان دو نفر را خلیفه قرار داد). به خدا سوگند! هرگز عرب راضی نمی شود که شما را امیر خود قرار دهد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از غیر شماست، ولی عرب می پذیرد که امیر آنان از قومی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از میان آنان بود. ما در برابر کسانی که خلافت ما را نپذیرند، حجت آشکار و دلیلی روشن داریم. هر کس که با ما در حکومت و امارت محمد کشمکش نماید - در حالی که ما از خویشاوندان او هستیم - به راه باطل رفته، و در نافرمانی قدم نهاده و در ورطه هلاکت افتاده است.

بار دیگر حباب بن منذر برخاست و گفت: ای گروه انصار! کار را به دست خود بگیرید و به سخن این مرد و یارانش گوش ندهید که نصیب شما را از خلافت خواهند برد. اگر اینان خواسته شما را نپذیرفتند، آنها را از شهر خود بیرون کنید و کارها را به دست گیرید، چرا که به خدا سوگند! شما به امر خلافت از آنها سزاوارترید، زیرا با شمشیرهای شما دیگران وارد این دین شده اند؛ من مردی با تجربه ام و سرد و گرم روزگار را چشیده ام (به سختم گوش دهید)...

عمر گفت: در این صورت خداوند تو را می کشد (اذآ یقتلک الله)

حباب گفت: بلکه تو کشته می شوی (بل ایاک یقتل)

ابوعبیده گفت: «ای گروه انصار! شما نخستین کسی بودید که دین را

یاری کرده و از آن پشتیبانی نموده اید، پس از کسانی مباحثید که دین را تبدیل و تغییر داده اند».

بشیر بن سعد انصاری (از قبیله اوس) برخاست و گفت: ای گروه انصار! به خدا سوگند! اگر ما در جهاد با مشرکان و سابقه در دین صاحب فضیلتی هستیم، از این تلاش ها جز رضای پروردگار و پیروی از پیامبرمان اراده نکردیم، پس بر ما روا نیست که در این مسأله بر مردم فخر بفروشیم. از آنچه انجام داده ایم غرض دنیوی نداشته ایم، چرا که خداوند در این تلاش ها بر ما منت نهاده است، بدانید که محمد صلی الله علیه و آله از قریش است و قوم وی نسبت به او از ما سزاوارتر و اولاترند. به خدا سوگند! هرگز خدا نیاورد روزی را که من در این امر با آنها به نزاع برخیزم. از خدا بترسید و با آنان مخالفت نکنید و به نزاع و درگیری برنخیزید.

در این حال ابوبکر گفت: این مرد، عمر و آن دیگری ابوعبیده است، با هر کدام که خواستید، بیعت کنید.

آن دو تن گفتند: نه به خدا سوگند! با وجود تو ما هرگز متولی این امر نخواهیم شد؛ چرا که تو برترین مهاجران و همراه پیامبر در غار و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بوده ای و می دانیم نماز برترین دین مسلمانان است. در نتیجه، برای چه کسی سزاوار است که بر تو مقدم شود و یا متولی امر خلافت گردد. دست را بگشا تا با تو بیعت نمایم.

هنگامی که عمر و ابوعبیده خواستند با ابوبکر بیعت کنند، بشیر بن

سعد بر آن دو پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت کرد. در این زمان حباب بن منذر صدا زد: ای بشیر بن سعد! کار نادرستی کردی که نیاز به آن نبود. آیا تو بر پسر عمویت (سعد بن عباد) در امر خلافت حسادت ورزیدی؟!

بشیر پاسخ داد: نه به خدا سوگند! بلکه من نخواستم در امری که خدا برای آنان قرار داده است، به نزاع برخیزم.

هنگامی که اوسیان از یک سو، کار بشیر بن سعد را دیدند و آنچه را که قریش به آن دعوت می کنند و از سوی دیگر، خزرجیان می خواهند سعد بن عباد را امیر قرار دهند، بعضی به بعضی دیگر که اُسید بن حُضیر - از نقیبان و بزرگان اوس نیز در آن میان بود - گفتند: اگر خزرجیان یک بار بر شما امیر شوند، برای همیشه با این فضیلت بر شما برتری جویند و تا ابد از امارت برای شما نصیبی قرار نخواهند داد. بنابراین برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید.

با این سخنان، اوسیان برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند و این پیشامد تدبیر سعد بن عباد و خزرجیان را برای امارت درهم شکست...

عبدالله بن عبدالرحمن می افزاید: جمعیتی که آنجا حاضر بود، همگی برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و سعد بن عباد را لگدمال کردند. برخی از یاران سعد گفتند: مراقب سعد باشید که او را لگد نکنید! عمر گفت: «أُقتلوه، قتله الله؛ او را بکشید که خداوند او را

بکشد!». آنگاه بالای سر سعد ایستاد و گفت: «می خواستم آن قدر پایداری کنم که بازوانت درهم بشکنند!».

سعد ریش عمر را گرفت. عمر گفت: اگر یک تار موی آن جدا شود، دندانت را خرد خواهم کرد! ابوبکر گفت: ای عمر! آرام باش که در این حال، رفق و مدارا مؤثرتر است. با این سخن، عمر او را رها کرد.

سعد گفت: به خدا سوگند! اگر من توانی داشتم (بیمار نبودم) و می توانستم برخیزم، چنان نعره ای در کوچه و پس کوچه های مدینه می زدم که تو (ای عمر) و یارانت به لانه هایتان پناه ببرید. به خدا سوگند! تو را به میان قومی خواهم فرستاد که آنجا همیشه پیرو و فرمانبر بودی، نه صاحب اختیار و فرمانروا. آنگاه افزود: مرا از این مکان ببرید. او را برداشتند و به منزلش بردند. (۱)

فراموش نکنیم که تمام این ماجرا در کتب تاریخی اهل سنت آمده و ما چیزی بر آن نیفزودیم.

گزارش دوم (گزارش عمر از سقیفه)

در صحیح بخاری به نقل از ابن عباس آمده است: عمر هنگامی که در مراسم حج شرکت داشت از بعضی شنید که می گفتند: «اگر عمر از

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۲۲ (با اندکی تلخیص). همین ماجرا با تفاوت هایی در الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۱-۲۸ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۳۱ آمده است.

دنیا برود با فلان کس (۱) بیعت خواهیم کرد. به خدا سوگند بیعت با

ابوبکر کاری نسنجیده و بدون دقت بود که به فرجام رسید.

عمر از این سخن سخت ناراحت شد و خواست شبانگاه در این رابطه در منا سخنرانی کند که عبدالرحمن بن عوف گفت: در اینجا افراد مختلفی هستند و ممکن است سخن شما را درست نفهمند و مسأله ای ایجاد شود. بگذار تا وارد مدینه شویم که آنجا دارالهجره است و بزرگان قوم آنجا هستند و هرگونه سخن بگویی، آنها می فهمند و درست درک می کنند. عمر نیز پذیرفت.

ابن عباس می گوید: پس از ورود به مدینه در روز جمعه ای عمر به منبر رفت و سخنانی گفت، از جمله گفت: «به من خبر رسیده که برخی ها گفتند: اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت خواهیم کرد». هیچ کس حق ندارد که بگوید: «إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ وَتَمَّتْ؛ بَيْعَةُ ابِوبَكْرٍ كَارِي نَاكِهَانِي وَ بَدُونِ دَقَّتْ بُوْد وَ تَمَامٌ شَد». سپس عمر افزود: «أَلَا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكُ وَلَكِنْ وَفَى اللهُ شَرَّهَا؛ آگَاهَ بَاشِيْدُ كِهَ اَيْنَ بَيْعَتِ بَدُونِ دَقَّتْ وَ نَاكِهَانِي صَوْرَتِ گِرَفْتِ، وَ لِي خَدَاوْنِدُ مُسْلِمَانَانَ رَا اَز (پیامدهای) شَرِّ اَنْ نَگَاهَ دَاشْتِ».

سپس افزود: «(این کار نباید تکرار شود و) هر کسی بدون مشورت

۱- . در مقدمه فتح الباری (ص ۳۳۷) به نقل از انساب الاشراف بلاذری آمده است که اصلخبر چنین بوده است که زبیر گفت: «لَوْ قَد مَاتَ عُمَرُ بَايَعْنَا عَلِيًّا؛ اِگَر عُمَرُ بَمِيْرِدْ بَا عَلِيْبَيْعَتِ خَوَاهِيْمُ كَرْدِ» (ر.ك: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۱).

مسلمانان با کسی بیعت کنند؛ نباید با او و با کسی که با او بیعت کرده است، بیعت نمود؛ مبادا در معرض قتل قرار گیرند».

عمر پس از این سخن، ماجرای سقیفه را چنین بازگو می کند :

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، طائفه انصار با ما مخالفت کردند و در «سقیفه بنی ساعده» اجتماع نمودند. همچنین علی و زبیر و کسانی که با آن دو بودند نیز با ما مخالفت کردند. در این حال مهاجران به سراغ ابوبکر آمدند. من به ابوبکر گفتم: با ما بیا به سراغ برادرانمان از انصار برویم. هنگامی که به آنها نزدیک می شدیم، دو نفر از مردان صالح از انصار جلو آمدند و گفتند: کجا می روید ای مهاجران؟ گفتیم: به سراغ برادرانمان از انصار می رویم. گفتند: به آنها نزدیک نشوید و به کار خود پردازید. ما گوش به این سخن ندادیم تا آنکه نزد آنها در «سقیفه بنی ساعده» جمع شدیم. در آنجا مردی را دیدم که در جامه ای پیچیده شده بود. پرسیدم او کیست؟ گفتند: سعد بن عباد است. گفتم: او را چه می شود؟ گفتند: بیمار است. چیزی نگذشت که خطیب انصار برخاست و خطبه ای خواند... (که بسیار فشرده تر از آن چیزی است که طبری نقل کرده و ذکر شد).

هنگامی که او خاموش شد، من خواستم سخنان زیبایی که در نظر داشتم در برابر ابوبکر بیان کنم که ابوبکر مرا از این کار نهی کرد و خود شروع به سخن نمود. او از من بردبارتر و با وقارتر بود و آنچه که من می خواستم از سخنان زیبا بگویم، او بالبداهه بهتر از آن را بیان کرد و به

انصار گفت: «شما تمام فضایلی که بر شمردید، دارا هستید، ولی خلافت باید در قریش باشد که از نظر نسب و جایگاه از تمام عرب برتر است». سپس افزود: «من یکی از این دو مرد را - اشاره به من و ابوعبیده - برای این کار می‌پسندم، با هر کدام که خواستید بیعت کنید» آنگاه دست من و ابوعبیده را گرفت. اما من بسیار برایم سنگین بود بر قومی امارت کنم که ابوبکر میان آنان باشد!

در این میان مردی از انصار (حباب بن منذر) پیشنهاد کرد که: «امیری از ما و امیری از شما باشد ای قریش!». اینجا بود که داد و فریاد بلند شد، تا آنجا که من از اختلاف و دودستگی ترسیدم و لذا به ابوبکر گفتم: «دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم». او دستش را گشود و من با او بیعت کردم و مهاجران (حاضر در آنجا) و انصار نیز با او بیعت کردند و ما در این میان، سعد بن عباده را زیر دست و پا قرار دادیم که کسی فریاد زد: «سعد را کشتید!» من گفتم: «قتل الله سعد بن عباده؛ خداوند سعد بن عباده را بکشد!».

عمر افزود: «به خدا سوگند! ما در آن هنگام کاری بهتر از این نیافتیم که با ابوبکر بیعت کنیم؛ زیرا از این بیم داشتیم که اگر به همین صورت از مردم (انصار) جدا شویم و بیعتی صورت نگیرد، آنها با یکی از نفراشان بیعت کنند و پس از آن، ما دچار این مشکل شویم که یا با کسی بیعت کنیم که به آن راضی نیستیم و یا با آنها به مخالفت و ستیز برخیزیم که مایه فساد است؛ بنابراین (بار دیگر تکرار می‌کنم): هر کس بدون

مشورت با مسلمانان، با کسی بیعت کند، کسی نباید از بیعت شونده و بیعت کننده، پیروی کند؛ مبادا آن دو به قتل برسند! (گویا عمر با این سخن اجازه قتل آن دو را صادر کرده است).^(۱)

نکته هایی دیگر:

در نقل های دیگر از ماجرای سقیفه نکته های قابل توجه دیگری نیز نقل شده است که برخی از آنها چنین است:

۱. مطابق نقلی از طبری در روز سقیفه پس از گفتگوها، عمر به ابوبکر گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم! ابوبکر نیز به عمر گفت: تو دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم! هر یک سعی می کرد رفیقش دستش را بگشاید تا بر آن بزند و بیعت کند (کان کلّ منهما یرید صاحبه یفتح یده، یضرب علیها). در این کشمکش که عمر قوی تر بود (وکان عمر اشدّ الرجلین) دست ابوبکر را گشود و بیعت حاصل شد (ففتح عمر ید ابوبکر...)^(۲)

۲. در سقیفه هنگامی که عمر و جمعی دیگر با ابوبکر بیعت کردند، مطابق نقل طبری و ابن اثیر، همه انصار و یا جمعی از طائفه انصار گفتند: ما جز با علی بیعت نخواهیم کرد (فقال الأنصار أو بعض

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۵-۲۸ (کتاب المحاربین من اهل الکفر والرّدّه) (با مقداریتلخیص). ماجرای فوق - با تفاوت هایی - در کتاب های فراوان دیگری نیز نقل شده است؛ از جمله: مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵-۵۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۳۹-۴۴۵، ح ۹۷۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۵۱.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳.

الأَنْصَار: لَانْبَايَعُ إِلَّا عَلِيًّا. (۱)

۳. مطابق نقل دیگر، هنگامی که سعد بن عباده زیر دست و پا قرار گرفت و کسی فریاد زد: سعد را کشتید! عمر گفت: «قتله الله إنّه منافق؛ خداوند او را بکشد! او منافق است!». (۲) لابد به سبب اینکه به خلافت

نظر داشت!

۴. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «بیا میان مردم برویم، تا در برابر دیدگان مردم با تو بیعت کنم، تا در نتیجه دو نفر نیز درباره تو اختلاف نکنند» ولی علی علیه السلام (که مشغول تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بود) نپذیرفت و گفت: «أَوْ مِنْهُمْ مَنْ يَنْكُرُ حَقَّنَا وَيَسْتَبَدُّ عَلَيْنَا؛ آیا (با وجود وصیت پیامبر) کسی از این مردم حقّ ما را انکار می کند و ما را از آن برکنار می دارد؟».

عباس گفت: «به زودی خواهی دید که چنین می شود!!».

پس از آنکه برای ابوبکر بیعت گرفته شد، عباس به علی علیه السلام گفت: «ای علی! آیا به تو نگفتم که اگر دیر اقدام کنی، خلافت را دیگران می برند». (۳)

عکس العمل ها

۵. از ابراهیم تیمی نقل شده است که: پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳.

۳- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۳، ح ۱۱۸۰. شبیه این مطلب در الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۱ و الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰ نیز آمده است.

عمر به سراغ ابو عبیده آمد و گفت: «أبسط يدك لأبایعك؛ دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم». سپس افزود: «چرا که تو بر لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله امین این امت نامیده شدی!».

ابو عبیده به عمر گفت: «چگونه چنین پیشنهادی به من می کنی و می خواهی با من بیعت کنی، در حالی که صدیق و یار پیامبر در غار، میان شماست». (۱)

۶. مطابق نقل ابن ابی شیبیه، ابوبکر و عمر چنان مشغول بیعت گرفتن بودند که در دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور نداشتند (إنَّ ابابکر و عمر لم یشهدا دفن النبی صلی الله علیه و آله). (۲) آیا این کار برای مصلحت مسلمین بود یا برای

پیشدستی در ربودن خلافت؟!

دوم: عکس العمل ها

اشاره

در بخش قبل گذشت که شکل گیری سقیفه و معرفی ابوبکر برای خلافت، امری ناگهانی و طی یک سلسله حوادث و برخوردها و کشمکش ها صورت گرفت. پس از آنکه بشیر بن سعد و عمر و ابو عبیده به سرعت با ابوبکر بیعت نمودند، جمعی از انصار نیز با ابوبکر بیعت کردند.

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۹.

۲- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۷۲، ح ۵.

این از شروع ماجرا؛ و اما ادامه ماجرا و عکس العمل ها نیز داستان جداگانه ای دارد که آن را بررسی می کنیم.

۱. بیعت های صوری

براء بن عازب (۱) می گوید: من پیوسته علاقه مند به بنی هاشم بودم و

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، نگران آن بودم که قریش امر خلافت را از دست آنها خارج کند. در آن حال، از یک سو حالت انسان سرگردان شتاب زده به من دست داد و از سوی دیگر، اندوه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا محزون ساخته بود. از این رو، من مرتب به نزد بنی هاشم - که در حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنار پیکر شریف او بودند - می رفتم و بر می گشتم و سران قریش را نیز مراقبت می کردم. در همین گیر و دار دیدم ابوبکر و عمر ناپدید شدند. و پس از مدتی شنیدم کسی می گوید: «قد بویع ابوبکر؛ برای ابوبکر بیعت گرفته شد!».

درنگ نکردم و به سوی آنها راه افتادم، دیدم ابوبکر می آید و عمر، ابو عبیده جراح و جمعی از اصحاب سقیفه، همراه او هستند، به هر کسی که می رسند او را لگدکوب می کنند و او را پیش می آورند و

۱- . براء بن عازب بن حارث خزرجی انصاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او در زمانعلی علیه السلام همراه آن حضرت در جنگ های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت و پس از آن حضرت، در کوفه ساکن شد و در ایام مصعب بن زبیر در همانجا وفات یافت. (ر.ک: الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸).

دست او را - به علامت بیعت - به دست ابوبکر می مالند، چه بخوهد و یا نخوهد. (فمدّوا یده فمسحوها علی ید ابوبکر یبایعه، شاء ذلک أو أبی).

با دیدن این صحنه ناراحت شدم و با شتاب به سوی بنی هاشم حرکت کردم. دیدم در بسته است. در را محکم کوبیدم و گفتم: جمعی از مردم با ابوبکر بیعت کردند.

عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) گفت: تا پایان روزگار دست هایتان خاک آلود باد! (بر خاک مذلت بنشینید)، (سپس رو به علی علیه السلام و بنی هاشم کرد و گفت: من به شما دستور دادم، ولی گوش نکردید (اشاره است به درخواست عباس از علی علیه السلام که بیا با تو بیعت کنم، ولی آن حضرت به سبب اشتغال به تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت).

براء بن عازب می افزاید: من اندوهناک بودم، تا شبانگاه مقداد، سلمان، ابوذر، عباد بن صامت، ابوالهیثم بن تیهان، حذیفه و عمّار را دیدم. آنان قصد داشتند که امر خلافت را میان مهاجران به مشورت بگذارند.

این خبر به گوش ابوبکر و عمر رسید. به سراغ ابو عبیده جراح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان برای مقابله با این خبر، نظر خواستند. مغیره گفت: با عباس ملاقات کن و برای او و فرزندانشان در امارت سهمی قرار بده، تا بدین وسیله از علی علیه السلام جدا شوند! (کاری که در میان سیاست بازان امروز معمول است).

ابوبکر، عمر، ابوعبیده و مغیره به نزد عباس رفتند و این ماجرا در شب دوم وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. ابوبکر پس از حمد و ثنای الهی از عباس تجلیل کرد و گفت: (جمعی از مردم) مرا ولّی و حاکم قرار دادند و من نیز آن را پذیرفتم. ولی مشاهده می شود آنان که درباره این بیعت معترضند، به نزد شما می آیند؛ مبادا که آنها شما را پناهگاه خود قرار دهند... به هر حال، ما به اینجا آمدیم، تا برای تو و پس از تو برای فرزندان در این امارت نصیبی قرار بدهیم. (... ونحن نريد أن نجعل لك في هذا الامر نصيباً ولمن بعدك من عقبك)...

عمر نیز تهدید آمیز گفت: ما نمی خواهیم شما با آنچه را که مسلمانان بر آن گردهم آمدند، مخالفت کنید و سبب مشکلاتی برای خود و مسلمین گردید.

عباس این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت: اگر خلافت حقّ شماست، آن را محکم داشته باشید و بذل و بخشش نکنید و اگر حقّ مؤمنان است که نظر بدهند، پس تو حقّ دخالت نداری (و باید آنها آزادانه تصمیم بگیرند) و اگر حقّ ماست که ما به بعضی از آن راضی نمی شویم (و همه آن باید به ما داده شود)... (۱)

۲. موضع برخی از صحابه

مطابق نقل مورّخان جمعی از صحابه از بیعت با ابوبکر امتناع

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۱ (با مقداری تلخیص).

کردند. مطابق نقل ابن عبدالبرّ: سعد بن عباد و گروهی از طائفه خزرج و جمعی از قریش با ابوبکر بیعت نکردند و البته پس از مدّتی جز سعد بن عباد، بقیه نیز بیعت کردند.

همچنین از قریش علی و زبیر و طلحه و خالد بن سعید در روز بیعت عمومی بیعت نکردند و آنها پس از مدّتی بیعت کردند. (۱)

مطابق نقل ابن اثیر، علی علیه السلام، بنی هاشم، زبیر، خالد بن سعید و سعد بن عباد بیعت نکردند و همه این افراد - جز سعد - پس از وفات فاطمه علیها السلام بیعت کردند، که شش ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. (۲)

در برخی دیگر از کتب نام جمعی دیگر از صحابه که در روزهای نخستین حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند آمده است. از جمله عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، مقداد، سلمان فارسی، عمار یاسر، براء بن عازب، اُبَین کعب. (۳)

از سلمان فارسی نقل شده است وقتی که برای ابوبکر بیعت گرفته شد، گفت: «کرداذ و ناکرداذ ای عملتم و ما عملتم، لو بايعوا عليّ لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم؛ کردند و نکردند (با آنکس که نمی بایست، بیعت کردند و با آنکه شایسته بود، بیعت نکردند)؛ اگر آنان با علی علیه السلام بیعت می کردند، به یقین برکات فراوانی از آسمان و زمین نصیب آنان

۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۷۳.

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

می شد». (۱)

همچنین نوشته اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت؛ ابوذر در مدینه نبود؛ هنگامی که مدینه آمد که ابوبکر خلیفه شده بود؛ ابوذر گفت: «أصبتُم قناعه و ترکتم قرابه، لو جعلتم هذا الأمر فی أهل بیت نبیکم لما اختلف علیکم اثنان؛ به چیز اندک رسیدید و به همان قناعت کردید و خاندان پیامبر را از دست دادید؛ اگر این کار را به اهل بیت پیامبرتان می سپردید، هرگز دو نفر نیز دچار اختلاف نمی شدند». (۲)

ابن اثیر نیز، از ابان بن سعید - برادر خالد بن سعید - نام می برد که او نیز همراه برادرش بیعت نکرد. خالد به بنی هاشم گفت: «إنکم لطوال الشجر، طیبوا الثمر و نحن تبع لکم؛ شما درختانی بلند بالا و دارای میوه های پاکیزه اید و ما تابع شما هستیم» لذا وقتی که بنی هاشم بیعت کردند، او بیعت کرد. (۳)

از نقل ابن ابی الحدید نیز دانستیم عباد بن صامت، ابوالهثیم بن تیهان و حذیفه نیز جزو مخالفان بودند.

اما سعد بن عباد تا آخر عمر حاضر به بیعت نشد. طبری می نویسد: وی در نماز آنها حاضر نمی شد؛ در اجتماع آنان حضور نمی یافت و در مراسم حج با آنان همراهی نمی کرد و در کنار آنها دیده نمی شد (۴)؛

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳.

۳- اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۷ و ۵۷۵.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳. ابن جوزی در المنتظم (ج ۴، ص ۶۸) می افزاید: او با اعلام روزه آنان نیز روزه نمی گرفت (و اعلام اول ماه را توسط آنان قبول نداشت).

همچنین درباره او نوشته اند که وی با ابوبکر بیعت نکرد و از مدینه خارج شد و به آنجا بازنگشت. او در منطقه «حوران» از مناطق شام ساکن شد و در سال ۱۴ و یا ۱۵ هجری در زمان خلافت عمر در گذشت. در حقیقت او در آنجا به قتل رسید و قتل او را به جتّیان نسبت دادند! و اشعاری نیز از زبان جتّیان سرودند! (۱)

مطابق نقل بلاذری، عمر کسی را به سراغ وی فرستاد تا از او بیعت بگیرد و گرنه او را به قتل رساند. او نیز رفت و سعد بن عباد حاضر به بیعت نشد، و آن شخص او را با تیری به قتل رساند و آنگاه به جتّیان نسبت داد. (۲) (کاری که سیاست مداران حرفه ای نیز از آن بی خبرند).

۳. موضع اهل بیت علیهم السلام

اشاره

مطابق حدیث ثقلین - که به طور متواتر (۳) از طریق شیعه و سنی از

۱- الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۹۹؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۹. ابن ابی الحدید می نویسد: گروهی می گویند: امیر شام او را به سبب خروج از اطاعت امام (خلیفه) به قتل رساند (شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۱۱) و ابن عبد ربّه اندلسی می نویسد: عمر کسی را به شام فرستاد و گفت اگر او بیعت نکرد، او را به قتل برساند. او نیز هر چه تلاش کرد، سعد بن عباد حاضر به بیعت نشد و لذا او را با تیری کشت. (العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۰).

۳- حدیث ثقلین در صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ح ۹ آمده است. علاوه بر آن، دیگر کتابهای صحاح و مسانید اهل سنت که این حدیث را به طرق مختلف نقل کرده اند، فراوان است که تعدادی از آنها چنین است: مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴، ۲۶، ۳۹؛ ج ۴، ص ۳۶۷؛ ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ ح ۳۸۷۶؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ ج ۷، ص ۳۰؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۱؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۳؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۸۷۰-۸۷۲؛ ص ۱۷۳، ح ۸۷۳؛ ص ۱۷۸، ح ۸۹۸؛ ص ۱۸۵، احادیث ۹۴۳-۹۴۶؛ ص ۱۸۷، احادیث ۹۵۱-۹۵۳. ابن حجر عسقلانی که تعصب خاصی در رد مناقب اهل بیت علیهم السلام دارد، در کتاب خود اعتراف می کند که «حدیث لزوم تمسک به ثقلین به طرق گوناگون از بیست و اندی از صحابه نقل شده است» (الصواعق المحرقة، ص ۱۴۸). برای آگاهی از نقل آن از طرق امامیه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶-۱۴۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است - عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار قرآن کریم، سبب هدایت امت خواهند بود و مسلمانان موظفند به آنان تمسک جویند و از آنها جدا نشوند. از این رو، موضع آنان در این ماجرا بسیار مهم و تأثیرگذار است. البته می دانیم مراد از اهل بیت علیهم السلام علی علیه السلام فاطمه زهرا و حسن و حسین اند (۱) و آنچه پس از رحلت رسول

خدا صلی الله علیه و آله در این ماجرا مهم است موضع گیری علی علیه السلام و فاطمه

۱- . در اینکه مراد از اهل البیت : در آیه ۳۳ سوره احزاب (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) علی، فاطمه، حسن و حسین اند، رجوع شود به: صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضایل اهل بیت النبی، ح ۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۱، ح ۳۲۱۶؛ ص ۱۴۲، ح ۳۲۱۷. در تفسیر الدر المنثور در بیش از ده طریق از روایات تصریح شده است که مراد از «اهل البیت» علی و فاطمه و حسن و حسین اند (الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳-۶۰۷، ذیل تفسیر آیه ۳۳ سوره احزاب)؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ ج ۳، ص ۲۵۹؛ ج ۴، ص ۱۰۷؛ ج ۶، ص ۲۹۲، ۲۹۸ و ۳۰۴؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶.

زهرا علیها السلام می باشد. آیا علی علیه السلام با رضایت بیعت کرد؟ و آیا فاطمه علیها السلام از خلیفه سقیفه نشین رضایت داشت؟

مطابق نقل مورخان علی علیه السلام و زبیر و بنی هاشم حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند و عمر به سراغ آنها رفت. مطابق نقل طبری: در این میان زبیر شمشیر کشید و گفت: «تا با علی بیعت نشود، من شمشیر را غلاف نخواهم کرد». عمر گفت: «شمشیر زبیر را بگیرد و به زمین بکوبد». آنگاه عمر دستور داد علی و زبیر را به زور بیاورند. سپس به آن دو گفت: «لتبایعان وأنتما طائعان او لتبایعان وأنتما کارهان؛ شما مجبورید بیعت کنید، چه از روی میل و رغبت و یا با ناخوشایندی و کراهت». (۱)

مطابق نقل دیگر، مردی به زُهری گفت: آیا علی علیه السلام به مدّت شش ماه بیعت نکرد؟ گفت: آری! نه علی در آن مدت بیعت کرده بود و نه هیچ یک از بنی هاشم. آنگاه که علی علیه السلام مجبور به بیعت شد، پس از وی بنی هاشم نیز بیعت کردند؟ (۲)

آن حضرت برای خود در خلافت حقّ قائل بود و ابوبکر و یارانش را به استبداد متهم کرد (إِنَّ لَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ حَقًّا، فاستبددتم به علينا). (۳)

مطابق نقل بخاری در صحیح خود، علی علیه السلام در مدّت حیات فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نکرده بود و پس از شش ماه که آن حضرت

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸.

وفات یافت، علی علیه السلام به سراغ مصالحه و بیعت با ابوبکر رفت. (۱)

اکنون به صورت روشن تر، موضع اهل بیت علیهم السلام در این باره و تهدید و ارباب سقیفه سازان را بیان می کنیم :

الف) هجوم، حمله و تهدید به آتش زدن

هجوم به خانه علی و فاطمه علیهما السلام و تهدید و ارباب برای بیعت از مسلمات تاریخ است و این نشانگر مخالفت آنان با خلافت ابوبکر است.

در این رابطه به چند نمونه اشاره می شود :

۱. ابن ابی شیبیه با سند صحیح در کتاب خود نقل می کند: هنگامی که پس از رسول خدا برای ابوبکر بیعت گرفته شد، علی و زبیر به محضر فاطمه علیها السلام می رسیدند و با آن حضرت به گفتگو و مشورت می پرداختند. این خبر به گوش عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند! کسی از پدرت به نزد ما محبوبتر نیست و پس از آن حضرت تو محبوبترین افراد نزد مایی! ولی به خدا سوگند! این محبت مانع از آن نخواهد شد که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند (... وایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت).

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲-۸۳.

وقتی که علی و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی و زبیر گفت: «عمر به اینجا آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما در نزد من تکرار شود، خانه را بر سر شما آتش بزند» آنگاه فاطمه زهرا علیها السلام افزود: «وَأَيُّمَ اللَّهِ لِيَمْضِينَ لِمَا حَلَفَ عَلَيْهِ؛ به خدا سوگند او آنچه را که برای آن قسم خورده است، انجام خواهد داد (و خانه را آتش می زند)».^(۱)

۲. مطابق نقل بلاذری، ابوبکر سراغ علی علیه السلام فرستاد که برای بیعت حاضر شود، ولی علی علیه السلام نپذیرفت. پس از آن عمر با فتیله آتشین به سمت منزل علی علیه السلام حرکت کرد، که فاطمه را کنار درب خانه ملاقات نمود. فاطمه علیها السلام به او فرمود: «يَا بَنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مَحْرَقًا عَلَيَّ بَابِي؛ تو می خواهی درب خانه مرا بسوزانی؟» عمر با صراحت پاسخ داد: «نعم! وَذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ؛ و این کار برای آن هدفی که پدرت برای آن آمده، بسیار لازم است».^(۲)

۳. مطابق نقل طبری، عمر بن خطاب به منزل علی علیه السلام آمد که در آنجا طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران حاضر بودند. عمر گفت: «وَاللَّهِ لَأَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتُخْرَجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ؛ به خدا سوگند! خانه را بر سر شما آتش می زنم مگر آنکه برای بیعت حاضر شوید» زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد، پایش لغزید و شمشیر از دست او افتاد، بر سر او ریختند و

۱- . مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۲.

۲- . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

وی را گرفتند» (۱).

۴. مورخ شهیر ابن قتیبه دینوری این ماجرا را مشروح تر نقل می کند و می نویسد: «ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافتند و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی علیه السلام آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست! بیرون بیایید، و گرنه خانه را با شما آتش می زنم (واللهی نفس عمر بیده لتخرجنَّ أو لأحرقنها علی من فیها)».

به عمر گفته شد: «یا ابا حفص ان فیها فاطمه، فقال: وإن! ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه است! گفت: باشد!...»

(جالب اینکه با این همه مدارک زنده که همه از منابع برادران اهل سنت است باز بعضی اصرار دارند چشم بر حقایق ببندند و بگویند گفتگویی از آتش زدن خانه فاطمه علیها السلام در کار نبوده است؛ به هر حال) فاطمه علیها السلام کنار در خانه ایستاد و گفت: «من هیچ قومی را بدتر از شما سراغ ندارم که جنازه رسول خدا را رها کردید و دنبال کار خود رفتید؛ امارت و فرمانروایی ما را نپذیرفتید و حق ما را به ما ندادید».

عمر نزد ابوبکر برگشت و گفت: «آیا نمی خواهی این مرد متخلف از بیعت (اشاره به علی علیه السلام است) را مؤاخذه کنی؟!».

ابوبکر به قنفذ گفت: «برو علی را فراخوان!». او نیز رفت و به علی علیه السلام گفت: «خلیفه رسول خدا تو را فرا می خواند».

علی علیه السلام فرمود: «لسریع ما کذبتم علی رسول الله؛ چقدر زود بر رسول خدا دروغ بستید (و ابوبکر را خلیفه او خواندید!)».

قنفذ برگشت و سخن علی علیه السلام را نقل کرد؛ عمر بار دیگر گفت: «این مرد متخلف از بیعت را مهلت مده!». او نیز آمد و بار دیگر به علی گفت و آن حضرت به سخن او اعتنا نکرد.

دینوری می افزاید: «این بار عمر با گروهی حرکت کردند و به منزل فاطمه آمدند و هنگامی که فاطمه علیها السلام صدای آنان را شنید، با صدای بلند فریاد زد: «یا أبت یا رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطّاب و ابن ابیقحافه؛ ای پدر! ای رسول خدا! ما پس از تو چه رنج هایی از پسر خطّاب و پسر ابی قحافه کشیدیم».

گروهی از آن جماعت با شنیدن صدای فاطمه و گریه آن حضرت، برگشتند؛ ولی عمر با چند نفر دیگر در آنجا باقی ماند. آنها علی علیه السلام را بیرون کشیدند و او را به نزد ابوبکر آوردند و به او گفتند: «بیعت کن!» علی علیه السلام فرمود: «إن أنا لم أفعل فمه؟ اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟» گفتند: «إذآ واللّه الذی لا اله إلا هو، نضرب عنقک؛ در این صورت سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را خواهیم زد».

علی علیه السلام فرمود: «إذآ تقتلون عبدالله و أخوا رسوله؛ در این صورت، شما بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید!».

عمر گفت: «اینکه تو بنده خدایی قبول داریم؛ ولی نمی پذیریم که تو برادر رسول خدایی!».

در این گفتگوها و کشمکش ها ابوبکر ساکت بود و حرفی نمی زد. در این حال، عمر به ابوبکر گفت: «آیا درباره او دستوری نمی دهی (که او را وادار به بیعت کنیم؟)». ابوبکر گفت: «تا زمانی که فاطمه زنده است، ما با علی کاری نداریم».

علی علیه السلام را رها کردند و آن حضرت به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و در حالی که می گریست گفت: «یا بن اُمِّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي؛ ای برادر، این مردم مرا خوار و ناتوان کردند و نزدیک بود که مرا بکشند». (۱)

در ادامه این ماجرا آمده است که عمر به ابوبکر گفت: «بیا با هم به نزد فاطمه برویم، چون او را خشمگین کردیم!». آن دو به منزل فاطمه آمدند و اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه به آنها اجازه نداد. به نزد علی آمدند و از او کمک خواستند و علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام اجازه گرفت و آنها وارد شدند. هنگامی که داخل شدند، فاطمه چهره از آنان برگرداند و سلام آنها را نیز پاسخ نداد. ابوبکر برای دلجویی سخنانی گفت. ولی فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود: «اگر من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم

۱- . برگرفته از آیه ۱۵۰ سوره اعراف است که حضرت موسی وقتی که از میقات الهی به میانقومش برگشت و ملاحظه کرد که بنی اسرائیل پس از او گوساله پرست شدند، برادرشهارون را مؤاخذه کرد. هارون در پاسخ گفت: (اِنَّ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي).

که شما آن را شنیده باشید، به آن گواهی می دهید؟» گفتند: «آری!».

فاطمه علیها السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که فرمود: «رضا فاطمه من رضای وسخط فاطمه من سخطی، فمن أحب فاطمه ابنتی فقد أحبنی، ومن أرضی فاطمه فقد أرضانی، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنی؛ خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که فاطمه را خشنود سازد مرا خشنود ساخته و هر کس که فاطمه را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته است».

ابوبکر و عمر گفتند: «آری ما این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم».

فاطمه علیها السلام فرمود: «فإني أشهد الله وملائكته أنكم أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لقيت النبي لأشكوئنكما إليه؛ من خدا و فرشتگانش را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین ساختید و رضایت مرا به دست نیاوردید. من اگر به ملاقات رسول خدا بروم، شکایت شما دو تن را به نزد او خواهم برد!» (۱)

طبق این مدارک که همه از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده، موضع علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام درباره خلافت ابوبکر روشن بود و سقیفه سازان به سبب موقعیت ممتاز اهل بیت علیهم السلام در پی آن بودند که به

۱- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۰-۳۱ (با مقداری تلخیص).

هر شیوه ای از آنان بیعت بگیرند و آنان را راضی به خلافت خویش سازند و در این مسیر از تهدیدات سخت استفاده کردند و مطابق نقل برخی از مورخان این تهدیدات - به سبب امتناع علی علیه السلام از بیعت - عملی شد. در این رابطه چند نقل تاریخی ذکر می شود:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از آینده فرزندش خبر می دهد، ماجرای حمله و هجوم به خانه آن حضرت را نیز بازگویی کند. مطابق نقل جوینی در «فراید السمطین» به سند صحیح از ابن عباس آمده است: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست بود که حسن بن علی علیه السلام بر او وارد شد. هنگامی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسن علیه السلام افتاد دید گانش اشک آلود شد. سپس حسین بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی او را نیز دید، گریست.

در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام آمدند و پیامبر با دیدن آن دو نیز گریان شد؛ هنگامی که از علت گریه آن حضرت بر فاطمه علیها السلام پرسیدند، پاسخ فرمود: «إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الدَّلُّ بَيْتَهَا، وَانْتَهَكَ حَرَمُهَا، وَغَضِبَ حَقُّهَا، وَمَنْعَتْ إِرْثَهَا، وَكُسِرَ جَنْبُهَا، وَأُسْقِطَتْ جَنِينُهَا، وَهِيَ تَنَادَى يَا مُحَمَّدَا! فَلَا تُجَاب، وَتَسْتَعِيثُ فَلَا تُغَاثُ؛ زَمَانِي كَهَ فَاطِمَةَ رَأَيْتُهَا، بِهَ يَأْتِي صَحْنَهُ أَيْ أَفْتَادَهُ كَهَ پَسَ مِنْ رِخٍ خَوَاهِدُ دَاد. كَوِيَا مِي بَيْنِمُ كَهَ ذَلَّتْ وَارِدُ خَانَهُ أَوْ شَدَهُ، حَرَمَتِهَا بِأَيْمَالِ كَرْدِيدِهِ، حَقَّشَ غَضَبُ شَدَهُ، مِنْ أَرِثِ خَوْذِ مَمْنُوعِ كَشْتِهِ، بِهَلْوَيْشِ شَكْسْتِهِ، جَنِينِشِ سَقَطُ شَدَهُ وَ أَوْ دَرِ أَنْ حَالِ فَرِيَادِ مِي زَنْد: يَا مُحَمَّدَا! وَلِي كَسِي بِهَ أَوْ پَاسِخِ نَمِي دَهْدُ وَ اسْتِغَاثَهُ مِي كَنْد، أَمَّا كَسِي بِهَ فَرِيَادِشِ

نمی رسد». (۱)

۲. ندامت و حسرت ابوبکر در پایان عمرش به سبب هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام گواه انجام این عمل است. مورخان نوشته اند که ابوبکر در لحظات آخر عمر خود می گفت: کاش سه کار را انجام نمی دادم. یکی از آن سه کار این بود: «وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ وَإِنْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبُ؛ كَأَشْ هَتَكَ حَرَمَتِ خَانَةَ فَاطِمَةَ نَمِي كَرْدَمِ وَكَارِي بِهَ أَنْ نَدَاشْتَمِ، حَتَّى إِكْرَ بَرَايَ جَنْجَكٍ بَسْتَه شَدَه بَاشَد». (۲)

این سخنان با تعبیرات دیگر نیز از ابوبکر نقل شده است. از جمله مسعودی نقل می کند که ابوبکر گفت: «فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَّشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَامًا كَثِيرًا؛ كَأَشْ خَانَةَ فَاطِمَةَ رَا مَوْرَدِ تَفْتِيْشِ وَبَا زَرْسِي قَرَارِ نَمِي دَادَمِ وَدَرِ اِيْنِ بَارَه سَخْنَانِ فَرَاوَانِي كَفْت». (۳)

در تاریخ یعقوبی به این تعبیر آمده است: «... لَمْ أَفْتَشْ بَيْتَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَدْخَلَهُ الرِّجَالُ وَلَوْ كَانِ أَعْلَقَ عَلَيَّ حَرْبٌ؛ كَأَشْ بِهَ تَفْتِيْشِ خَانَةَ فَاطِمَةَ دَخْتَرِ رَسُولِ خَدَا صَلَوَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمِي پَرْدَاخْتَمِ وَمَرْدَانِي رَا (بِهَ زَوْر) وَارَدَ أَنْ خَانَه نَمِي سَاخْتَمِ، هَر چنَد بَرَايَ جَنْجَكٍ بَسْتَه شَدَه بَاشَد». (۴)

- ۱- . فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴، ح ۳۷۱ .
- ۲- . تاريخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۷-۱۱۸؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۶۳؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹؛ لسان الميزان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۴۶-۴۷ .
- ۳- . مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ .
- ۴- . تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷. این سخن ابوبکر با اندک تفاوت هایی در این کتاب ها نیز آمده است: تاريخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۰؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۴۶؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱؛ الامامه والسياسه، ج ۱، ص ۳۶؛ تاريخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۴۱۸؛ العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۶۸ .

این جملات ندامت آمیز حاکی از انجام هجوم به خانه فاطمه علیها السلام است و نشان از آن دارد که به دستور ابوبکر به خانه آن حضرت حمله شده و مأمورانی بدون اذن وارد خانه شدند و طبیعی است که این مأموران با احترام و ادب و آرامش نیامدند که ابوبکر چنین اظهار ندامت می کرد.

از نقل مسعودی استفاده می شود که ابوبکر در این باره سخنان دیگری نیز گفت، ولی راوی این ماجرا برای حفظ حرمت خلیفه از نقل آن خودداری کرد و شاید اگر آن کلمات حذف نمی شد، ابعاد دیگری از هجوم به خانه آن حضرت از زبان ابوبکر به دست ما می رسید.

۳. عبدالکریم شهرستانی دانشمند معروف اهل سنت و نویسنده کتاب «الملل والنحل» از ابراهیم بن سیار معروف به نظام معتزلی - که به دلیل زیبایی کلامش در نظم و نثر به نظام معروف شده - نقل می کند که او می گفت: «إِنَّ عَمْرَ ضَرْبَ بَطْنِ فَاطِمَةَ يَوْمَ السَّبْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا؛ عمر در روز اخذ بیعت (برای ابوبکر) چنان بر شکم فاطمه زد که او جنینی را که در شکم داشت، سقط کرد». (۱)

۱- . الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷. صفدی در «الوافی بالوفیات» ج ۶، ص ۱۵ این سخن نظام را نقل می کند و در نقل او آمده است: «... تا آنجا که وی محسن را سقط کرد». برای آگاهی بیشتر از مصادر حمله به خانه حضرت زهرا علیها السلام رجوع کنید به: آتش در خانه وحی (از مجموعه مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام، شماره ۲).

متأسفانه دانشمندان کنونی اهل سنت حاضر نیستند این مدارک را در اختیار پیروان خود بگذارند. راستی چرا؟!...

ب) آنان ثمره را ضایع کردند

از جملاتی که نشان از نارضایتی علی علیه السلام از انتخاب ابوبکر دارد، سخنی است که از آن حضرت پس از ماجرای سقیفه نقل شده است.

در نهج البلاغه می خوانیم: هنگامی که اخبار «سقیفه بنی ساعده» بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علیه السلام رسید؛ امام علیه السلام پرسید: «انصار در برابر پیشنهاد مهاجرین برای خلافت چه گفتند؟» پاسخ دادند: «انصار گفتند: «منا امیر و منکم امیر؛ زمامداری از ما و زمامداری از شما». امام علیه السلام پاسخ سخن انصار را دادند که آنها نمی توانستند زمامدار شوند.

سپس پرسیدند: «قریش به چه چیزی استدلال کردند؟» گفتند: «دلیل آنها (برای اولویت خود در امر خلافت) این بود که آنان از شجره رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند (آنان و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو از قریشند). آن حضرت فرمود: «احتجوا بالشجره وأضاعوا الثمره؛ آنان به شجره استدلال کردند، اما ثمره و میوه را ضایع نمودند». (۱)

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۶۷. در الامامه والسیاسه (ص ۲۹) به این تعبیر از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «أخذتم هذا الامر من الأنصار واحتججتم عليهم بالقرايه من آلئبي صلی الله علیه و آله وتأخذونه منا اهل البيت غصبا؛ شما امر خلافت را از انصار گرفتید و به قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آنها استدلال کردید، ولی از ما که اهل بیتیم، غاصبانه خلافت را می گیرید».

اشاره به این نکته است که اگر پیوند با شجره وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق طایفه، سبب اولویت در امر خلافت باشد، چرا خویشاوندی نزدیک با پیامبر صلی الله علیه و آله سبب این اولویت نشود؛ می دانیم علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر دو از قبیله بنی هاشم اند و علاوه بر آن، پسر عموی یکدیگر بودند.

در همین ارتباط شعری نیز از آن حضرت نقل شده است :

فإن كنت بالشُّورى مَلَكْتَ أمورهم فكيف بهذا والمشِرون عُيِبَ؟

وان كنت بالقربى حَجَجْتَ خَصِيمَهُم فغيرك أولى بالنَّبِيِّ وأقربُ

«اگر تو (ای ابوبکر) از طریق شورا مالک امور مردم شدی، این چه شورایی است که طرف های مشورت (مانند من و امثال من) غایب بودند.

و اگر از طریق قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مخالفان استدلال کردی، دیگران از تو به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر و سزاوارترند». (۱)

نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در برابر ابوبکر و عمر که به قصد وادار

کردن او به بیعت به نزدش آمدند و سخنانی گفتند، در برابر این جمله آنان که گفتند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَنَّا وَمَنكُم؛ رسول خدا از ما و از شماست» پاسخ داد: «فإِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ شَجَرَةٍ نَحْنُ أَغْصَانُهَا وَأَنْتُمْ جِيرَانُهَا؛ آن حضرت از درختی است که ما از شاخه های آن هستیم و شما از همسایگان آن». (۱)

سوم: نقش عمر بن خطاب در تثبیت خلافت ابوبکر

حوادث سقیفه و پیامدهای آن به خوبی از نقش خلیفه دوم در انتخاب و تثبیت خلافت ابوبکر حکایت می کند.

از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب اُلفت، نزدیکی و مشابهت های این دو با یکدیگر آن حضرت به هنگام عقد اخوت میان مسلمانان، بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست.

حاکم نیشابوری در مستدرک به نقل از عبدالله بن عمر نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش اخوت برقرار کرد و از آن میان، میان ابوبکر و عمر عقد اخوت بست و طلحه و زبیر را برادر یکدیگر قرار داد و همچنین عثمان و عبدالرحمن بن عوف را. (۲)

بررسی و ارزیابی

۱- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۳؛ همچنین ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶ .

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۴. البته در شرایط و زمان های مختلف میان یک صحابی و دیگر صحابی عقد اخوت می بست. همان گونه که نقل شده است میان ابوبکر و خارجه بن زید نیز اخوت برقرار ساخت. (فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۰)

حمایت های متقابل میان ابوبکر و عمر وجود داشت و در ماجرای سقیفه خود را کاملاً نشان داد. لذا تا نیامدن ابوبکر، عمر مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و پس از آمدن ابوبکر از «سُنْح» و خواندن آیاتی، عمر آن را پذیرفت.

هنگامی که خبر اجتماع انصار در سقیفه به گوش عمر رسید، او ابوبکر را فرا خواند و با هم به سقیفه رفتند. آنجا نیز نخست ابوبکر خلافت عمر و یا ابو عبیده جراح را مطرح ساخت، اما عمر با استناد به مصاحبت ابوبکر با پیامبر در غار و اینکه او مستتر است، دست برد و با ابوبکر بیعت کرد و آنگاه به راه افتاد و هر کس را که می دید، دستش را به دست ابوبکر به عنوان بیعت می مالید.

او مخالفان خلافت ابوبکر را در سقیفه با لگدمال کردن سعد بن عباده و توهین به او و آنگاه تهدید بنی هاشم و زبیر و دیگران و همچنین حمله و یورش به خانه فاطمه زهرا علیها السلام خاموش ساخت.

ابن ابی الحدید معتزلی به روشنی به این نکته اعتراف می کند و می نویسد: «وعمر هو الذی شدَّ بیعه أیبیکر، ووقم المخالفین فیها، فکسر سیف الزبیر لما جرّده، ودفع فی صدر المقداد، ووطئ فی السقیفه سعد بن عباده، وقال: اقتلوا سعداً، قتل الله سعداً وحطّم أنف الحباب بن المنذر... وتوعّد من لجأ إلی دار فاطمه(ع) من الهاشمیین، وأخرجهم»

منها، ولولاه لم يثبت لأبي بكر أمر، ولا قامت له قائمه؛ عمر کسی است که بیعت را برای ابوبکر محکم کرد و مخالفان بیعت را سرکوب نمود؛ هنگامی که زیر شمشیر کشید، عمر شمشیر او را شکست و بر سینه مقداد کوبید و در سقیفه، سعد بن عباده را لگدمال کرد و گفت: سعد را بکشید، خداوند سعد را بکشد! او بینی حباب بن منذر را (که در سقیفه با او مخالفت کرد) شکست و آن گروه از بنی هاشم که به خانه فاطمه علیها السلام پناه بردند را تهدید نمود و از آنجا بیرون کرد. (و در یک کلام) اگر او نبود هرگز هیچ کاری از ابوبکر تثبیت نمی شد و هیچ امری برای ابوبکر پابرجا نمی گشت». (۱)

از این رو، امام علی علیه السلام در پی تهدید و فشار عمر برای بیعت آن حضرت با ابوبکر، خطاب به او فرمود: «احلب حلباً لک شطره، واشدّد له امره یزُدّه علیک غداً؛ شیری به دوش که قسمتی از آن به نفع توست و امروز تو کار خلافت را برای او استحکام بخش، تا او نیز فردا (پس از خودش) به تو بازگرداند». (۲)

چهارم: بررسی و ارزیابی

با یک جمع بندی دقیق از مدارک بالا چند نتیجه مهم می توان گرفت :

۱. روشن شد که گردهمایی سقیفه یک شورای منتخب نبود؛ بلکه

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴ .

۲- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۹ .

عده ای از انصار برای آنکه خلافت را به نفع خود تمام کنند، اجتماعی تشکیل دادند و عده ای از مهاجران با آنها به رقابت برخاستند و با بهره گیری زیرکانه از رقابت اوس و خزرج به مقصود خود رسیدند!

۲. برای انتخاب خلیفه در سقیفه درگیری رخ داد؛ سعد بن عباده لگدمال شد و عمر او را منافق خواند. سعد نیز ریش عمر را گرفت و عمر او را تهدید کرد که دندانش را خرد خواهد کرد!

۳. استدلال هر یک از انصار و مهاجران بر یکدیگر، نشان داد که برای تصرف خلافت رقابتی جدی میان آنها وجود داشت و نحوه استدلالها نیز حکایت از «تنافس در دنیا» دارد و معیارهای معنوی کمتر مورد توجه بوده است؛ گویی می خواستند میراثی تقسیم کنند و هر کدام مدعی سهمی بودند و پس از آن، ابوبکر و عمر چنان سرگرم رایزنی با افراد بانفوذ برای بیعت و خارج نمودن مخالفان از صحنه بودند که حتی فرصت شرکت در دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیافتند.

۴. انتخاب ابوبکر به گونه ای ناگهانی و در جوی از تشنج و درگیری رخ داد که خود عمر اعتراف می کند: «بیعت ابوبکر بدون دقت و ناگهانی صورت گرفت؛ ولی خداوند مسلمانان را از شر آن نگاه داشت». از این رو، تهدید کرد: «کسی حق ندارد پس از آن بدون مشورت با مسلمین، با دیگری بیعت کند و گرنه در معرض کشته شدن است».

در حقیقت عمر انتخابی شبیه به نحوه انتخاب ابوبکر را قبول ندارد و انجام دهندگان آن را مستحق قتل می داند و معترف است که خلافت

ابوبکر بدون مشورت با مسلمین بوده است.

۵. اگر ابوبکر و عمر کمی دیرتر به سقیفه می رسیدند و یا میان اوس و خزرج اختلافی پیش نمی آمد، خلیفه نخستین سعد بن عباده بود و همچنین آنگاه که ابوبکر و عمر هر یک دست دیگری را برای خلافت می گشود، اگر ابوبکر موفق به گشودن دست عمر می شد، باید نخستین خلیفه عمر می بود.

و اگر مهاجران به تقسیم قدرت راضی می شدند، جهان اسلام باید شاهد خلافت شورایی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

۶. علی علیه السلام تلاش های عمر را برای تثبیت خلافت ابوبکر، تلاشی منفعت خواهانه دانست که فردا، ابوبکر نیز به پاس این تلاش ها، وی را پس از خود خلیفه سازد (که همین نیز اتفاق افتاد).

۷. روشن شد که جمعی از صحابه معروف با انتخاب ابوبکر مخالف بودند و طائفه بنی هاشم که از نزدیک ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، در سقیفه حاضر نبودند و پس از آن نیز به روشنی با آن مخالفت کردند و تاریخ گواهی داد که عمر برای تثبیت امر خلافت، مخالفان را سرکوب کرد و با فاطمه زهرا علیها السلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله با شدت و جسارت برخورد نمود و به تهدید و ارباب مخالفان روی آورد که مدارک همه اینها از کتب اهل سنت گذشت.

۸. ابوبکر و عمر برای خاموش ساختن عباس و دور کردن او از علی علیه السلام به تطمیع وی اقدام کردند که با پاسخ منفی روبه رو شدند.

با این تحلیل و جمع بندی، چند پرسش مطرح می شود :

۱. شیوه انتخاب خلیفه اول با کدام یک از موازین اسلامی سازگار است؟ آیا می توان بدون مشورت با بزرگان اصحاب و با تهدید گروهی و تطمیع جمعی دیگر، خلافت را به چنگ آورد؟
۲. استفاده از ابزار توهین و تحریک دو قبیله و شعله ور ساختن رقابت های دیرین «اوس» و «خزرج» و بهره گیری از آن برای رسیدن به قدرت با چه معیاری سازگار است؟
۳. «بشیر بن سعد اوسی» که با ابوبکر بیعت کرد و علت آن را عدم منازعه در امری دانست که خداوند برای آنان (مهاجران) قرار داده است، آیا نمی دانست که در میان مهاجران و مردم قریش، بنی هاشم - بویژه علی علیه السلام با آن همه سابقه و فضیلت - از هر کسی برای این منصب شایسته ترند. چرا او در برابر شعار گروهی که گفتند: «جز با علی بیعت نمی کنیم» سکوت نمود و با آنان همراهی نکرد؟!
۴. آیا در بیعت، رضایت بیعت کننده شرط است؟ و یا اگر به زور دست کسی را در دست خلیفه قرار دهند و یا دست او را به دست خلیفه بمالند، این نیز برای حصول بیعت کافی است؟!
۵. تهدید و ارباب علی علیه السلام و توهین و هتک خانه فاطمه زهرا علیها السلام برای گرفتن بیعت، ریشه در کدام یک از اصول شریعت دارد؟
۶. آیا خلیفه ای که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از او راضی نباشد؛ همان دختری که پیامبر رضایت او را رضایت خود و خشم او را خشم خود

نامیده، آیا با نارضایتی چنین شخصیتی از خلیفه مسلمین که تا هنگام ارتحالش ادامه داشته، می توان خلافت او را مورد رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در نتیجه خداوند متعال دانست؟

۷. اگر سعد بن عباده بیمار نبود و مدینه را به آشوب می کشید و مهاجران را از آنجا بیرون می کرد و خود خلیفه مسلمین می شد، آیا باز هم باید معتقد بود که خلافت او صحیح و پیروی از او لازم بود و شیوه کار او مشروعیت داشت؟

۸. آیا شیوه های عمل شده جهت انتخاب زمامدار کشور اسلامی، امروز قابل تأسی و عرضه به جهان اسلام است؟ آیا با توجه به اعتقاد عالمان اهل سنت که سیره صحابه را حجت می دانند و عملکرد آنان را با حربه «عدالت صحابه» تصحیح می کنند، می توان در کشورهای اسلامی با آن متد، به انتخاب زمامدار اقدام کرد؟ و آیا چنین راهبردی قابل عرضه به جهان امروز می باشد؟

۹. و در نهایت آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از روحیات اصحاب خویش مطلع بود که ممکن است آنها برای انتخاب خلیفه پس از او، چه غوغایی برپا کنند و چه مشکلاتی به وجود آورند؟ اگر آن حضرت را بی اطلاع از این روحيات بدانیم که هوشمندی، آینده نگری و تیزبینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد تردید قرار داده ایم و هرگز هیچ مسلمانی - بلکه غیر مسلمان منصفی - چنین باوری را درباره آن حضرت نخواهد داشت.

و اگر آن حضرت حوادث پس از خویش را پیش بینی می نمود، آیا برای مسلمانان راهنمایی قرار نداد؟ آیا راه روشنی را در برابر آنان نگذاشت؟ آیا رسول حکیم و هوشمند اسلام آنان را یله و رها ساخت؟

آیا نباید پذیرفت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه ای را با شرایط روشن و صفات برجسته به مردم معرفی کرده است؟ (همان چیزی که در غدیر خم اتفاق افتاد) و آیا نباید قبول کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رفع اختلافات و جلوگیری از گمراهی مردم، مرجعی را قرار داد؟ (همان مرجعی که با نام عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف است و در سفارش به ثقلین بر آن تأکید شده است و همان چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست در پایان عمر شریف خود آن را مکتوب دارد و متأسفانه آنها که تصمیم خود را در امر خلافت از قبل گرفته بودند مانع از آن شدند (۱)).

باور ما این است که جوانان روشن بین و حقیقت جو با آگاهی از آنچه در سقیفه اتفاق افتاد و پیامدهای اندوهباری که داشت (و می توانست بدتر از آن نیز واقع شود) این واقعیت را دریابند که نمی توان پذیرفت رسول بزرگوار اسلام و پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله طرح و اندیشه ای برای پس از خود نداشته، امر خلافت را بر عهده خود مردم گذارده (آن هم به صورتی که گذشت که فقط دو سه نفر برای همه تصمیم گیری کنند) و آنان را در وادی حیرت، درگیری و تهدید و

ارباب یکدیگر رها ساخته باشد.

همچنین پی جویان حقایق باور می کنند که خلیفه منتخب سقیفه، مشروعیتی برابر اصول اساسی اسلام نداشته و شیوه انتخاب او چیزی شبیه به کودتا بوده است، نه یک برنامه شورایی و این شیوه، قابل عرضه به جهان بشریت نیست.

بنابراین نظریه نصب و معرفی شخصیتی که بتواند آرمان ها و اهداف رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادامه دهد، با اندیشه هر انسان روشن بین و منصفی سازگار است و فراتر از آیات و همچنین روایات فراوان، با رهیافت عقلانی نیز هماهنگ است. همان عقیده ای که در مکتب اندیشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام مطرح است.

پایان

فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح)
٣. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجمیل، بیروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٤. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین بن الاثیر الجزری، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٩ق.
٥. الامامه والسیاسه، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبہ دینوری، تحقیق علی شیری، دارالأضواء، بیروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٦. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٧. البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٧ق.
٨. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، تحقیق

خليل شحاده، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.

٩. تاريخ الاسلام، شمس الدين محمد ذهبى، تحقيق عمر عبدالسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٣ق.

١٠. تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالتراث، بيروت، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.

١١. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر دمشقى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٥ق.

١٢. تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (معروف به ابن واضح) دار صادر، بيروت.

١٣. الدرّ المثور، جلال الدين سيوطى، دارالفكر، بيروت، ١٤٢٣ق.

١٤. سنن ترمذى، ابو عيسى ترمذى، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٤ق.

١٥. سنن دارمى، عبدالله بن بهرام دارمى، مطبعه الحديثه، دمشق.

١٦. سنن الكبرى بيهقى، احمد بن حسين بن على بيهقى، دارالفكر، بيروت.

١٧. سنن الكبرى نسائى، احمد بن شعيب نسائى، تحقيق دكتور عبدالغفار سليمان بندارى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١١ق.

١٨. السيره النبويه (معروف به سيره ابن هشام)، ابن هشام حميرى، تحقيق مصطفى السقا و همكاران، دارالمعرفه، بيروت.

١٩. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربيه.
٢٠. صحيح ابن حبان، محمد بن حبان، تحقيق شعيب الارنؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٢١. صحيح ابن خزيمه، محمد بن اسحاق بن خزيمه نيشابورى، تحقيق و تعليق دكتور محمد مصطفى الأعمشى، المكتب الاسلامى، ١٤١٢ق.
٢٢. صحيح بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، دارالجيل، بيروت.
٢٣. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابورى، دارالفكر، بيروت.
٢٤. الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانى، طبع محمديه، مصر.
٢٥. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٢٦. العقد الفريد، ابن عبد ربّه اندلسى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٧. عمدہ القارى، بدرالدين محمود بن احمد العينى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٢٨. فتح البارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، دارالمعرفه، بيروت، چاپ دوم.
٢٩. فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد بن المؤيد الجوينى، مؤسسه

المحمودى، بيروت، ١٤٠٠ق.

٣٠. الكامل فى التاريخ، عزّالدين على بن ابى الكرم (معروف به ابن اثير)، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥ق.

٣١. كترالعمال، متقى هندی، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ق.

٣٢. لسان الميزان، احمد بن على بن حجر عسقلانى، مؤسسه الاعلمى، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٠ق.

٣٣. مجمع الزوائد، نورالدين ابوبكر هيثمى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ق.

٣٤. مروج الذهب، على بن الحسين المسعودى، تحقيق اسعد داغر، قم، دارالهجره، ١٤٠٩ق.

٣٥. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، تحقيق يوسف عبدالرحمن مرعشلى.

٣٦. مسند احمد، احمد بن حنبل، دارصادر، بيروت.

٣٧. المصنف، ابن ابى شيبه كوفى، تحقيق سعيد اللحام، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

٣٨. المصنف، عبدالرزاق صنعانى، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمى، منشورات المجلس العلمى.

٣٩. معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله الحموى، دارصادر، بيروت، چاپ دوم، ١٩٩٥م.

٤٠. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق حمدى

عبدالمجيد السلفى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.

٤١. مقدمه فتح البارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، دارالمعرفه، بيروت، چاپ دوم.

٤٢. الملل والنحل، عبدالكريم بن ابى بكر احمد شهرستانى، تحقيق محمد سيد كيلانى، مكتبه مصطفى البابى واولاده، مصر، ١٣٨٧ق.

٤٣. المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، عبدالرحمن بن على بن محمد بن الجوزى، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.

٤٤. ميزان الاعتدال، محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق على محمد البجاوى، دارالمعرفه، بيروت.

٤٥. الوافى بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدى، تحقيق احمد الارنؤوط وتركى مصطفى، داراحياء التراث، ١٤٢٠ق.

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدید آور : مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۳
 ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷ ؛ ۵۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ اول) ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۴، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸ ؛ ۵۰۰۰
 ریال: ج.۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶ ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت : ج.۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۴ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. حدیث دوات و قلم. ج.۲. آتش در خانه وحی. ج.۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر. ج.۴. رفتارشناسی خلیفه دوم. ج.۵. مشروعیت سقیفه. ج.۶. شورای شش نفره یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع : شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع : اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۵م۲۰ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص: ۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۶- شورای شش نفره

یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت

فاضل محقق: سعید داودی

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

اشاره ۷

اول: فرمان خلیفه دوم ۸

شیوه انتخاب خلیفه ۱۵

پیش بینی علی علیه السلام ۱۶

دوم: مرگ عمر و تشکیل شورا ۱۷

سوم: عکس العمل ها ۲۲

گزارش علی علیه السلام از ماجرای شورا ۲۴

بار دیگر نیز مراعات مصالح مسلمین

۲۶

موضع طلحه ۲۹

چهارم: تحلیل و بررسی ۳۰

خلاصه و جمع بندی ۴۸

فهرست منابع ۵۱

فرمان خلیفه دوم

اشاره

از مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام شورای شش نفره ای بود که توسط خلیفه ثانی تأسیس شد تا از میان خود خلیفه ای برای بعد از او برگزینند.

این جریان از آن نظر که پیش از آن و پس از آن - به این شکل خاص - منحصر به فرد بوده، و هرگز تکرار نشد سؤال برانگیز است.

این پرسش مطرح است که خلیفه دوم بر اساس چه معیاری و با استناد به چه دلیلی دست به چنین اقدامی زد؟

او به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرد که برابر عقیده امامیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را پس از خود به امامت امت اسلامی منصوب فرمود و مطابق نظر اهل سنت - بدون انتخاب شخص خاص - امر خلافت را به مردم واگذار کرد.

همچنین بر شیوه خلیفه اول نیز رفتار نکرد که او شخصاً عمر را پس از خود بر مردم خلیفه ساخت و به مردم معرفی کرد؛ خلیفه دوم

شیوه ای تازه در پیش گرفت که با هیچکدام نمی ساخت. او دستور داد شش نفر را در خانه ای گرد آوردند و گروهی مسلح را بر آنها بگمارند تا طی سه روز از میان خود خلیفه ای برگزینند و گرنه آنها را به قتل رسانند!!

این راهکار به نظر عجیب و سؤال برانگیز است و ذهن های جستجوگر به دنبال پاسخی در خور برای آن می باشند.

برای بررسی ابعاد و زوایای این حادثه مهم تاریخی، آن را - با استفاده از کتاب های مورد قبول برادران اهل سنت - در چند محور مورد بحث قرار می دهیم:

۱. فرمان خلیفه دوم

۲. مرگ عمر و تشکیل شورا

۳. عکس العمل ها

۴. تحلیل و بررسی

اول: فرمان خلیفه دوم

اشاره

پس از آنکه خلیفه دوم مجروح شد و در بستر مرگ افتاد، به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین! کاش کسی را پس از خود خلیفه قرار دهی! پاسخ داد: چه کسی را خلیفه قرار دهم؟ آری؛ اگر ابو عبیده جراح زنده بود، او را معرفی می کردم و اگر خداوند از علتش می پرسید می گفتم: از پیامبر شنیدم که درباره ابو عبیده فرمود: «وی امین این امت است». و همچنین

اگر سالم برده آزاد شده خدیفه زنده بود، او را خلیفه قرار می‌دادم و اگر پروردگارم از علتش سؤال کند پاسخ می‌دهم: من از پیامبرت شنیدم که فرمود: «سالم خدا را شدید آ دوست می‌داشت».^(۱)

کسی به عمر گفت: (فرزندت) عبدالله بن عمر را برگزین. عمر گفت: خدا تو را بکشد! تو هرگز در این پیشنهاد خدا را در نظر نگرفتی؛ چگونه کسی را خلیفه قرار دهم که از طلاق دادن همسرش عاجز است (و بی اراده و ضعیف است)...

آنگاه گفت: من در این باره می‌اندیشم؛ اگر کسی را خلیفه قرار دهم (اشکالی ندارد، زیرا) آن کس که بهتر از من بود (اشاره به ابوبکر است)، چنین کرد و اگر برای مردم خلیفه ای قرار ندهم (و آنها را آزاد بگذارم) باز هم آن کس که بهتر از من بود (اشاره به رسول خدا صلی الله علیه و آله است)، این گونه عمل کرد؛ ولی به هر حال، خداوند دینش را تباه نخواهد ساخت.

پس از مدتی بار دیگر نزد عمر آمدند و از او خواستند کسی را معرفی کند. وی گفت: «قد كنت أجمعُ بعد مقاتلي لكم أن أنظر فأولَى رجلاً أمرکم هو أحرکم أن یحملکم علی الحقّ - وأشار إلى علیّ - ؛ پس از آن سخنان که با شما گفتم، تصمیم گرفتم زمام کارتان را به دست کسی

۱- ابوعبیده جراح و سالم از کسانی بودند که در یک مرحله رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آن دو عقد اخوت برقرار ساخت (الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۵) و آن دو از همزمان عمر در ماجرای سقیفه بنی ساعده بودند.

بسپارم که بهتر از هر کس شما را به راه حق می کشاند و در این حال به علی علیه السلام اشاره کرد...».

آنگاه افزود: ولی نمی خواهم امر خلافت را بر شما تحمیل کنم (و شخص خاصی را معزفی نمایم) اما بر شما باد به این گروه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها اهل بهشتند» و از میان آنها این شش تن را بر می گزینم که عبارتند از: «علی، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله». از میان آنها یک نفر را برگزینید و هرگاه آنها کسی را والی قرار دادند، شما همکاری لازم را داشته باشید و او را کمک کنید.

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفت: «تو با آنها وارد این شورا مشو». علی علیه السلام پاسخ داد: «من مخالفت و تفرقه را خوش ندارم». عباس گفت: «در این صورت آنچه را که ناخوش می داری خواهی دید».

عمر صبح گاهان علی، عثمان، سعد، عبدالرحمن بن عوف و زبیر را فرا خواند (آن زمان طلحه در مدینه نبود) و به آنان گفت: «من با خود اندیشیدم و شما را بزرگان قوم یافتم؛ لذا امر خلافت باید از میان شما باشد. شما کسانی هستید که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، از شما راضی بود. اگر شما متحد و هماهنگ باشید من ترسی از مردم برای شما ندارم. ولی اگر اختلاف کنید، برای شما بیمناکم، چرا که مردم نیز دچار اختلاف می شوند». سپس دستور داد آنها بروند و به مشورت پردازند.

آنان رفتند و به شور نشستند؛ کم کم صدایشان بلند شد. عمر گفت :

اکنون دست بردارید و بگذارید آنگاه که من از دنیا رفتم، تا سه روز فرصت دارید که مشورت کنید و در این سه روز صُهییب با مردم نماز بگذارد و روز چهارم فرا نرسد، جز آنکه امیری را برگزیده باشید. در این مدّت عبدالله بن عمر نیز طرف مشورت شماست، ولی در امر خلافت هیچ حقی ندارد، اما طلحه شریک شماست. او اگر در این مدت سه روز آمد، وی را نیز دخالت دهید؛ ولی اگر نیامد، خودتان کار را تمام کنید.

سپس افزود: گمانم این است که خلافت را یکی از این دو نفر به عهده گیرند، علی یا عثمان. اگر عثمان زمامدار شود، او مردی نرمخوست و اگر علی به خلافت رسد، وی شوخ طبع است، ولی سزاوارتر از هر کسی است که مردم را در جاده حق نگه دارد. و اگر آنها سعد را برگزینند، او شایسته این جایگاه هست و اگر سعد انتخاب نشد، باید زمامدار منتخب، از او کمک بگیرد و عبدالرحمن بن عوف نیز صاحب اندیشه، خوش فکر و هوشیار است. برای او حافظ و نگهبانی از جانب خداست! از او شنوایی داشته باشید. (۱)

نکته های دیگر :

۱. مطابق نقل دینوری عمر علاوه بر آنکه گفت: اگر ابو عبیده جراح و یا سالم زنده بودند آنها را خلیفه قرار می داد، از خالد بن ولید نیز یاد

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷-۲۲۹ (با مقداری تلخیص).

کرد و گفت: «اگر خالد بن ولید زنده بود، او را بر مسلمین والی قرار می‌دادم، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را شمشیری از شمشیرهای خدا نامیده بود».^(۱)

۲. عبدالله بن عمر نقل می‌کند که عمر به اصحاب شورا گفت: «اگر آنان علی علیه السلام را والی قرار دهند، آنان را به راه حق می‌کشاند، هر چند شمشیر بر گردنش بگذارند (با شمشیر تهدید شود). عبدالله می‌گوید: به او گفتم، تو این را می‌دانی و با این حال وی را والی قرار نمی‌دهی؟ گفت: «اگر او را خلیفه سازم، اقتدا به کسی می‌کنم (اشاره به ابوبکر) که بهتر از من بود و اگر کسی را معرّفی نکنم (اشکالی ندارد، زیرا) آن کس که بهتر از من بود (اشاره به رسول خدا صلی الله علیه و آله) کسی را معرّفی نکرد».^(۲)

۳. مطابق نقل ابن ابی الحدید، طلحه نیز در مدینه حاضر بود و عمر آن شش نفر را فراخواند و گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که از شما شش نفر راضی بود، و من می‌خواهم خلافت را میان شما به شورا گذارم، تا از میان خود، یکی را انتخاب کنید».

آنگاه به آنها گفت: «می‌دانم که هر یک از شما مایل است که پس از

۱- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۴۲. البته سخن صحیح آن است که ابوبکر او را سیف الله نامید، نه رسول خدا صلی الله علیه و آله (ر.ک: الاشتقاق، ص ۱۴۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵۸-۱۵۹).

۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۹۵؛ الکامل ابن عدی، ج ۵، ص ۳۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۱۰.

من به خلافت برسد!». آنها سکوت کردند و عمر دوباره جمله اش را تکرار کرد. اینجا بود که زبیر پاسخ داد: «ما از تو کمتر نیستیم، نه در سابقه در دین و نه در قرابت به رسول خدا صلی الله علیه و آله...» (۱).

آنگاه عمر برای هر یک از آن شش تن عیسی بر شمرد. و از جمله درباره زبیر گفت: «.. تو یک روز انسانی و روز دیگر شیطان!».

به طلحه گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که به خاطر جمله ای که بعد از نزول آیه «حجاب» گفته بودی، از تو خشمگین بود». (۲).

به سعد بن ابی وقاص نیز گفت: «تو مرد جنگجویی هستی (به کار خلافت نمی آیی). قبیله بنی زهره (اشاره به قبیله سعد است) کجا و خلافت و رسیدگی به امور مردم کجا!».

به عبدالرحمن بن عوف نیز گفت: «اگر نیمی از ایمان مسلمانان را با ایمان تو بسنجند، ایمان تو بر آنان برتری می یابد، ولی خلافت به انسان ضعیف نمی رسد».

۱- ابن ابی الحدید پس از نقل این جمله زبیر می گوید: «عثمان جاحظ (از علمای بزرگ اهل سنت) گفت: به خدا سوگند! اگر زبیر به مرگ عمر یقین نداشت، هرگز چنین سخنی را بر زبان نمی آورد». (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۵).

۲- اشاره است به آیه ۵۳ سوره احزاب که می فرماید: (فَاشْيَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) که در باره زنان پیامبر است. طلحه گفت: پیامبر می خواهد امروز آنها را از ما بپوشاند، ولی فردا که از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می کنیم. پس از این سخن، خداوند آیه ای فرستاد و فرمود: حق ندارید پس از آن حضرت، با همسرانش ازدواج کنید. (ر.ک: تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۴۰۳؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۵؛ معالم التنزیل، ج ۳، ص ۶۵۹؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۵، ص ۱۸۰).

آنگاه به علی علیه السلام رو کرد و گفت: «تنها عیب تو آن است که در تو شوخ طبعی است. با این حال، اگر تو والی بر مردم شوی، آنان را بر مسیر حقّ واضح و شاهراه روشن، هدایت می کنی».

و در پایان به عثمان گفت: «گویا می بینم که خلافت را قریش به دست تو داده اند و تو نیز بنی امیه را بر گرده مردم سوار می کنی و بیت المال را در اختیار آنان می گذاری (و بر اثر شورش مسلمانان) گروهی از گرگان عرب تو را در بسترت می کشند».^(۱)

راستی حیرت آور است که عثمان با این مشکل عظیم که عمر به آن اشاره کرده به خلافت برگزیده می شود و علی به بهانه کوچکی یعنی شوخ طبعی به کنار گذاشته می شود (بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!؟)

۴. عبدالله بن عمر می گوید: عثمان، علی، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد به نزد عمر آمدند. وی به آنها نگاهی افکند و گفت: «من برای خلافت بر مردم به شما توجه کردم. مردم دچار اختلاف نمی شوند، جز به وسیله شما».

سپس افزود: «مردم یکی از شما سه تن (عثمان، عبدالرحمن و علی) را بر می گزینند. آنگاه به عثمان گفت: «اگر تو به خلافت رسیدی، خویشان را بر گرده مردم سوار مکن». سپس رو به عبدالرحمن نمود

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶ (با اندکی تلخیص).

و گفت: «تو نیز اگر به خلافت رسیدی، خویشاوندانت را بر مردم مسلط مساز» و در پایان به علی علیه السلام نیز گفت: «و اگر تو به خلافت رسیدی بنی هاشم را بر مردم تحمیل مکن».^(۱)

۵. مطابق نقل دینوری، عمر در تنقیص عبدالرحمن بن عوف گفت: «تو فرعون این امتی!» و درباره طلحه گفت: «طلحه متکبر و مغرور است و دیگر آنکه اگر به خلافت برسد، انگشتر خلافت را در انگشت همسرش قرار می دهد (اشاره به اینکه او تسلیم همسرش می باشد)».^(۲)

شیوه انتخاب خلیفه

عمر پس از انتخاب اعضای شورا به ابوطلحه انصاری گفت: «پنجاه نفر مرد مسلح را انتخاب کن و آنگاه افراد شورا را داخل اتاقی قرار ده، تا از میان خود خلیفه ای برگزینند...».

سپس گفت: «بالای سر آنها بایست، و اگر پنج نفر به خلافت یک تن راضی شدند و یک نفر مخالفت کرد، سرش را از بدن جدا کن! و اگر چهار نفر بر شخصی اتفاق کردند و دو تن نپذیرفتند، سر آن دو تن را از بدن جدا کن! و اگر سه نفر یک سو و سه نفر سوی دیگر بودند، عبدالله بن عمر را حاکم قرار دهند و هر گروهی را او انتخاب کرد، بپذیرند و

۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۶۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ تاریخمدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۳۸.

۲- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۴۳.

اگر نظر او را قبول نکردند، با آن سه نفری باش که عبدالرحمن بن عوف با آنان است و آن سه نفر دیگر اگر مخالفت کردند، آنها را به قتل برسان!». (۱)

مطابق نقل بلاذری به ابوطلحه انصاری گفت: «آنان بیش از سه روز فرصت ندارند و باید در مدّت سه روز خلیفه ای را انتخاب کنند. در این مدّت ضعیب با مردم نماز بخواند. در این فرصت زمانی، اگر طلحه نیز آمد، او را داخل آن جمع کن و گرنه آن پنج نفر خود برای خلافت تصمیم بگیرند». (۲)

پیش بینی علی علیه السلام

مطابق نقل بلاذری، علی علیه السلام به عمویش عباس از سخن عمر که گفته بود: «در صورت تساوی با گروهی باشید که عبدالرحمن بن عوف با آنهاست» اظهار ناخرسندی کرد و فرمود: «والله لقد ذهب الأمر منا؛ به خدا سوگند! خلافت از خاندان ما رفت!». عباس گفت: «چگونه چنین سخن می گویی؟» فرمود: «سعد بن ابی وقاص که با پسر عمویش عبدالرحمن (۳) مخالفت نخواهد کرد و عبدالرحمن نیز داماد عثمان (۴)

- ۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۰ (با اندکی تلخیص)؛ همچنین ر.ک: تجارب الأمم، ج ۱، ص ۴۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۷؛ الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۴۳؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۴۳.
- ۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۴.
- ۳- عبدالرحمن و سعد هر دو از قبیله بنی زهره بودند.
- ۴- عبدالرحمن با امّ کلثوم خواهر عثمان ازدواج کرده بود.

است و با یکدیگر اختلاف نخواهند کرد و اگر طلحه و زبیر نیز با من باشند (به سبب وجود عبدالرحمن در آن طرف) نفعی به حال ما نخواهد داشت» (۱).

دوم: مرگ عمر و تشکیل شورا

پس از مرگ عمر، هنگامی که او را به خاک سپردند، اعضای شورا در خانه ای گرد آمدند و ابوطلحه انصاری نیز از آنها مراقبت می کرد. در این زمان طلحه در مدینه نبود.

عبدالرحمن بن عوف به بقیه اعضای شورا گفت: کدام یک از شما حاضر است که خود را کنار بکشد تا برترین شما به ولایت برسد؟

کسی پاسخش را نداد. و خودش گفت: من خود را کنار کشیدم.

پس از گفتگوهایی از زبیر خواست به کسی رأی دهد. او نیز گفت: من به نفع علی علیه السلام کنار کشیدم. آنگاه عبدالرحمن از سعد بن ابی وقاص خواست که سهم خود را به او بدهد و او را نیز پس از گفتگوهایی به این امر راضی کرد. در نتیجه عبدالرحمن که دارای دو رأی (یکی رأی خود و دیگری رأی سعد) بود، با عثمان و علی به گفتگو پرداخت، تا یکی از آن دو را به انصراف راضی کند او به مدّت طولانی با علی علیه السلام گفتگو کرد و سپس برای مدّت طولانی نیز با عثمان به گفتگو و رایزنی پرداخت.

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۵. در تاریخ طبری (ج ۴، ص ۲۲۹-۲۳۰) نیز همین ماجرا به صورت مشروح تر نقل شده است.

صبح گاهان - پس از نماز صبح - عبدالرحمن سراغ مهاجران و افراد با سابقه در اسلام و بزرگان انصار و امیران لشکر فرستاد. مسجد پر از جمعیت شد. عبدالرحمن به حاضران گفت: مردم شهرها دوست دارند به شهر خود برگردند و پیش از آن می خواهند بدانند که امیر آنان کیست.

در این میان سعید بن زید (۱) گفت: ما تو را شایسته خلافت می دانیم.

عبدالرحمن گفت: جز این را بگوئید.

عمار گفت: «ان اردت أَلَّا يَخْتَلِفَ المسلمون فبایع علیاً؛ اگر می خواهی که مسلمانان دچار اختلاف نشوند، با علی بیعت کن».

مقداد بن اسود گفت: «صدق عمّار، إن بایعت علیاً قلنا: سمعنا وأطعنا؛ عمار راست گفت. اگر با علی بیعت کنی، می گوئیم: شنیدیم و پذیرفتیم».

ابن ابی سرح (۲) گفت: اگر می خواهی قریش دچار اختلاف نشود، با

۱- سعید بن زید پسر عموی عمر بن خطاب و شوهر خواهر او بود و پیش از عمر اسلام آورده بود. وی در سال ۵۰ یا ۵۱ از دنیا رفت. (الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۱۵)

۲- عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان بود. وی از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت را مورد استهزا قرار می داد؛ از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله خون او را هدر دانست. وی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از ترس، فراری بود و پس از مدتی به مکه آمد و به عثمان پناهنده شد. عثمان نیز او را پنهان کرده و در فرصتی مناسب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و برای او شفاعت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از سکوتی وی را عفو نمود. پس از خروج او و عثمان، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او را گردن بزند. او پس از آن به ظاهر اسلام آورد؛ ولی بعداً مرتد شد و باز هم به ظاهر اسلام آورد. عثمان در زمان خلافتش وی را فرماندار مصر ساخت و بیدادگری او سبب شورش مصریان علیه عثمان شد. (ر.ک: اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۵۳-۱۵۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۷)

عثمان بیعت کن (ان أردتْ أَلَا تختلف قريش فبايع عثمان).

عبدالله بن ابی ربیعہ (۱) گفت: «صدق، إن بايعة عثمان قلنا: سمعنا

وأطعنا؛ او راست گفت؛ اگر با عثمان بیعت کنی می گوئیم: شنیدیم و پذیرفتیم».

عمّار یاسر به ابن ابی سرح گفت: «متی کنت تنصح المسلمین؛ تو از کی خیرخواه مسلمانان شده ای؟!».

میان بنی هاشم و بنی امیه گفتگو شد و عمّار یاسر به طرفداری از علی علیه السلام سخن گفت؛ برخی از قریش به او تاختند تا آنکه سعد بن ابی وقاص به عبدالرحمن گفت: «پیش از آنکه مردم در فتنه و آشوب گرفتار شوند، کار را تمام کن».

عبدالرحمن نخست علی علیه السلام را فرا خواند و گفت: «عليك عهد الله وميثاقه لتعملن بكتاب الله وسنة رسوله وسيرة الخلفتين من بعده؛ بر تو باد به پیمان و میثاق الهی (که از تو می گیرم) به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره دو خلیفه پس از آن حضرت عمل نمایی».

۱- عبدالله بن ابی ربیعہ قرشی از سران قریش بود که در روز فتح مکه اسلام آورد. او در روز فتح به امّ هانی - خواهر علی علیه السلام - پناه آورد و علی علیه السلام خواست او را بکشد، اما امّ هانیمانع شد. (الاستيعاب، ج ۳، ص ۸۹۶-۸۹۷؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۲۹).

امیر مؤمنان علی علیه السلام پاسخ داد: «أرجوا أن أفعل وأعمل بمبلغ عملی وطاقتی؛ امیدوارم (علاوه بر عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا) به مقدار دانش و توانم (اجتهاد کنم و) عمل نمایم (نه به سنت دو خلیفه پیشین)».

عبدالرحمن پس از آن عثمان را فرا خواند و همین سخنان را به او گفت و عثمان پاسخ داد: «آری این گونه عمل می کنم». سپس عبدالرحمن با او بیعت کرد. (۱)

مطابق نقل دیگر، علی علیه السلام (با صراحت) در پاسخ عبدالرحمن گفت: «بل علی کتاب الله و سنته رسوله واجتهاد رأیی؛ بلکه برابر کتاب خدا و سنت رسولش و بر اساس اجتهاد عمل خواهم کرد». آنگاه به عثمان گفت و او پذیرفت. این درخواست را عبدالرحمن سه بار مطرح ساخت و در هر بار علی علیه السلام همین پاسخ را داد و عثمان نیز پاسخ مثبتش را تکرار کرد؛ در نتیجه عبدالرحمن دست در دست عثمان نهاد و گفت: «ألسلام علیک یا أمیر المؤمنین». (۲)

در تاریخ یعقوبی تعبیر روشن تری آمده است. مطابق نقل وی، علی علیه السلام در پاسخ عبدالرحمن گفت: «أسیر فیکم بکتاب الله و سنته نبیه ما

- ۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۰-۲۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۸-۷۱؛ عقدالفریسد، ج ۴، ص ۲۷۸-۲۷۹ (با تلخیص)؛ همچنین ر.ک: تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵؛ تاریخالمدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۹-۹۳۰.
- ۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۸.

استطعتُ؛ تا جایی که توان دارم در میان شما به کتاب خدا و سنّت پیامبرش رفتار می‌کنم». ولی عثمان در پاسخ عبدالرحمن گفت: «لکم أن أسیر فیکم بکتاب الله وسنّه نبیّه وسیره أبیبکر وعمر؛ در میان شما برابر کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سیره ابوبکر و عمر، رفتار خواهم کرد» و این درخواست از علی علیه السلام و عثمان دوبار تکرار شد و هر یک همان پاسخ را دادند و در بار سوم علی علیه السلام گفت: «با وجود کتاب خدا و سنّت پیامبرش نیازی به سیره هیچ کس نمی‌باشد ولی تو تلاش می‌کنی که امر خلافت را از من دور سازی» (انّ کتاب الله وسننه نبیّه لایحتاج معهما الی إجیری أحد، أنت مجتهد أن تزوی هذا الأمر عتی). سپس عبدالرحمن به عثمان رو کرد و همان سخن را تکرار کرد، عثمان پذیرفت و در نتیجه با او بیعت کرد. (۱)

مطابق نقلی که معتقدند طلحه نیز در جلسه شورا حضور داشت، عبدالرحمن بن عوف به اعضای شورا گفت: شما امرتان را به سه نفر واگذار کنید. زبیر گفت: من رأی خود را به علی علیه السلام دادم و سعد گفت: من حقّ خود را به عبدالرحمن واگذار کردم و طلحه گفت: من نیز سهم خود را به عثمان دادم. عبدالرحمن گفت: من نیز از خلافت کنار می‌کشم و اما شما دو نفر کدام یک کنار می‌کشد؛ علی علیه السلام و عثمان هر دو ساکت شدند و عبدالرحمن با هر دو در خلوت سخن گفت و پیمان

گرفت که هر کدام را او امیر قرار داد، دیگری اطاعت کند و آنگاه (با همان ترفندی که گفته شد) با عثمان بیعت کرد. (۱)

سوم: عکس العمل ها

اشاره

با انتخاب عثمان، اشراف قریش و طیف بنی امیه خشنود شدند، زیرا عثمان از همان قبیله بود (۲) و در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مدّت زمان

مسلمانی خود نیز، هرگز کسی از مشرکان و دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به قتل نرسانده بود. در نتیجه طوائف مختلف قریش از او خاطره ناخوشایندی نداشتند. لذا نقل شده است که عبدالرحمن هنگامی که با اعیان و اشراف پیرامون خلافت مشورت کرد، دریافت کرد که اکثر آنان به عثمان مایلند. (۳)

آثار این خشنودی بعدها در کلام ابوسفیان نیز بروز کرد. وی روزی با صراحت به عثمان گفت: «صارتُ إلیک بعدَ تَیمِ وعدی، فأدزها کالکُره، واجعیلُ أوتادها بنیأمیه، فأنما هو المُلک ولا أدری ما جَنّه ولا نار؛ این خلافت پس از قبیله تَیم (ابوبکر) و قبیله عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون گوی (میان قبیله خودت) بگردان و پایه های آن را بنی امیه قرار ده (و بدان که) مسأله فقط، فرمانروایی است (نه

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۲۸۰؛ المنتظم، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲- عثمان بن عفّان بن أبی العاص بن أمیه بن عبد شمس.

۳- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵.

خلافت اسلامی) و من که بهشت و دوزخی را نمی شناسم!». (۱)

مغیره بن شعبه - که دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام روشن است - نیز به عبدالرحمن گفت: «کار خوبی کردی که با عثمان بیعت کردی» و به عثمان نیز گفت: «لو بایع عبدالرحمن غیرک ما رضینا؛ اگر عبدالرحمن با غیر تو بیعت می کرد، ما راضی نمی شدیم». (۲)

ولی از سوی دیگر، علی علیه السلام و مسلمانان پاکباخته ای همچون مقداد از این انتخاب ناخشنود بودند. طبری می نویسد: پس از آنکه عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد، علی علیه السلام خطاب به عبدالرحمن گفت: «حَبْوَتَهُ حَبْوَدَهْر، لیس هذا أوّل یوم تظاهرتم فیہ علینا، فصبرٌ جمیل والله المستعان علی ما تصفون، والله ما ولیت عثمان إلا لیرد الأمر إلیک؛... این نخستین بار نیست که شما بر ضد ما هم پیمان شدید. پس صبر نیکو خواهم کرد و در برابر آنچه انجام می دهید از خداوند یاری می طلبم؛ به خدا سوگند تو خلافت را به عثمان نسپردی، جز آنکه می خواهی او نیز آن را (پس از خود) به تو برگرداند».

عبدالرحمن وقتی این سخنان را شنید، آن حضرت را تهدید کرد و گفت: «لاتجعل علی نفسک سییلا؛ بر ضد خود راه اقدامی قرار مده (و سبب قتل خودت مشو)».

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۹. (اینسخن آن قدر زشت بود که عثمان با وی تندی کرد).

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۲.

مقداد نیز پس از این ماجرا گفت: «ما رأيتُ مثل ما أوتى إلى أهل هذا البيت بعد نبئهم؛ من هرگز سراغ ندارم که با خاندانی مانند این خانواده پس از پیامبرشان رفتار شده باشد».

عبدالرحمن به او نیز هشدار داد که مراقب باشد، فتنه انگیزی نکند! (۱)

مطابق روایت دیگر، علی علیه السلام پس از تصمیم عبدالرحمن و بیعت او با عثمان، فرمود: «خدعه و أیما خدعه؛ خدعه و نیرنگ بود و چه خدعه و نیرنگ زشتی!». (۲)

بلاذری می نویسد: اصحاب شورا با عثمان بیعت کردند، ولی علی علیه السلام بیعت نکرد؛ عبدالرحمن خطاب به علی علیه السلام گفت: «بایع وإلّا ضربت عنقک؛ بیعت کن، وگرنه گردنت را می زنم».

به دنبال آن، علی علیه السلام از آن جلسه خارج شد و اصحاب شورا در پی او رفتند و با تهدید به وی گفتند: «بایع وإلّا جاهدناک؛ بیعت کن، در غیر این صورت با تو پیکار خواهیم کرد» در پی این تهدیدات، علی علیه السلام برگشت و با عثمان بیعت کرد. (۳)

گزارش علی علیه السلام از ماجرای شورا

علی علیه السلام در گزارشی از ماجرای شورا، نخست چنین می گوید: «حتّی

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۳؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۳۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۶؛ تجارب الامم، ج ۱، ص ۴۲۱.

۳- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۰۸.

إذا مضى لسبيله جعلها في جماعه زعم أئى أحدهم؛ (این وضع همچنان ادامه داشت) تا آنکه او (خلیفه دوم) به راه خود رفت و در این هنگام (و در آستانه وفات) خلافت را در گروهی (به شورا) گذاشت که به پندارش من نیز یکی از آنان بودم».

سپس می افزاید: «فيا لله وللشورى، متى اعترض الزيب في مع الأؤل منهم حتى صرت أقرن إلى هذه النظائر؛ پناه بر خدا از این شورا! کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابوبکر و برتری من بر او) تردیدی وجود داشته باشد، تا چه رسد به اینکه مرا همسنگ امثال این افراد (اعضای شورا) قرار دهند».

آنگاه همراهی و ورود خود به شورا را بازگو می کند و می فرماید: «لكنى أسففت إذ أسفوا، وطرئت إذا طاروا؛ ولی من (به خاطر مصالح اسلام با آنها همراهی کردم) هنگامی که آنها پایین آمدند، پایین آمدم و هنگامی که پرواز کردند، پرواز نمودم».

سپس امیرمؤمنان علیه السلام به طور سربسته نتیجه شورا را بازگو می کند و می گوید: «فصغا رجل منهم لضغنه، ومال الآخر لصره، مع هن وهن؛ سرانجام یکی از آنها به خاطر کینه اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست».^(۱)

برخی گفته اند: مراد از کسی که به خاطر کینه توزی از علی علیه السلام روی گردان بود، طلحه بود؛ ولی برخی دیگر معتقدند طلحه در آن جلسه نبود و مراد سعد بن ابی وقاص است.^(۱) و امّا آن کس که به خاطر خویشاوندی به عثمان مایل شد، عبدالرحمن بن عوف بود؛ زیرا همان گونه که پیش از این گفته شد، عبدالرحمن با «امّ کلثوم» خواهر عثمان ازدواج کرده بود.

جمله «مع هن وهن» کنایه از امور زشتی است که نمی توان به آن تصریح کرد^(۲) و شاید اشاره به انگیزه رأی عبدالرحمن باشد که آن

حضرت به او گفته بود: رأی وی به عثمان برای این بود که عثمان نیز پس از خویش، خلافت را به وی بسپارد.

بار دیگر نیز مراعات مصالح مسلمین

علی علیه السلام در ماجرای شورای شش نفره به خلافت نرسید و پس از اعتراض، با عثمان بیعت کرد؛ امّا نه از آن رو که او را شایسته این جایگاه بدانند، بلکه آن حضرت برای جلوگیری از ایجاد آشوب و پرهیز از درگیری داخلی، راه همکاری را در پیش گرفت.

علی علیه السلام در خطبه ۷۴ نهج البلاغه این مسأله را به خوبی منعکس می سازد. ماجرای شأن ورود این خطبه از این قرار است:

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۹ .

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴ .

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «پس از بیعت عبدالرحمن و حاضران با عثمان، نخست علی علیه السلام از بیعت خودداری کرد و گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در آن روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مسلمانان پیمان برادری برقرار کرد، در میان شما کسی جز من وجود دارد که آن حضرت میان او و خودش پیمان برادری برقرار کند؟!» همگی پاسخ دادند: نه. سپس فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او گفته باشد: «من کنتُ مولاه فهذا مولاه» گفتند: نه.

آنگاه فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من وجود دارد که پیامبر درباره او گفته باشد: «أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؛ تو نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی هستی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست.» گفتند: نه.

سؤال کرد: «آیا در میان شما کسی هست که در ارتباط با ابلاغ سوره براءت مورد اعتماد قرار گرفته باشد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد: این سوره را (برای قرائت بر مشرکان در سرزمین منا) جز من و یا مردی که از من است، نباید ابلاغ کند؟» همگی گفتند: نه.

فرمود: «آیا می دانید که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها از میدان جنگ فرار کردند، ولی من هرگز فرار نکردم؟» گفتند: آری.

فرمود: «کدام یک از ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر خویشاوندی نزدیک تر است؟» گفتند: تو. اینجا بود که عبدالرحمن بن عوف سخن علی علیه السلام را

قطع کرد و گفت: «ای علی! مردم جز به عثمان راضی نبودند، بنابراین، خودت رابه زحمت مینداز و در معرض خطر (شمشیر) قرار مده».

سپس عبدالرحمن به گروه پنجاه نفری که سر کرده آنان «ابوطلحه انصاری» بود رو کرد و گفت: ای ابوطلحه! عمر چه دستوری به تو داده است؟ گفت: به من دستور داده آن کس که میان مسلمانان اختلاف بیندازد را به قتل برسانم.

عبدالرحمن آنگاه رو به علی علیه السلام کرد و گفت: اکنون بیعت کن، وگرنه دستور عمر را درباره تو به اجرا خواهیم گذاشت!

علی علیه السلام فرمود: «لقد علمتم أنّي أحقّ النَّاسِ بها من غيري؛ ووالله لأسلمنَّ ما سَـلِمْتَ أمور المسلمين، ولم يكن فيها جور إلَّا عليّ خاصّه، إلتماساً لأجر ذلك وفضله، وزهداً فيما تنافستموه من زُخرفه وزُبرجه؛ شما خوب می دانید که من از هر کس، به امر خلافت شایسته ترم (ولی شما به خاطر آنکه مرا در مسیر منافع خود نمی بینید، مانع آن شدید) اما به خدا سوگند! تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو به راه باشد و تنها به من ستم شود، سکوت اختیار می کنم، تا از این طریق پاداش و فضل الهی را به دست آورم و در برابر زر و زیورهایی که شما به خاطر آن با یکدیگر رقابت دارید، پارسایی ورزیده باشم». سپس آن حضرت دست خود را دراز کرد و بیعت نمود. (۱)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۶۷-۱۶۸. شرح خطبه ۷۴. آن حضرت در طول خلافت عثمان بارها خلاف کاریهای وی را متذکر می شد و به تبعید ابوذر و اجحاف عمال او اعتراض می کرد. هر چند تلاش داشت به وحدت امت اسلامی آسیبی نرسد.

روشن است که علی علیه السلام حاضر نیست برای رسیدن به خلافت - که حقّ اوست - از هر ابزاری استفاده کند و با درگیری و لشکرکشی آن را به دست آورد. او ظلم بر خود را برای جلوگیری از تفرقه و نابودی اصل اسلام تحمّل می کند. اما از یکسو، با امتناع نخستین خود و احتجاج با اصحاب شورا حقانیت خود را بار دیگر در تاریخ ثبت کرد و از سوی دیگر، خشونت برخی از صحابه و کینه توزی آنان را برای آیندگان به تصویر کشید.

موضع طلحه

مطابق نقل طبری وابن اثیر، روزی که برای عثمان بیعت گرفته شد، طلحه وارد مدینه شد؛ به او گفته شد: با عثمان بیعت کن! گفت: آیا همه قریش راضی اند؟ گفتند: آری.

آنگاه طلحه نزد عثمان آمد و گفت: آیا مردم با تو بیعت کردند؟ عثمان پاسخ داد: آری. طلحه گفت: من نیز از آنچه مردم انجام دادند، روی گردان نخواهم شد. و در پی آن، با عثمان بیعت کرد. (۱)

ولی بلاذری می نویسد: طلحه در منطقه «سرات» (۲) برای رسیدگی به

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۲.

۲- مکانی میان مکه و یمن (سیره نبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۶۲۱) و یا مکانی در منطقه طائف (تاج العروس، ج ۷، ص ۲۸۴، واژه عیر).

اموالش رفته بود و پس از ضربت خوردن عمر، فرستاده ای با شتاب به سوی وی رفت و او را از ماجرا باخبر ساخت؛ طلحه نیز به سرعت به سوی مدینه حرکت کرد، اما زمانی رسید که مردم با عثمان بیعت کرده بودند. طلحه با دیدن این ماجرا در خانه خود نشست و بیرون نیامد و گفت: «مثلی لایفتأت علیه ولقد عجلتم وأنا علی امری؛ نسبت به من نباید خودرأیی می شد (و نباید بدون حضور من تصمیم گرفته می شد) شما عجله کردید در حالی که من در پی کارم رفته بودم».

عبدالرحمن که از این ماجرا مطلع شد، به نزد طلحه رفت، حرمت اسلام را نزد وی بزرگ شمرد و او را از ایجاد تفرقه پرهیز داد (و وادار به بیعت کرد). (۱)

چهارم: تحلیل و بررسی

با آگاهی از تاریخ شورای شش نفره و نحوه انتخاب عثمان چند نکته قابل توجه است :

۱. خلیفه دوم در بستر مرگ اظهار داشت که اگر سالم غلام آزاد شده حذیفه زنده بود، او را برای خلافت بر می گزید، این در حالی است که او و ابوبکر در روز سقیفه در برابر انصار تصریح کردند که خلافت باید از میان قریش و خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و از این رو، سعدبن

عباده را از رسیدن به خلافت دور داشتند(۱)، اما در اینجا آرزو می کرد که

سالم زنده بود تا خلافت را بی تردید به او می داد، با آنکه به تصریح مورخان و رجال شناسان «سالم» اهل فارس بود.(۲)

علاوه بر آن، فضایی که از ابو عبیده جراح و سالم ذکر کرده و تصریح نمود اگر آنان زنده بودند - به سبب این فضایل - خلافت را به آنها می سپرد، بیش از آن را علی علیه السلام دارا بود، اما حاضر نشد، به این حق اعتراف کند و آن حضرت را به خلافت معرفی نماید.

همچنین اگر ملاک سابقه و شایستگی - بدون ملاحظه قومیت - باشد، عمار یاسر نیز از مجاهدان و سابقین در اسلام است و پدر و مادرش زیر شکنجه شهید شدند، چرا از او نامی نبرده است؟!

به نظر می رسد برجستگی این دو تن، همراهی آنان با خلیفه در ماجرای سقیفه بود(۳)، او حتی خالد بن ولید را شایسته خلافت

می دانست، با آنکه خالد از سابقین در اسلام نبود و ماجرای کشتن مالک بن نویره و همبستری با همسرش در همان شب در زمان ابوبکر، توسط خالد، چنان عمر را خشمگین کرده بود که معتقد بود او باید رجم شود، ولی ابوبکر موافقت نکرد.(۴) با این حال، او را شایسته خلافت می شمرد!

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۱؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۷ (برای آگاهی بیشتر به کتاب «مشروعیت سقیفه» از همین مجموعه مراجعه کنید).

۲- ر.ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۶۷؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۲.

۳- ر.ک: «مشروعیت سقیفه» از همین مجموعه.

۴- ر.ک: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۹؛ البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۳۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

۲. او با آنکه علی علیه السلام را شایسته این جایگاه می دانست و معتقد بود که اگر وی به خلافت برسد، مردم را بر جاده حق نگه می دارد، ولی با این حال، گاه با این بهانه که نمی خواهم خلافت را بر مردم تحمیل کنم و گاه به بهانه شوخ طبع بودن علی علیه السلام از معرفی آن حضرت خودداری نمود.

اگر خوشبینانه قضاوت کنیم، باید گفت: چون خلیفه دوم روحیه ای تند و خشن داشت، نمی توانست مردی را که دارای روحیه نرم و شوخ طبعی است بپسندد؛ ولی روشن است که علی علیه السلام نسبت به مسلمانان و مؤمنان مهربان و خوشرو بود، ولی در برابر متجاوزان، معاندان و ستمگران سخت و نستوه. این روحیه ای است که آن حضرت هم در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم بعدها در طول خلافت پنج ساله خود نشان داد و این چیزی است که قرآن به آن دستور داده است.

علاوه بر آن، بهانه عدم تحمیل خلیفه بر مردم نیز پذیرفته نیست؛ زیرا اولاً؛ خود عمر در ماجرای سقیفه، خلافت ابوبکر را بر مردم تحمیل کرد. ثانیاً؛ توده مردم به علی علیه السلام علاقمند بودند و از خلافت او استقبال می کردند.

۳. تشکیل شورا به این شکل خاص از چه مبنایی نشأت گرفته است. اگر بنا هست به فرمان خداوند به مشورت در امور عمل شود (۱)، باید

۱- (وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ) (شوری، آیه ۳۸) (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) (آل عمران، آیه ۱۵۹).

خلیفه دوم خود پس از مشورت با بزرگان و مردم، کسی را به عنوان خلیفه معرفی کند. نه آن را به شورایی بسپارد آن هم مرکب از چند نفر محدود.

در حقیقت، کار خلیفه دوم از قسم مشورت نیست؛ بلکه تشکیل هیأت انتصابی جهت مشورت میان خود و تعیین خلیفه است و با مشورت مورد نظر اسلام متفاوت است.

از سوی دیگر، این نوع تشکیلات نه از قسم مراجعه به آرای عمومی است و نه مراجعه به خبرگان امت. زیرا در این صورت باید دیگر بزرگان مهاجر و انصار نیز مورد مشورت و مراجعه قرار می گرفتند و محدوده آن در شش نفر خلاصه نمی شد.

مبنای گزینش برخی از این افراد نیز بیشتر به جریان قبایلی و قومی شبیه است تا شایسته گزینی. گویا خلیفه دوم از سه قبیله بانفوذ قریش یعنی بنی هاشم، بنی امیه و بنی زهره افرادی را برای این شورا برگزید؛ چرا که خود وی (مطابق بعضی از نقل ها) پاره ای از عیوب برای برخی از افراد شورا برشمرد که نشان از ضعف مدیریت و عدم شایستگی آنان در خلافت است.

مثلاً- درباره زبیر گفت: تو یک روز انسان و روز دیگر شیطانی؛ وسعد بن ابی وقاص را کارآزموده جنگی دانست، نه شایسته خلافت؛ به عبدالرحمن گفت: خلافت به انسان ضعیفی مانند تو نمی رسد و عثمان را کسی دانست که بنی امیه را برگزیده مردم سوار می کند و به سبب ستم

آنان، و شورش همگانی خود را به کشتن می دهد و طلحه را تحت فرمان همسرش معرفی کرد. (مدارک آن گذشت).

۴. فرمان خلیفه به گردن زدن همه آن شش نفر در صورت عدم توافق و کشتن اقلیت در صورت مخالفت با اکثریت نیز هیچ گونه مبنای شرعی و دینی ندارد.

ممکن است اعضای شورا نتوانند بر سر انتخاب خلیفه به توافق برسند، در این صورت می توانست خلیفه ساز و کار مناسبی دیگر را پیش بینی کند، نه دستور قتل شش تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را صادر نماید.

علاوه بر آن، در صورتی که بعضی از اعضا با خلیفه منتخب موافق نباشد و بیعت نکند، چرا باید گردن او زده شود. زیرا بیعت نکردن با خروج بر ضد خلیفه متفاوت است، همان گونه که در زمان خلافت علی علیه السلام افرادی مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، حسان بن ثابت و زید بن ثابت با آن حضرت بیعت نکردند، امّا علی علیه السلام آنها را آزاد گذاشت. (۱)

۵. خلیفه دوم در حالی که به اعضای شورا می گوید: شما کسانی هستید که پیامبر صلی الله علیه و آله از شما راضی بود، ولی درباره طلحه می گوید: تو کسی هستی که به خاطر جمله ای که درباره حجاب گفته بودی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که از تو ناراضی بود، از دنیا رفت. در حقیقت، سخنان

۱- ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۹-۴۳۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۱.

نخستین خود را با جمله اخیر نقض می کند!

۶. دادن حق رأی نهایی - در صورت تساوی - به عبدالرحمن بن عوف نیز سؤال برانگیز است. او در حالی عبدالرحمن را صاحب این امتیاز کرد که هرگز عبدالرحمن در سابقه و فضایل و شایستگی به علی علیه السلام نمی رسید. اگر امتیازات به سبب سابقه و جهاد است، باید کفه ای که علی علیه السلام در آن است سنگین تر باشد.

۷. گزینش اعضای شورا به گونه ای بود که از آغاز محرومیت علی علیه السلام از خلافت قابل پیش بینی بود؛ همان گونه که خود آن حضرت بیان کرد. زیرا از یک سو، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف هر دو از یک قبیله بودند و آنان با یکدیگر متحد بودند. از سوی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله میان عثمان و عبدالرحمن عقد اخوت بسته بود (۱) و همچنین عبدالرحمن داماد عثمان نیز بود.

طلحه نیز از قبیله «نیم» بود؛ از همان قبیله خلیفه اول. علاوه بر آن، داماد ابوبکر نیز بود، زیرا امکلثوم دختر ابوبکر و خواهر عایشه همسر او بود (۲). روشن است از نظر تمایلات قبیله ای با توجه به آنچه در سقیفه اتفاق افتاد، او به علی علیه السلام متمایل نباشد. بنابراین، تنها زبیر که مادرش (صفیة) از بنی هاشم و پسر عمه علی علیه السلام بود، می توانست به علی علیه السلام متمایل باشد.

۱- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۱۳، ص ۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۴.

۲- ر.ک: الاصابه، ج ۳، ص ۴۳۲؛ المنتظم، ج ۵، ص ۱۱۱.

همان گونه که گذشت عیاس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از علی علیه السلام خواست وارد شورا نشود، چرا که به اعتقاد او خلافت را به علی علیه السلام نمی دادند.

بنابراین، نحوه چینش این افراد به گونه ای بود که کارشناسان پیش بینی می کردند، ردای خلافت بر اندام عثمان پوشانده شود.

جالب آنکه خود خلیفه دوم نیز پیش بینی خلافت عثمان را می کرد!

ابن سعد در کتاب الطبقات می نویسد: «سعید بن عاص اموی می گوید: در زمان خلافت عمر نزد او آمدم و تقاضا کردم مقداری بر زمین خانه ام بیفزاید. عمر فردای آن روز با من به خانه ام آمد و با پای خود خطی کشید و مقداری بر زمین خانه ام افزود. گفتم: ای امیر مؤمنان! بیشتر به من زمین بدهید که اهل و عیال من زیادند! گفت: اکنون همین مقدار برای تو کافی است، ولی این سخن را پنهانی به تو می گویم که به زودی، پس از من کسی حاکم خواهد شد که رعایت پیوند خویشاوندی تو را خواهد نمود و خواسته تو را برآورده خواهد ساخت (... سیلی الأمر بعدی من یصل رحمک ویقضی حاجتک).

سعید می افزاید: «دوره حکومت عمر صبر کردم، تا آنکه عثمان خلیفه شد و به حکم شورا به خلافت رسید. او رعایت خویشاوندی مرا کرد و بسیار به من احسان نمود و خواسته مرا برآورده ساخت».

احسان عثمان به سعید بن عاص، تا آنجا بود که وی را پس از عزل ولید بن عقبه، به فرمانداری کوفه منصوب کرد. (۱)

البته جای شگفتی نیست که خلیفه دوم چنین پیش بینی درباره عثمان نماید و با نقشه حساب شده ای او را به خلافت برساند. زیرا مطابق بسیاری از نقل ها، ابوبکر در حال احتضار عثمان را احضار کرد تا وصیتی در امر خلافت بنویسد. به او گفت: «بنویس بسم الله الرحمن الرحيم، این وصیتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است. اما بعد...»

ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله ها را نوشت :

«اما بعد، فإني قد استخلفتُ عليكم عمر بن الخطاب، ولم ألكم خيراً؛ من عمر بن خطاب را بر شما خلیفه قرار دادم و از هیچ خیر و خوبی در حق شما فروگذار نکردم!».

هنگامی که عثمان این جملات را نوشت، ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان و او همه آنچه خود نوشته بود را نیز خواند؛ ابوبکر تکبیر گفت و سپس افزود: من تصوّر می کنم (این که عجله کردی و خلافت را به نام عمر نوشتی برای این بود که) ترسیدی اگر من به هوش نیایم و بمیرم، مردم دچار اختلاف شوند. عثمان گفت: آری، چنین بود. ابوبکر در حق او دعا کرد!^(۱)

خلیفه دوم از یک سو تصریح به نام عثمان نمی کند، تا متهم به

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ همچنین ر.ک: انسابالاشراف، ج ۱۰، ص ۸۸-۸۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۷۶.

جانبداری نشود، اما از سوی دیگر محبت و احسان عثمان در سال ۱۳ هجری را در سنه ۲۳ جبران می کند: (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ).

۸. امیرمؤمنان علی علیه السلام با این پیش بینی که خلافت به او نمی رسد، باز هم وارد شورا شد؛ این اقدام می تواند دو دلیل عمده داشته باشد.

نخست آنکه: آن حضرت خود را شایسته امامت و خلافت می دانست و لازم می دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حقیقت خود را اثبات نماید و در صورت عدم مشارکت ممکن بود گفته شود که او چون خود را لایق این جایگاه نمی دید، در آن شرکت نکرد و یا اگر می آمد، ما او را خلیفه می کردیم. روشن است مردی مانند آن حضرت که معتقد است از هر کسی به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر است و معتقد بود از روز پس از وفات آن حضرت، باید در جایگاه رهبری مردم قرار گیرد، ولی او را سال ها از این منصب دور نگه داشته اند، از این فرصت استفاده کند و برای مقام رفیع امامت امت تلاش نماید. این تلاش و شرکت، یک بار دیگر حقیقت او را در دست یابی به آن جایگاه روشن ساخت و همچنین سیاست خلیفه دوم و ترفند برخی از اعضای شورای منتخب را برای محروم ساختن وی از این جایگاه نمایان کرد. و این نکته مهمی برای ثبت در تاریخ و قضاوت آیندگان است.

دوم آنکه: خود آن حضرت علت حضورش را در آن جلسه برای دوری از تفرقه دانست. به این معنا که امیرمؤمنان علی علیه السلام همچون

گذشته مصلحت اسلام و وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی را مورد لحاظ قرار داد و برای اجتناب از ایجاد تشّت و تفرقه و کمک به وحدت مسلمانان از عزلت و مخالفت و موضع گیری دوری جست و به شورای منتخب پیوست.

۹. نکته جالب توجه، طرفداران عثمان و علی علیه السلام در میان مردم بود؛ خواندیم که افرادی همانند عمار یاسر و مقداد که از مؤمنان پاکباخته و از سابقان در اسلام و از بدریون بودند؛ از علی علیه السلام طرفداری می کردند؛ ولی چهره هایی که تا آخرین توان با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردند و از روی اجبار و اکراه اسلام آوردند و برخی از آنها خونشان را پیامبر صلی الله علیه و آله هدر دانسته بود، از عثمان طرفداری می نمودند.

این گروه دور مانده از منصب های اجتماعی و دشمنان اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله در علی علیه السلام چه می دیدند که با خلافت او مخالف بودند و در عثمان چه ویژگی هایی را نشان داشتند که یکپارچه از او طرفداری می کردند. این مسائل را تاریخ به مرور زمان پاسخ داد و حیف و میل های اشراف قریش در خلافت عثمان و مخالفت و نبرد آنان با علی علیه السلام در عصر خلافت آن حضرت، به روشنی از نیات آنان پرده برداشت.

شیخ محمد عبده دانشمند معروف اهل سنت و شارح برجسته نهج البلاغه در توضیح خطبه ۷۴ نهج البلاغه می نویسد: «بیعت عثمان صحنه مبارزه میان حکومت قبایلی قریش - همان کسانی که

سخت ترین جنگ ها را بر ضد اسلام راه انداختند - و میان توده مردمی بود که با شور و اشتیاق اسلام را پذیرفته بودند. آنان که برای عثمان خلافت را آماده ساختند و آنان که از بیعت وی پشتیبانی کردند، کسانی بودند که از خلافت فقط امارت قریش می فهمیدند نه غیر آن. و هرگز در محاسبات آنان خلافت به عنوان ریاست اسلامی که باید از مستضعفان حمایت کند و از محرومان دفاع نماید، نبوده است...».

سپس می افزاید: «آن گفتگویی که در بیرون منزلی که برای تعیین خلیفه اجتماع کردند میان مردم صورت گرفت به خوبی گواهی می دهد که توده مردم با علی علیه السلام بودند، ولی مردانی از قریش که پیش از این با پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیدند - فقط این گروه - ضد علی علیه السلام بودند.».

آنگاه در یک جمله کوتاه می نویسد: «وبنفس العصبیه والحقد اللذین حاربوا بهما محمدآ، حاربوا بهما علیآ؛ آنان با همان «تعصب» و «کینه ای» که با محمد جنگیدند، با همان دو انگیزه با علی علیه السلام مخالفت نموده و پیکار کردند.».

شیخ محمد عبده آنگاه آن گفتگوها را نقل می کند (که ما آن را به نقل از طبری ذکر کرده ایم) و در پایان می نویسد: «ولی در نهایت عبدالرحمن قرشی با عثمان بیعت کرد و هنگامی که عمّار ناراحت از آنجا برخاست، تمامی قریش به او توهین کردند و او را از خود راندند.» (۱)

۱۰. طرح عبدالرحمن بن عوف برای محروم ساختن علی علیه السلام از خلافت و سپردن آن به عثمان نیز بسیار زیرکانه بود. او برای رفع اتهام از خویش و اثبات بی طرفی خود در حضور مردم، نخست علی علیه السلام را فرا خواند و برای بیعت با وی، شرطی را مطرح کرد که مطمئن بود آن حضرت نخواهد پذیرفت؛ و آن، بیعت با شرط عمل به سیره شیخین (همراه با عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله) بود. زیرا از یک سو می دانست که علی علیه السلام در طول خلافت آن دو تن، منتقد عملکرد آنان بود. علاوه بر آنکه خود را منصوب از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست، از نظر فضایل و مراتب علمی نیز از آنان بسیار برتر بود، تا جایی که مرجع علمی و گره گشای مشکلات دو خلیفه بود. نمی توان از افضل خواست، مطابق سیره مفضول عمل کند.

از سوی دیگر، عبدالرحمن می دانست که علی علیه السلام مرد حَقّ است و حاضر نیست برای رسیدن به خلافت از خلافت گویبی استفاده کند؛ امروز وعده عمل به سیره ابوبکر و عمر دهد و فردا که به حکومت رسید، مطابق نظر خویش عمل نماید. پس از شنیدن جواب منفی از علی علیه السلام عثمان را فراخواند و همین شرایط را برای او مطرح ساخت و در پی شنیدن جواب مثبت با او بیعت نمود. اینجاست که علی علیه السلام با صراحت این طرح را خدعه ای می نامد.

در اینجا دو نکته دیگر نیز قابل توجه است :

نخست آنکه : هر چند عثمان وعده داد که مطابق سیره ابوبکر و عمر عمل نماید، ولی تاریخ نشان می دهد که او هرگز چنین نکرد. از جمله آنکه وی حکم بن ابی العاص و پسرش مروان را که رانده شده و تبعیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و ابوبکر و عمر نیز اجازه ورود به مدینه را به آنها ندادند، مورد محبت قرار داد؛ آنها را وارد مدینه ساخت و عطایایی به آنان بخشید و حتی مروان را مشاور اعظم خود قرار داد.^(۱)

علاوه بر آن، با بذل و بخشش بیت المال به خویشانان و گماردن افراد ناصالح از خویشان خود به مناصب نیز، از سیره گذشتگان تخطی کرد.^(۲)

دیگر آنکه : علی علیه السلام معتقد بود، عبدالرحمن به آن انگیزه که عثمان پس از خودش، او را خلیفه قرار دهد، با وی بیعت نمود و آنگاه فرمود : «والله کل یوم هو فی شأن؛ خداوند هر روز در شأن و کاری است»^(۳)

اشاره به اینکه خداوند نمی گذارد تو به مقصودت برسی.

جالب آنکه پس از مدتی میان عبدالرحمن و عثمان اختلاف افتاد. ابن عبد ربّه می نویسد: «پس از آنکه عثمان جوانان ناشایست از خاندان

۱- ر.ک: اسدالغابه، ج ۱، ص ۵۱۵؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۱۳-۵۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۴۸-۱۵۰.

۲- ر.ک: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۱-۵۴۲ و ص ۵۸۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۱.

خود را به امارت شهرها برگزید و آنان را بر بزرگان اصحاب برتری داد؛ به عبدالرحمن اعتراض شد که این نتیجه تصمیم توست. عبدالرحمن گفت: من گمان نمی کردم، چنین شود. آنگاه به نزد عثمان رفت و او را مورد سرزنش قرار داد و به او گفت: من خلافت را به تو واگذار کردم به این شرط که در میان ما به سیره ابوبکر و عمر رفتار کنی؛ ولی تو با سیره آنان مخالفت کردی و به خاندانت توجه ویژه نمودی و آنان را بر گرده مسلمانان مسلط ساختی!

عثمان پاسخ داد: عمر دست خویشاوندانش را برای خدا از حکومت قطع کرد و من نیز به خاطر خدا به آنان مهربانی می کنم و بذل و بخشش می نمایم (هر دو به خاطر خداست!!).

عبدالرحمن ناراحت شد و گفت: «للهِ عَلَيَّ أَنْ لَا أَكَلِّمَكَ أَبَدًا؛ با خدا پیمان می بندم که هرگز با تو سخن نگویم» و همین گونه نیز عمل کرد و تا هنگام مرگ با عثمان سخن نگفت. حتی وقتی که بیمار بود و عثمان به عیادتش آمد، عبدالرحمن چهره اش را به سمت دیوار کرد و با او سخن نگفت. (۱)

بنابر نقل بلاذری، عبدالرحمن وصیت کرد پس از مرگش عثمان بر او نماز نگذارد. از این رو، پس از مرگ عبدالرحمن، زبیر بر او نماز خواند و برخی می گویند سعد بن ابی وقاص بر او نماز گذارد. (۲)

۱- عقدالفرید، ج ۴، ص ۲۸۰؛ ر.ک: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۶-۵۴۷.

۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۷.

۱۱. همان گونه که در تاریخ خواندیم، این بار نیز علی علیه السلام با میل و رغبت با خلیفه وقت بیعت نکرد و در واقع بیعت او زیر سایه تهدید صورت گرفت و آن حضرت برای حفظ وحدت مسلمین آن را پذیرفت. بنابراین، می توان گفت: از نظر علی علیه السلام که میزان حق و مصداق اتم حدیث ثقلین است، خلافت عثمان مشروعیت نداشت، با نوعی نیرنگ انجام پذیرفت و با تهدید اعمال شد.

۱۲. پی آمدهای شورای شش نفره و انتخاب عثمان نیز در تحولات تاریخ اسلام قابل دقت و بررسی است.

نخستین ره آورد کار خلیفه دوم این بود که آن پنج نفر خود را همپراز علی علیه السلام و شایسته تصدی امر خلافت دیدند. بعدها نیز باقیمانده آن گروه، به عنوان افرادی که عضو شورای شش نفره بودند، دارای اهمیتی در جامعه اسلامی شدند. از این رو، در زمان خلافت علی علیه السلام معاویه نامه ای به زبیر می نویسد و از او می خواهد به شام برود تا خود و مردم شام با او به عنوان خلیفه بیعت کنند. (۱)

در پاره ای از نقل های تاریخی آمده است که معاویه به زبیر نامه نوشت که من برای تو و بعد از تو برای طلحه بیعت گرفته ام، بنابراین عراق را از دست ندهید. (۲)

۱- ر.ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۷ .

۲- البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۱۱. یعقوبی نامه دیگری را از معاویه به سعد بن ابی وقاص نقل می کند که در آن، ضمن تحریک وی برای رویارویی با علی، به مسأله حضور او در شورا به همراه طلحه و زبیر اشاره می کند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۷).

پی آمد بسیار تأسّف بار دیگر شورا که با انتخاب عثمان اتفاق افتاد، تقویت جبهه بنی امیّه بود. آنان که دشمنان قسم خورده رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و پس از فتح مکه و در لوای پیروزی چشمگیر اسلام به ظاهر مسلمان شده بودند، ناگهان قدرت یافتند. مروان بن حکم مشاور اعظم عثمان شد و معاویه بیش از گذشته در شام تقویت گردید. و افرادی مانند عبدالله بن عامر و عبدالله بن ابی سرح که در جبهه مخالف اسلام بودند و خون برخی از آنان را پیامبر صلی الله علیه و آله هدر اعلام کرده بود و از ترس اسلام آورده بودند و همچنین ولید بن عقبه که آیه ۶ سوره حجرات (۱) [\(۱\)](#)

درباره او نازل شده، به فرمانداری شهرها منصوب شدند. صحابی معروفی چون ابوذر به ربنده تبعید شد و در غربت جان داد (۲) [\(۲\)](#) و صحابی جلیل القدری همچون عبدالله بن مسعود مورد آزار و توهین و ضرب و شتم قرار گرفت. (۳) [\(۳\)](#)

خلیفه دوم با آنکه پیش بینی می کرد اگر عثمان خلیفه شود، خویشاوندان خود را بر مردم مسلط می سازد، ولی طرح خلافت را به گونه ای چید که از آن عثمان بیرون آید.

۱- (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا).

۲- ر.ک: اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۵۷؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴۲-۵۴۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳.

۳- ر.ک: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۲۴-۵۲۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲.

روشن است که تقویت جبهه اموی فرجامی همچون جنگ های جمل و صفین را در پی داشت و سبب تضعیف حکومت اسلامی علی علیه السلام شد. چرا که در ماجرای جنگ جمل، مروان بن حکم و برخی دیگر از امویان حضور داشتند و معاویه نیز طلحه و زبیر را تحریک به برپایی آن جنگ کرد.

جنگ صفین نیز محصول طغیان معاویه و جبهه گیری او در برابر علی علیه السلام بود. از دل آن جنگ، خوارج برآمدند و جنگ نهروان پیش آمد و ابن ملجم خارجی قاتل علی علیه السلام شد.

با شهادت آن حضرت و خیانت برخی از یاران امام حسن علیه السلام، زمینه هجوم و لشکرکشی معاویه فراهم شد و در نهایت موفق شد زمام حکومت را به دست گیرد و حکومت اموی را بنیان نهد که یکی از عواقب شوم آن، ولایت عهدی یزید و در نهایت حکومت او بود که شهادت امام حسین علیه السلام و ماجرای کربلا، حمله به مدینه و آتش زدن کعبه را در پی داشت.

اگر سیر تاریخی کربلا و عاشورا را پی گیری کنیم سر آن رشته، به شورای شش نفره می رسد که خلافت عثمان و سپس تقویت جبهه اموی را در پی داشت و هنوز که هنوز است رنج آن زخم عمیق بر اندام تاریخ اسلام نمایان است و آثارش تاکنون نیز باقی است.

نتیجه آنکه، پیامد کوتاه مدت شورای شش نفره، خلافت عثمان، رواج تبعیض و خویشاوند سالاری و تقویت جبهه اموی در

زاممداری او بود و پیامد درازمدت آن - که هنوز اسلام و امت اسلامی از آن رنج می برد - تضعیف جبهه اهل بیت علیهم السلام، شورش علیه امیرمؤمنان علی علیه السلام و سلطه فرزندان ابوسفیان و مروانیان بر جان و مال مردم و تاخت و تاز علنی به ارزش های اسلامی بود.

داستان جعل حدیث در عصر معاویه (۱) و بدعت های فراوان در دین

در عصر او و فرزندش یزید، لعن و ناسزاگویی علنی به علی علیه السلام بر فراز منابر و ماجرای غم انگیز کربلا و آثار مخرب فرهنگی حکومت آنان و ایجاد شکاف و اختلاف در میان مسلمانان و پدید آمدن فرقه های گوناگون همه و همه از آثار درازمدت شورای شش نفره است که همچنان امت اسلامی از آن رنج برده و بار آن تصمیم ناصواب، بر دوش امت سنگینی می کند. (بررسی این پیامدها خود کتاب مستقلى را مى طلبد).

پایان بخش این بحث، سخن ابن ابی الحدید معتزلی است؛ او درباره شورای شش نفره می نویسد: «... فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ سَبَبَ كُلِّ فِتْنَةٍ وَقَعَتْ وَتَقَعُ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ الدُّنْيَا؛ سبب ایجاد هر فتنه ای که واقع شده و تا پایان دنیا واقع خواهد شد، همان شورا است» (۲).

* * *

۱- برای آگاهی از تلاش معاویه برای جعل حدیث و کتمان فضایل اهل بیت رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳ و ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۱.

خلاصه و جمع بندی

در این نوشتار، یکی دیگر از مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام مورد بحث قرار گرفت و آن شورای شش نفره ای بود که توسط خلیفه دوم برای تعیین خلیفه بعدی تشکیل شد. این مسأله از این نظر سؤال برانگیز است که عمل خلیفه دوم مطابق موازین شناخته شده ای نبود. زیرا نه با عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله هماهنگی داشت و نه با سیره خلیفه اول. علاوه بر آن، با نگاه دقیق تر، از قبیل مشورت مورد نظر اسلام و مورد عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نبود. زیرا، در این صورت لازم بود که خلیفه دوم خود پس از مشورت با بزرگان قوم کسی را به صراحت به عنوان خلیفه بعدی معرفی نماید.

* پرسش دیگر اذهان جستجوگر آن است که چرا خلیفه دوم تعیین خلیفه را فقط به شورایی شش نفره واگذار کرد در حالی که بزرگان اصحاب دیگری نیز بودند که می توانستند در آن مجموعه قرار گیرند؟

* از سوی دیگر، طبق مدارک معروف اهل سنت روشن شد که خلیفه دوم اعضای شورا را به گونه ای انتخاب کرد که پیش بینی می شد علی علیه السلام از این حق محروم شود و خلافت به عثمان برسد و نه تنها عباس و خود علی علیه السلام آن را پیش بینی می کردند، بلکه جلوتر از آن عمر مژده آن را به سعید بن عاص داده بود!

* خلیفه با این گزینش هم پاداش محبت عثمان را داد و هم ظاهراً اتهام جانبداری را از خود مرتفع ساخت!

* پرسش دیگر این بود که امر خلیفه به قتل هر شش نفر در صورت عدم موفقیت در تعیین خلیفه به مدت سه روز و همچنین قتل اقلیت در صورت مخالفت با منتخب اکثریت، از چه مبنای دینی تبعیت می کند؟ باور ما آن است که چنین فرمانی از روحیه تند خلیفه - که عمری را با آن سپری کرد - نشأت گرفته و از مبنای عقلانی و شرعی برخوردار نبوده است.

* برتری رأی عبدالرحمن بر سایر آرا - در صورت تساوی - ابهام دیگر آن ماجراست و شاید سازوکاری برای تقویت جبهه عثمان بود.

* سیاست عبدالرحمن و ترفند او برای محرومیت علی علیه السلام و گزینش عثمان، کامل کننده جهت گیری خلیفه دوم بود. او شرطی را برای بیعت با آن حضرت مطرح ساخت که می دانست علی علیه السلام زیر بار آن نخواهد رفت؛ زیرا علی علیه السلام نه تنها اعلم آنان و آگاه به کتاب خدا و سنت نبوی بود و خود می دانست چگونه عمل نماید، علاوه بر آن، منتقد سیره دو خلیفه گذشته نیز بود و نمی توانست شرط پیروی از سیره آن دو تن را بپذیرد؛ و عبدالرحمن نیک می دانست که علی علیه السلام بر اصول و ارزش ها پایداری می کند و حاضر نیست همچون بسیاری از سیاستمداران عالم وعده دروغین بدهد، تا به خلافت دست یابد و پس از تصاحب آن منصب، راه خود را برود. بنابراین، او نیز با سیاستی دیگر، علی علیه السلام را از رسیدن به خلافت بازداشت.

* همچنین بحث ورود آن حضرت به شورا مطرح شد و گفته شد آن

حضرت همانند گذشته چون خود را شایسته آن جایگاه می دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و برای حقانیت خود استدلال نماید. علاوه بر آن، کمک به وحدت جامعه اسلامی دلیل دیگر آن حضرت برای مشارکت در شورا بود.

* در بخشی دیگر، ویژگی های اطرافیان عثمان و علی علیه السلام را بررسی کردیم؛ عمده حامیان عثمان از قریش و اشراف، کسانی بودند که دشمنی آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام روشن بود و جز با ترس و یا طمع اسلام نیاوردند. آنان به خلافت به چشم امارت و سلطنت نگاه می کردند، نه جایگاه ترویج دین و پایگاه نشر قرآن و معارف الهی. ولی طرفداران علی علیه السلام مسلمانان باسابقه و زجر کشیده و کسانی بودند که دل در گرو دین و سربلندی مکتب اسلام داشتند و خلافت را بستری جهت خدمت به محرومان و نشر اسلام می دانستند.

* سخن آخر آنکه، از آثار شورای شش نفره، تقویت جبهه اموی در عصر عثمان بود. آثار کوتاه مدت و دراز مدت آن بررسی گردید و روشن شد که فتنه های بعد در جهان اسلام ریشه در آن دارد و امت اسلامی هنوز هم زخم خورده آن شورا و آن انتخاب ناصواب است.

فهرست منابع

١. قرآن کریم.
٢. نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح)
٣. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجمیل، بیروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٤. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین بن الاثیر الجزری، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٩ق.
٥. الاصابه فی معرفه الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٦. الاشتقاق، ابن درید، مکتبه المثنی، بغداد، ١٣٩٩ق.
٧. الامامه والسیاسه، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبہ دینوری، تحقیق علی شیری، دارالأضواء، بیروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٨. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ١٤١٧ق.

٩. البدء والتاريخ، مطهر بن طاهر مقدس حنفي، بورسعيد، مكتبه الثقافه الدينيه.
١٠. البدايه والنهائيه، ابن كثير دمشقى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٧ق.
١١. تاج العروس، محبّ الدين زييدى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤ق.
١٢. تاريخ الاسلام، شمس الدين محمد ذهبى، تحقيق عمر عبدالسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٣ق.
١٣. تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالتراث، بيروت، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.
١٤. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر دمشقى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٥ق.
١٥. تاريخ المدينه، ابن شبه نميرى، تحقيق فهيم محمد شلتوت، دارالفكر، ١٤١٠ق.
١٦. تاريخ يعقوبى، احمد بن ابييعقوب (معروف به ابن واضح) دار صادر، بيروت.
١٧. تجارب الامم، ابوعلی مسكويه، تحقيق ابوالقاسم امامى، نشر سروش، تهران، چاپ دوم، ١٣٧٩ش.
١٨. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، ابن كثير دمشقى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٩ق.
١٩. الدر المنثور، جلال الدين سيوطى، كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، ١٤٠٤ق.

٢٠. السيره النبويه (معروف به سيره ابن كثير)، ابن كثير دمشقى، تحقيق مصطفى عبدالواحد، دارالمعرفه، بيروت.
٢١. شرح نهجالبلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربيه.
٢٢. شرح نهجالبلاغه، شيخ محمد عبده، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول، ١٤١١ق.
٢٣. صحيح بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، دارالجيل، بيروت.
٢٤. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٢٥. العقد الفريد، ابن عبد ربّه اندلسى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٦. الكامل، عبدالله بن عدى، تحقيق يحيى مختار غزاوى، دارالفكر، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٩ق.
٢٧. الكامل فى التاريخ، عزّالدين على بن ابى الكرم (معروف به ابن اثير)، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥ق.
٢٨. كنز العمال، متقى هندی، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ق.
٢٩. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، تحقيق يوسف عبدالرحمن مرعشلى.
٣٠. معالم التنزيل، حسين بن مسعود بغوى، دار احياء التراث

العربي، بيروت، ١٤٢٠ق.

٣١. مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، فخر رازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٢٠ق.

٣٢. المنتظم في تاريخ الامم والملوك، عبدالرحمن بن علي بن محمد بن الجوزي، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.

٣٣. ميزان الاعتدال، محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق علي محمد البجاوي، دارالمعرفه، بيروت.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

